

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه حکیم بن زواری

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گروه زبان و ادبیات عرب

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد

رشته زبان و ادبیات عربی

## آشنایی زدایی در دو سوره زخرف و دخان

استاد راهنما:

دکتر عباس گنجعلی

استاد مشاور:

دکتر مهدی نوری کیزقانی

پژوهشگر:

علی شیخ جامی پشته ئی

شهریور ۱۴۰۱



## سوگند نامه دانش آموختگان دانشگاه حکیم سبزواری

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

به نام خداوند جان و خرد

اینک که به خواست آفریدگار پاک ، کوشش خویش و بهره گیری از دانش استادان و سرمایه های مادی و معنوی این مرز و بوم، توشه ای از دانش و خرد گردآورده ام، در پیشگاه خداوند بزرگ سوگند یاد می کنم که در به کارگیری دانش خویش، همواره بر راه راست و درست گام بردارم. خداوند بزرگ، شما شاهدان، دانشجویان و دیگر حاضران را به عنوان داورانی امین گواه می گیرم که از همه دانش و توان خود برای گسترش مرزهای دانش بهره گیرم و از هیچ کوششی برای تبدیل جهان به جایی بهتر برای زیستن، دریغ نورزم. پیمان می بندم که همواره کرامت انسانی را در نظر داشته باشم و هموعان خود را در هر زمان و مکان تا سر حد امکان یاری دهم. سوگند می خورم که در به کارگیری دانش خویش به کاری که با راه و رسم انسانی، آیین پرهیزگاری، شرافت و اصول اخلاقی برخاسته از ادیان بزرگ الهی، به ویژه دین مبین اسلام، مبادینت دارد دست نیازم. همچنین در سایه اصول جهان شمول انسانی و اسلامی، پیمان می بندم از هیچ کوششی برای آبادانی و سرافرازی میهن و هم میهنانم فروگذاری نکنم و خداوند بزرگ را به یاری طلبم تا همواره در پیشگاه او و در برابر وجدان بیدار خویش و ملت سرافراز ، بر این پیمان تا ابد استوار بمانم.

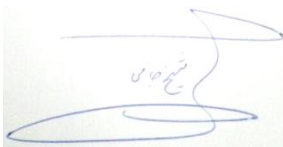
علی شیخ جامی پشته ئی

## تاییدیه ی صحت و اصالت نتایج

### بسمه تعالی

اینجانب علی شیخ جامی پشته ئی به شماره دانشجویی ۹۷۱۳۴۲۱۰۹۲ رشته زبان و ادبیات عربی مقطع تحصیلی کارشناسی ارشد تایید می نمایم که کلیه نتایج این پایان نامه حاصل کار اینجانب و بدون هرگونه دخل و تصرف و موارد نسخه برداری شده از آثار دیگران را با ذکر کامل مشخصات منبع ذکر کرده ام در صورت اثبات خلاف مندرجات فوق به تشخیص دانشگاه مطابق با ضوابط و مقررات حاکم (قانون حمایت از حقوق مولفان و مصنفان . قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی ضوابط و مقررات آموزشی پژوهشی و انضباطی ...) با اینجانب رفتار خواهد شد . و حق هر گونه اعتراض در خصوص احقاق حقوق مکتسب و تشخیص و تعیین تخلف و مجازات را از خویش سلب می نمایم . در ضمن مسئولیت هر گونه پاسخگویی به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی و مراجع ذی صلاح (اعم از اداری و قضایی ) به عهده اینجانب خواهد بود و دانشگاه هیچ گونه مسئولیتی در این خصوص نخواهد داشت .

علی شیخ جامی پشته ئی



## تقدیم به:

مادر مهربانم که هر چه دارم و هستم از دعای خیر اوست و به روح پاک پدرم که راه درست زیستن را به من آموخت و بزرگترین مشوق من در عرصه دانش بود و به همسر عزیز و فرزندان گلم که همیشه و در همه حال در کنارم بودند و موجب دلگرمی من در ادامه مسیر دانش می شدند و به تمام اساتید و کسانی که در لحظه لحظه زندگی مرا در آموختن یاری نموده اند، از همگیتان متشکرم و سعادت دنیا و آخرت را برای همه از خدای منان مسئلت دارم.

## تقدیر و تشکر:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین

به نام خدایی که هنر را در وجود آدمی به ودیعت نهاد و آن را مستعد ایجاد هنر ساخت تا زیبایی بیافریند چون خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد و هم اوست که قرآن را که سراسر هنر است به بشر هدیه داد تا زندگی اش را بر پایه آن بسازد و سخن گفتن از آن بیاموزد. سزاوار است خدای هنرمندی را که هنرش بارز و آشکار است، سپاس گفته و بر درگهش به رسم امتنان پیشانی شکر ساییم و معرفت و کمال را از او مسئلت نماییم.

بر اساس حدیث معروف پیامبر اکرم (ص) «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ» (ترمذی: ۱۹۹۵ و احمد: ۷۵۰۴) وظیفه خود می دانم تا مراتب تقدیر خود را از زحمات بی شائبه و ارشادات ارزشمند استاد گرانقدر و فرهیخته ام جناب آقای دکتر عباس گنجعلی که مرا در تهیه و تدوین این رساله یاری نموده اند ابراز نمایم و همچنین تشکر فراوان می کنم از استاد فاضل و اندیشمندم جناب آقای دکتر مهدی نوری کیزقانی که زحمت مشاوره ی این پژوهش را متقبل شدند.

در پایان بر خود لازم می دانم که مراتب تقدیر و تشکر خود را از تمامی اساتید دلسوز و زحمتکش گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری، که مرا در رسیدن به این مرحله از تحصیل یاری نمودند، ابراز نمایم.

«و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أُنِیب»

## فهرست مطالب

|    |                                                                  |
|----|------------------------------------------------------------------|
| ۱  | چکیده.....                                                       |
| ۲  | مقدمه.....                                                       |
| ۴  | سؤالات تحقیق.....                                                |
| ۴  | فرضیه پژوهش.....                                                 |
| ۴  | روش تحلیل و شیوه گردآوری داده‌ها:.....                           |
| ۵  | پیشینه تحقیق.....                                                |
| ۷  | اهمیت و ضرورت انجام تحقیق:.....                                  |
| ۷  | جنبه جدید بودن و نوآوری در تحقیق:.....                           |
| ۸  | مشکلات و موانع تحقیق:.....                                       |
| ۹  | فصل اول: کلیات پژوهش.....                                        |
| ۹  | ۱-۱. چارچوب نظری پژوهش.....                                      |
| ۹  | ۲-۱. آشنایی زدایی و برجسته‌سازی.....                             |
| ۱۱ | ۳-۱. پیدایش اصطلاح و نظریه آشنایی زدایی و برجسته‌سازی.....       |
| ۱۱ | ۴-۱. آشنایی زدایی در زبان عربی.....                              |
| ۱۲ | ۵-۱. هنجارگریزی (قاعده‌کاهی) و فراهنجاری (قاعده‌افزایی).....     |
| ۱۲ | ۶-۱. انواع هنجارگریزی از دیدگاه لیچ.....                         |
| ۱۹ | ۷-۱. قاعده‌افزایی (فراهنجاری).....                               |
| ۲۰ | ۸-۱. انواع آشنایی زدایی در یک نگاه کلی:.....                     |
| ۲۰ | ۱-۸-۱. آشنایی زدایی جایگزینی.....                                |
| ۲۱ | ۲-۸-۱. آشنایی زدایی ترکیبی (ساختاری).....                        |
| ۲۱ | ۳-۸-۱. آشنایی زدایی آوایی.....                                   |
| ۲۱ | ۹-۱. انواع هنجارگریزی از دیدگاه صفوی.....                        |
| ۲۳ | فصل دوم: سیمای دو سوره (شناسنامه، مناسبات، ترتیب نزول و...)..... |
| ۲۳ | ۱-۲. ساختار کلی سور حوامیم.....                                  |
| ۲۵ | ۲-۲. ساختار کلی دو سوره زخرف و دخان (شباهت‌ها و مناسبات).....    |
| ۲۶ | ۳-۲. تناسب ابتدا و انتهای سوره زخرف.....                         |
| ۲۶ | ۱-۳-۲. گذر از بدی مشرکان و خیرخواهی نسبت به آنان.....            |
| ۲۷ | ۲-۳-۲. تکذیب پیامبران و سرنوشت تکذیب‌کنندگان.....                |

|         |                                                                                         |
|---------|-----------------------------------------------------------------------------------------|
| ۲۷..... | ۲-۳-۳. اذعان مشرکان به قدرت خدا.....                                                    |
| ۲۸..... | ۲-۴. تناسب ابتدا و انتهای سوره دخان.....                                                |
| ۲۸..... | ۲-۴-۱. قرآن مبین در لسان عربی مبین.....                                                 |
| ۲۸..... | ۲-۴-۲. نقش قرآن در نائل شدن انسان به فضل پروردگار.....                                  |
| ۲۹..... | ۲-۴-۳. تهدید و انذار.....                                                               |
| ۲۹..... | ۲-۵. وجه تسمیه سوره‌ها.....                                                             |
| ۳۰..... | ۲-۵-۱. وجه تسمیه سوره زخرف.....                                                         |
| ۳۱..... | ۲-۵-۲. وجه تسمیه سوره دخان.....                                                         |
| ۳۱..... | ۲-۶. فضیلت سوره‌های زخرف و دخان.....                                                    |
| ۳۲..... | ۲-۷. شناسنامه سوره زخرف «تعداد آیات، شماره نزول و قرار گرفتن در مصحف، مکی یا مدنی»..... |
| ۳۴..... | ۲-۷-۱. محتوا و موضوعات سوره زخرف.....                                                   |
| ۳۶..... | ۲-۸. شناسنامه سوره دخان «تعداد آیات، شماره نزول و قرار گرفتن در مصحف، مکی یا مدنی»..... |
| ۳۷..... | ۲-۸-۱. محتوا و موضوعات سوره دخان.....                                                   |
| ۳۹..... | <b>فصل سوم: آشنایی زدایی آوایی، جایگزینی، ترکیبی در سور مبارکه زخرف و دخان.....</b>     |
| ۳۹..... | ۳-۱. بررسی انزیاح صوتی (آشنایی زدایی آوایی) در دو سوره مبارکه زخرف و دخان.....          |
| ۳۹..... | ۳-۱-۱. آشنایی زدایی در فواصل آیات همراه با سجع زیبا.....                                |
| ۴۱..... | ۳-۱-۲. آشنایی زدایی در ختم آیات با حروفی یکسان و مقارب.....                             |
| ۴۵..... | ۳-۱-۲-۱. حذف بمنظور ایجاد هم‌آهنگی در ختم آیات با حروفی یکسان و مقارب.....              |
| ۴۹..... | ۳-۱-۲-۲. تقدیم و تاخیر بمنظور ایجاد هم‌آهنگی در ختم آیات با حروف یکسان و مقارب.....     |
| ۵۰..... | ۳-۱-۳. آشنایی زدایی در آوای کلمات در راستای القای معانی خاص.....                        |
| ۵۰..... | ۳-۱-۳-۱. آشنایی زدایی از طریق تکرار حرف.....                                            |
| ۵۲..... | ۳-۱-۳-۲. آشنایی زدایی از طریق تکرار کلمه.....                                           |
| ۵۳..... | ۳-۱-۳-۳. آشنایی زدایی از طریق تکرار جمله.....                                           |
| ۵۴..... | ۳-۲. بررسی انزیاح استبدالی (آشنایی زدایی جایگزینی) در سور مبارکه زخرف و دخان.....       |
| ۵۴..... | ۳-۲-۱. التزام (اعنات).....                                                              |
| ۵۵..... | ۳-۲-۲. تشبیه.....                                                                       |
| ۵۶..... | ۳-۲-۳. استعاره.....                                                                     |
| ۵۸..... | ۳-۲-۴. مجاز.....                                                                        |
| ۶۰..... | ۳-۲-۵. ایجاز حذف و قصر.....                                                             |

|    |                                                                              |
|----|------------------------------------------------------------------------------|
| ۶۱ | ..... ۳-۲-۶. جناس                                                            |
| ۶۲ | ..... ۳-۲-۶-۱. جناس اشتقاق                                                   |
| ۶۳ | ..... ۳-۲-۶-۲. جناس لاحق (اختلافی)                                           |
| ۶۳ | ..... ۳-۲-۷. طباق                                                            |
| ۶۴ | ..... ۳-۲-۸. پارادوکس                                                        |
| ۶۵ | ..... ۳-۲-۹. مبالغه                                                          |
| ۶۶ | ..... ۳-۲-۱۰. متفرقه                                                         |
| ۶۷ | ..... ۳-۳. بررسی انزیاح ترکیبی (آشنایی زدایی نحوی) در سور مبارکه زخرف و دخان |
| ۶۷ | ..... ۳-۳-۱. اسلوب تأکید                                                     |
| ۶۹ | ..... ۳-۳-۲. حذف                                                             |
| ۷۱ | ..... ۳-۳-۳. تقدیم و تأخیر                                                   |
| ۷۴ | ..... ۳-۳-۴. التفات                                                          |
| ۷۵ | ..... ۳-۳-۴-۱. عدول (التفات) از تکلم به غیبت                                 |
| ۷۵ | ..... ۳-۳-۴-۲. عدول (التفات) از غیبت به تکلم                                 |
| ۷۶ | ..... ۳-۳-۴-۳. عدول (التفات) از خطاب به غائب و بالعکس                        |
| ۷۷ | ..... ۳-۳-۴-۴. عدول (التفات) از غیبت به خطاب                                 |
| ۷۷ | ..... ۳-۳-۴-۵. عدول (التفات) از مفرد به جمع (خلاف مقتضای ظاهر)               |
| ۷۸ | ..... ۳-۳-۵. اسلوب انشائی                                                    |
| ۸۰ | ..... نتیجه                                                                  |
| ۸۲ | ..... منابع:                                                                 |



دانشگاه حکیم سبزواری

## فرم چکیده‌ی پایان‌نامه‌ی دوره‌ی تحصیلات تکمیلی

### مدیریت تحصیلات تکمیلی

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                |                                     |                        |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------|------------------------|
| نام خانوادگی دانشجو: شیخ جامی پشته ئی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          | نام: علی                            | ش دانشجویی: ۹۷۱۳۴۲۱۰۹۲ |
| استاد راهنما: دکتر عباس گنجعلی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 | استاد مشاور: دکتر مهدی نوری کیدقانی |                        |
| دانشکده: الهیات و معارف اسلامی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 | رشته: زبان و ادبیات عربی            | گرایش: -----           |
| مقطع: کارشناسی ارشد                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            | تاریخ دفاع: ۱۴۰۱/۶/۲۸               | تعداد صفحات: ۸۶        |
| عنوان پایان‌نامه: آشنایی زدایی در دو سوره زخرف و دخان                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |                                     |                        |
| کلیدواژه‌ها: آشنایی زدایی، انزیاح، قرآن، زخرف، دخان.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |                                     |                        |
| <p><b>چکیده</b></p> <p>قرآن کریم معجزه جاوید، کتابی دینی و اعتقادی و سرشار از حکمت و هدایت است که بخشی از اعجاز آن به زیبایی‌های ادبی و هنری این کلام الهی اختصاص دارد، و در واقع همین اعجاز ادبی را می‌توان مهمترین وجه اعجاز آن برشمرد. برای درک اعجاز ادبی قرآن، دانستن ادبیات عربی و شناخت زیبایی‌های این زبان ضروری به نظر می‌رسد. گاهی انتخاب واژه‌های خاص و یا چینش واژه‌های معمول در جمله آن را به چنان متنی ادبی تبدیل می‌سازد که با هر بار دقیق شدن در آن می‌توان معانی متفاوتی را برداشت نمود. از آنجا که قرآن کریم مافوق ادب است و نمی‌توان آن را صرفاً متنی ادبی دانست اما باز هم نمی‌توان شگفتی‌های کلامی آن را تحلیل و بررسی ننمود و از کنار آن به سادگی گذشت. سوره‌های زخرف و دخان از جمله سوره‌هایی هستند که در قالب کلماتی خاص معانی بسیار قابل توجهی به مخاطب القا می‌کنند که زمینه‌ساز تدبیر بیشتر در آن دو است، از این رو به روشی تحلیلی توصیفی، زیبایی‌های بلاغی نهفته در آنها با رویکرد آشنایی‌زدایی در این دو سوره مورد بررسی قرار می‌گیرد، چرا که عوامل متعددی مثل: استعاره، تشبیه، سجع و قافیه و نیز جابجایی‌ها و دیگر هنرنمایی‌های صوتی و لفظی در ایجاد آشنایی‌زدایی نقش داشته و با مکتب به وجود آمده از آن زمینه تدبیر در آیات این دو سوره را فراهم آورده‌اند.</p> |                                     |                        |

یکی از وجوه منحصربه‌فرد قرآن کریم سبک بیانی آن است؛ خدای متعال در قالب الفاظ چنان هنرنمایی می‌کند که حیرت هر خداپاور و خداپاوری را برمی‌انگیزد، آنچنان که کفار از ترس رسوخ آن در قلب‌هایشان انگشت در گوش فشرده تا بقول خودشان مسحور آن نگردند. بدیهی است که خداوند قصد رقابت با شاعران و ادیبان عصر پیامبر را ندارد زیرا احدی را توان رقابت با او نیست، اما کلامش ادیبان را محو زیبایی‌های خود می‌سازد گویی که هنرمندانه سخن گفتن را به بشر می‌آموزد. از این رو ادبیات را سامان می‌بخشد و آن را ارتقا بخشیده و نگاه‌ها را بیشتر بدان معطوف می‌گرداند؛ زیرا ادبیات هنری است که ابزار شکل‌گیری آن کلمه است و همواره ادراکات و احساسات انسانی را بر می‌انگیزد گویی که موضوعی را به مخاطب الهام می‌کند.

ظهور مباحثی چون آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی توسط فرمالیست‌ها در قرن بیستم، تحلیل و بررسی متون ادبی را در راستای کشف مفاهیم شگفت‌انگیز یاری نمود. ویکتور شک洛夫سکی نخستین شخصی بود که در سال ۱۹۱۷ در رساله‌ای تحت عنوان "هنر به مثابه تمهید" این اصطلاح را به کار گرفت. «آنچه مشخصه زبان ادبی است و آن را از سایر صور سخن متمایز می‌کند، این است که «زبان ادبی»، زبان معمول را به روش‌های گوناگون تغییر شکل می‌دهد. زبان معمول در ادبیات با شگردهای خاص شاعر و نویسنده، تقویت، فشرده، تحریف، موجز، گزیده یا حتی واژگونه می‌شود. در نتیجه زبان در ادبیات «غریب» می‌شود و به تبع آن دنیای مألوف ما در ادبیات یکباره ناآشنا می‌شود. در گفتار روزمره، دریافت‌های ما از واقعیت و واکنش بدن، تکراری و ملال‌آور شده است؛ به قول فرمالیست‌ها اتوماتیک و خودبخود گشته؛ اما در زبان ادبی، آشنایی‌زدایی، ما را به دریافتی مهیج و جدید و جان‌دار از زندگی سوق می‌دهد.» (شایگان ۱۳۸۰، ۴۶)

ثمره تبدیل زبان معمول به زبانی تازه و غریب، ایجاد دنیایی متفاوت از آن دنیایی است که مخاطب بدان عادت کرده بود و همین امر موجب دقیق شدن در آن و لذت بردن از آن می‌شود. این دور شدن از شکل و فرم عادی همان چیزی است که به آن آشنایی‌زدایی گویند و در عربی از آن به «عدول، انزیاح و اغتراب» تعبیر می‌شود. «هر ادراک حسی به عادت تبدیل می‌شود و کارکردی خودکار می‌یابد. بر اساس این عادت و کارکرد خودکار، ما می‌توانیم از هر شکل، محتوایش را حدس بزنیم و چنین تصور کنیم که آن را می‌شناسیم؛ اما کارکرد اصلی هنر این است که بیاموزیم هر شکل عادت را کنار بگذاریم. شگرد هنر همه چیز را ناآشنا و مبهم می‌کند، از این‌رو ادراک حسی را دشوار و دیریاب می‌سازد. کنش ادراک حسی در هنر، هدفی در خود می‌شود و از این‌رو باید به درازا انجامد. شک洛夫سکی در پی این بحث، هنر را به معنای

ویرانی سویه‌ی خودکار ادراک دانست، یعنی هر تصویر باید ادراک تازه‌ای از موضوع را به دست دهد نه اینکه معنای آن را تکرار کند؛ بنابراین هر تصویر همواره با آشنایی‌زدایی در ارتباط است.» (احمدی: ۱۳۸۰، ۴۹)

آشنایی‌زدایی تکنیکی هنری است که زبان معیار را به منظور ادراک لذت و نیز ایجاد ذوق و شوق تدبیر و تفکر در مخاطب و کمک در رهایی از یکنواختی، ارتقا می‌بخشد، و انواع مختلفی دارد. مهمترین نوع عدول از زبان عادی که کلام را از خطر کلیشه و تکرار نجات می‌دهد فورگراندینگ یا برجسته سازی است. برجسته‌سازی ثمره آشنایی‌زدایی از زبان عادی و مألوف است. یکی از روش‌های مهم آشنایی‌زدایی هنجارگریزی یا خروج آگاهانه از زبان معیار است که طی آن به کمک وزن، قافیه، ترکیب‌ها، مثل: جایگزین شدن بعضی کلمات و یا جابجایی برخی از ارکان جمله و ...، زبان از هنجار کلام روزمره دور می‌شود که به آن برجسته‌سازی گویند.

برجسته‌سازی باعث مکث در روانی کلام می‌شود یعنی لغات و عبارات غیر منتظره و غریب و برجسته در خودکاری زبان وقفه ایجاد می‌کند. به اعتقاد فرمالیست‌ها همین فرایند برجسته‌سازی است که زبان ادبی را به وجود می‌آورد و شیوه بیان ادبی را از غیر ادبی متمایز می‌سازد. این فرایند به ما نشان می‌دهد چگونه برخی متون با اینکه از همان عناصری تشکیل شده‌اند که سایر تولیدات زبانی از آنها به وجود آمده، دارای ویژگی‌هایی هستند که آن‌ها را متمایز و برجسته می‌سازد، بنابراین برجسته شدن عناصر زبانی، موسیقایی و معنایی در پیدایش اثر ادبی نقشی کلیدی ایفا می‌کند. (علوی مقدم، ۱۳۷۷، ۸۲)

در این پژوهش به بحث و بررسی مسئله آشنایی‌زدایی در دو سوره مبارکه زخرف و دخان پرداخته شده است. فصل اول آن پس از مقدمه به کلیات بحث اختصاص دارد و در فصل دوم مطالبی پیرامون دو سوره من حیث موضوع، ترتیب نزول، شباهت‌ها و تفاوت‌ها و .. گنجانده شده است، و نهایتاً در فصل سوم سعی شده تا آشنایی‌زدایی‌های موجود در دو سوره طی سه مبحث مورد بحث و بررسی قرار گیرند. مبحث اول انزیاح صوتی (آشنایی‌زدایی آوایی) است که تلاش نموده ایم پیرامون محسنات صوتی به هماهنگی صداها، الفاظ و تناسب آنها با معنا، مطالبی را عرضه داریم. مبحث دوم پژوهش در این فصل، به انزیاح دلالتی یا همان آشنایی‌زدایی جایگزینی پرداخته می‌شود و همانگونه که اساس این نوع آشنایی‌زدایی غالباً بر استعاره است؛ حول محور استعاره می‌چرخد، بنابراین انواع مختلف آن در این مبحث مورد بررسی قرار می‌گیرد و علاوه بر آن به پارادوکس‌ها و تضادها نیز اشاره خواهد شد، و اما مبحث سوم آن مربوط به انزیاح ترکیبی است که مواردی مثل: تقدیم و تأخیر، حذف و نیز التفات با خصوصیات و ویژگی‌های فنی هر کدام از قبیل تاثیرشان در موضع استقرار در سوره‌ها بررسی می‌شود.

## سؤالات تحقیق

در این پژوهش سعی شده به چند سؤال اساسی پاسخ داده شود که از این قرار است :

۱- آشنایی زدایی به کار رفته در دو سوره زخرف و دخان چگونه و از چه نوعی است؟

۲- آشنایی زدایی در این دو سوره چه کارکردی می‌تواند داشته باشد؟

۳- هدف اصلی خروج از زبان معیار و مألوف در این دو سوره چه می‌تواند باشد؟

## فرضیه پژوهش

فرضیه اول: آشنایی زدایی در سور مبارکه زخرف و دخان در سطوح مختلفی صورت گرفته است، بنابراین شاهد انواع مختلف آشنایی زدایی در آنها هستیم، موارد متعددی از حذف و تقدیم و تأخیر که پایه‌های اصلی انزیاخ ترکیبی هستند در این سوره وجود دارد، همچنین صنایعی مثل استعاره که اساس آشنایی زدایی جایگزینی است و نیز تشبیه و پارادوکس و .. نیز در آنها یافت می‌شود که بمنظور تبیین زیبایی‌ها و هنر بکار گرفته شده در این دو سوره به بحث و بررسی آنها خواهیم پرداخت. هر یک از موارد فوق نقشی اساسی در راستای ایجاد جلوه‌های صوتی خاص دارند که در القای معانی شگرف می‌توانند تأثیر گذار باشند. از این‌رو سور مذکور را در سطح آوایی آن نیز قابل پژوهش و بررسی است.

فرضیه دوم: آشنایی زدایی ابزاری در خدمت هنر است تا از آن در زمینه‌های مختلف هنری استفاده شود. مهمترین کارکرد آن در سور مذکور، کارکرد بلاغی و نیز آوایی آن است که زیبایی‌های هنری آن را دو چندان کرده است.

فرضیه سوم: هر خروج از معیاری شاهکار محسوب نمی‌شود بلکه حتی نوعی آفت است، اما همین امر وقتی هدفمند صورت پذیرد ارزشمند است، شاید همین خروج از معیار در قرآن کریم، تدبر و اندیشه در آیات آن را خواستار است زیرا خود قرآن بارها انسان را به اندیشه و تدبر در آیاتش فرا خوانده است.

## روش تحلیل و شیوه گردآوری داده‌ها:

با توجه به اهداف و موضوع، از روش تحقیق توصیفی (Descriptive) استفاده خواهد شد تا به دنبال آن توصیفی واقعی از خصوصیات یک موضوع داشته باشیم و مباحث موجود در آن را بر اساس واقعیات و بدون دخل و تصرف در آن گزارش نماییم. از این‌رو از روش مذکور در ارائه مطالب استفاده نمودیم.

البته قبل از تجزیه و تحلیل داده‌ها در راستای گردآوری اطلاعات (داده‌ها) اقدامات ذیل صورت پذیرفت:

۱.مراجعه به مراکز علمی دانشگاهی، کتابخانه‌ها و استفاده از نظرات اساتید و کارشناسان ذریبط و یادداشت برداری از کتاب‌های تفسیری و نقد ادبی مرجع و دیگر منابع لازم.

۲.کسب اطلاعات و بهره برداری بهینه از سایت‌های اینترنتی در راستای کار تحقیقی به جهت محدودیت‌های موجود در ایام کرونا.

۳.فیش‌برداری و ....

۴.استفاده از کتب و نرم‌افزارهای الکترونیکی در ایام اعمال محدودیت‌های کرونایی.

۵.سازماندهی فصول چندگانه پژوهش بر اساس یافته و فیش‌های در دسترس.

### پیشینه تحقیق

نظر به بیت شعری از عبدالله بن عباس:

جميع العلم فى القرآن لكن تقاصر عنه أفهام الرجال (الکردی، ۱۹۴۶م: ج ۱، ۱۴)

که از کلام امیرالمؤمنین علی (ع) اقتباس شده است «ما من شیء الا و علمه فى القرآن ، و لكن عقول الرجال تعجز عنه» (القندوزی، بی تا: ج ۳، ۲۱۸)

قرآن کریم دربردارنده بسیاری از علوم می باشد که تحلیل و بررسی یک موضوع، یقیناً کشف موارد متعددی را در دیگر زمینه‌های علمی، هنری و از همه مهمتر اعجازی قرآن آسان می‌سازد. فلذا از دیرباز بسیاری از محققین حتی غیر مسلمان، در زمینه‌های مختلف به بحث و بررسی قرآن پرداخته‌اند، بخصوص در عصر جدید که شاهد پژوهش‌های بسیاری در حوزه اسلوب قرآنی هستیم و از مهمترین آنها در زمینه آشنایی‌زدایی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود :

۱.مقاله «الاعجاز البیانی للقرآن الکریم من خلال اسلوبیة الانزیاح دراسة وصفیة تطبیقیة» نوشته : دکتر آفرین زارع ، مجله دراسات فى اللغة العربیة و آدابها، سال ۸ شماره ۵ ، نویسنده در این مقاله نصوص قرآنی را با استفاده از اسلوب انزیاح و انواع سه‌گانه آن یعنی : انزیاح استبدالی، ترکیبی و صوتی، مورد بررسی قرار داده و این نوع از اعجاز قرآن را به تصویر کشیده است.

۲.مقاله آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی در سوره مبارکه واقعه، نوشته دکتر هومن ناظمیان ، مجله زبان و ادبیات عربی ، ۱۳۹۳

۳.آشنایی‌زدایی در جزء سی‌ام قرآن کریم، نوشته : قاسم مختاری و مطهره فرجی ۱۳۹۲

۴. مقاله «اسلوبیة الانزیاح فی سورة الحديد المبارکة» نوشته: مرتضی قائمی، اسماعیل یوسفی و جواد محمد زاده، اضاءات نقدیه (فصلیه محکمه)، سال ۶ شماره ۲۴، زمستان ۱۳۹۵
۵. رساله کارشناسی ارشد «سورة الواقعة: دراسة اسلوبیة» نوشته: بلال سامی، گروه زبان عربی دانشگاه دمشق، نویسنده در این مقاله سوره واقعه را از جهت «صوتی، صرفی، نحوی و بیانی» مورد بررسی قرار داده است.
۶. آشنایی زدایی و نقش آن در خلق شعر، نوشته: غلامعباس رضایی هفتادر و ابراهیم نامداری و علی اکبر احمدی ۱۳۹۲.
۷. بررسی انواع هنجارگریزی آوایی و واژگانی در شعر ناصر خسرو، نوشته: مرتضی حسنی و مهدی صراحتی جویباری، فصل نامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ۳، شماره ۲، تابستان ۸۹
۸. الانزیاح الدلالی فی سورة النمل، نوشته عایشه سلام و کریمه سعیده، به راهنمایی دکتر لخداری سعد ۲۰۱۷.
۹. بررسی هنجارگریزی در بخشی از اشعار نزار قبانی، نوشته: حمیدرضا مشایخی و سیده زینب خدادی، در فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادب معاصر ادبی، سال ۲، شماره ۲، ۱۳۹۱.
۱۰. تجلیات الانزیاح الدلالی-الاستبدالی فی قصیده «الاسلحة و الاطفال» لبدر شاکر سیاب، نوشته: محسن سیفی، عباس اقبالی و الهام بابلی بهمه، در مجله دراسات فی العلوم الانسانیة، ۱۳۹۸.
۱۱. تجلیات الانزیاح فی الصحیفة السجادیة، نوشته: زهرا قاسم پیوندی، سید محمدرضا ابن الرسول و محمد خاقانی، در مجله: اللغة العربیة و آدابها، سال ۱۰، شماره ۳، پاییز ۱۴۳۵ هـ
۱۲. تحلیل و بررسی برجسته سازی واژگانی در سوره مبارکه غافر، نوشته: محمد ابراهیم خلیفه شوشتری و رحیم لطفی کزج، از سری پژوهش های ادبی-قرآنی، سال ۷، شماره ۴، ۱۳۹۸.
۱۳. تحلیل و بررسی سوره مبارکه «ق» با تکیه بر مفاهیم آشنایی زدایی و برجسته سازی، نوشته: حمیدرضا مشایخی و عذراء طالبیان درزی، از سری پژوهش های ادبی-قرآنی، سال ۸، شماره اول، ۱۳۹۹
۱۴. ظاهرة الانزیاح فی شعر أدونیس، نوشته: علی نظری و یونس ولینی، دراسات الادب المعاصر، سال ۵، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱۷.

۱۵. قاعده‌افزایی در غزلیات شمس، نوشته: فاطمه مدرسی و امید یاسینی، تاریخ ادبیات فارسی، شماره

۵۹/۳

۱۶. نماذج من الاعجاز الصوتی، فی القرآن الکریم-دراسة دلالية- نوشته: دکتر دفة بلقاسم، دانشکده آداب

و علوم انسانی الجزایر

۱۷. هماهنگی آوایی در دو جزء ۱۶ و ۱۷ قرآن کریم، بر اساس نظریه موريس گرامون، نوشته: قاسم

مختاری و مریم یادگاری، از سری پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال ۵، شماره اول، بهار ۱۳۹۶

۱۸. هنجارگریزی معنایی قرآن در شعر محمد عفيفی مطر، نوشته: ابراهیم اناری بزچلوئی، حسن مقیاسی

و سمیرا فراهانی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۱

۱۹. هنجارگریزی و برجسته‌سازی در سوره «طه» از دیدگاه لیچ، نوشته: احسان رسولی کرهرودی،

ابراهیم اناری بزچلوئی و دیگران.

۲۰. اسلوبیة الانزیاح فی دیوان «اللزومیات» لأبی العلاء المعری، بر اساس نظریه جان کوهن، نوشته:

بهروز قربان‌زاده، جواد محمدزاده و رسول فتحی، مجله اللغة العربیة و آدابها علمیة محکمة، سال ۱۴، شماره اول، بهار ۱۴۳۹.

۲۱. الانزیاح التریکی (التقدیم و التأخیر) فی خطب نهج البلاغة، نوشته: بختیار مجاز، سردار اصلانی و

نصرالله شاملی، مجله: اللغة العربیة و آدابها، سال ۱۱، شماره ۴، زمستان ۱۴۳۷هـ.

### اهمیت و ضرورت انجام تحقیق:

با توجه به وجود تحدی در قرآن و اینکه این تحدی می‌تواند ناظر به شکل و قالب قرآن هم باشد، و از

دیگر سو، به تصویر کشیدن آشنایی‌زدایی در قرآن خود می‌تواند بیانگر اعجاز قرآن از نوع ادبی باشد، -

گرچه محوریت این کتاب بر ادبیت نیست- لذا نمود این مسأله خود بیانگر ضرورت بحث است. افزون بر

این پردازش کارکرد معنایی این مقوله، مسأله‌ای است که بر اهمیت تحقیق می‌افزاید.

### جنبه جدید بودن و نوآوری در تحقیق:

هر چند مقالات و پژوهش‌های بسیاری در مورد آشنایی‌زدایی صورت گرفته است، لکن هیچکدام

آشنایی‌زدایی‌های موجود در دو سوره مبارکه زخرف و دخان را مورد بررسی قرار نداده‌اند و پژوهش‌های

قبلی در سور معدودی از قرآن، نظیر آشنایی‌زدایی در سوره واقعه و یا مثلاً جزء سی‌ام قرآن، شکل گرفته

است و هنوز سوره‌های بسیاری از قرآن کریم را می‌توان یافت که از منظر آشنایی‌زدایی مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته‌اند زیرا زمان زیادی از پیدایش این نظریه ادبی نگذشته است. بر این اساس آشنایی با اعجاز ادبی این دو سوره آن هم از منظر آشنایی‌زدایی در راستای بیان شگفتی‌های آن ضروری به نظر می‌رسد.

### مشکلات و موانع تحقیق:

مهمترین مشکل موجود در تحقیق حاضر را عدم دسترسی کامل به کتابخانه دانشگاه و دیگر کتابخانه‌های کشور به جهت بُعد مسافت از شهرستان نویسنده و نیز تعطیلی و اعمال محدودیت در ایام کرونا می‌توان ذکر نمود، علاوه بر آن عدم ارتباط مستقیم با نخبگان این فن در این ایام جهت استفاده از نظریاتشان بعضاً مشکلاتی ایجاد می‌کرد.

## فصل اول: کلیات پژوهش

### ۱-۱. چارچوب نظری پژوهش

افرادی همچون شکوفسکی، تیانوف، یاکوبسن، هاورانک، آخنباوم و موکروفسکی را می‌توان در شمار نخستین کسانی برشمرد که مباحثی همچون، آشنایی‌زدایی، برجسته‌سازی، هنجارگریزی و قاعده‌افزایی را مطرح کرده‌اند تا محور تمایز زبان خودکارشده و روتین محاوره روزمره، و حتی زبان علم را، از زبان شکوفای ادبیات بازشناسند. آنها برای زبان دو فرایند متمایز خودکاری و برجسته‌سازی را متصور بودند. به اعتقاد هاورانک فرایند خودکاری زبان در اصل به کارگیری عناصر زبان است به گونه‌ای که به قصد بیان موضوعی به کار رود، بدون آنکه شیوه بیان جلب نظر کند و مورد توجه اصلی قرار گیرد. ولی برجسته‌سازی به کارگیری عناصر زبان است به گونه‌ای که شیوه بیان جلب توجه کند، غیر متعارف باشد و در مقابل فرایند خودکاری، زبان، غیرخودکار باشد. (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۶) در واقع برجسته‌سازی زمانی رخ می‌دهد که عناصر زبان هدفمند به کار روند و با ایجاد آشنایی‌زدایی، به قصد اطلاع‌رسانی و بیان یک موضوع، کلام را برجسته سازند و همین امر سخنی ادبی به وجود می‌آورد که توجه خواننده را بیشتر به خود جلب می‌کند. درست است که سخن ادبی زبان معمول را غریبه و ناآشنا می‌کند، اما شگفت آن که ما را به کسب آگاهی کاملتر و نزدیکتری از تجربه سوق می‌دهد.

### ۲-۱. آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی

آشنایی‌زدایی همان خروج هدفمند از زبان معمول است که طی آن، زبان از حالت عادی فاصله گرفته و ناآشنا می‌گردد، در واقع گوینده برای پرهیز از سخنان تکراری، کلیشه‌ای و ملال‌آور قدیمی، دست به ابتکار زده و با جابجایی، و یا حذف و جایگزینی کلماتی خاص، مخاطب را به تأمل در سخن دعوت نموده تا هدفش از خلق زبانی تازه و نوین را به وی القا نماید، همین امر علی‌رغم بیگانه و ناآشنا ساختن آنچه آشناست موجب برجسته‌سازی گفتار عادی شده و شگفتی مخاطب را برمی‌انگیزد و وی را مجذوب خود می‌سازد. از این‌رو آشنایی‌زدایی شامل همه شگردها و تمهیداتی است که شاعر یا نویسنده به کار می‌گیرد تا

زبان متن ادبی را برای مخاطب، بیگانه سازد و توجه او را جلب نماید. (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۰۵ و شفيعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۴)

آشنایی‌زدایی یکی از شگردهایی است که فضایی ابهام‌آمیز ایجاد می‌کند تا خواننده برای دریافت معنی به زحمت بیفتد و در نتیجه با درک معنی هیجان زده شود و از آن لذت ببرد. یکی از معانی‌ای که شک洛夫سکی برای آشنایی‌زدایی در آثار خود از آن استفاده نموده این است که آشنایی‌زدایی «تمامی شگردها و فنونی را در برمی‌گیرد که مؤلف آگاهانه از آنها سود می‌جوید تا جهان متن را به چشم مخاطبان بیگانه بنمایاند، به این صورت که نویسنده به جای مفاهیم آشنا، واژگان، شیوه بیان متفاوت یا نشانه‌های ناشناخته را به کار می‌گیرد. (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۸) مکاریک نیز گفته است: «هدف هنر، انتقال حس چیزهاست آن‌سان که ادراک می‌شوند، نه آن‌سان که دانسته می‌شوند، هنر با ایجاد اشکال غریب و با افزودن بر دشواری و زمان فرآیند ادراک، از اشیاء آشنایی‌زدایی می‌کند». (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۳)

از آنجا که ثمره آشنایی‌زدایی برجسته‌سازی است، لذا شکل‌گرایان، در ابتدا از واژه «آشنایی‌زدایی» و پس از آن از اصطلاح «برجسته‌سازی» در همان معنا استفاده کردند. موکروفسکی عقیده دارد که زبان شعر از نهایت برجسته‌سازی برخوردار است. وی با گسترش دیدگاه هاورانک به این نتیجه می‌رسد که زبان ادب نه برای ایجاد ارتباط؛ بلکه برای ارجاع به خود به کار می‌رود و این همان دیدگاهی است که یاکوبسن نیز بر آن پای می‌فشارد. او زبان را آن زمان دارای نقش ادبی می‌داند که توجه پیام به سوی خود پیام باشد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۳۶)

فتوحی در تعریف برجسته‌سازی آورده است: «جریان ادراک در گفتار عادی و روزمره به طور خودکار صورت می‌گیرد و در فرایند گفتگوی عادی یا خواندن روزنامه، درنگی ایجاد نمی‌شود؛ اما سخن ادبی با تصرف در نظام عادی زبان، درنگ ایجاد می‌کند و جریان خواندن خودکار را دچار اختلال می‌سازد. از این‌رو سخن ادبی، عادت شکن، آشنازدا، و درنگ‌آفرین است. (فتوحی، ۱۳۹۱: ۷۴) سپس مواردی را در بیان عوامل عمده‌ی کُند شدن روند خوانش در ادبیات ذکر می‌کند که عبارتند از: برجسته شدن تناسب‌ها (مثل: وزن، قافیه، سجع، جناس، بازی‌های لفظی)، ترکیب‌ها و هم‌نشینی‌های غیر عادی (تشبیه، حس‌آمیزی، تناقض‌نما)، جابه‌جایی و جانشینی صورت‌های زبان (مجاز، استعاره)، که منجر به خروج از هنجارهای دلالت و معنا می‌شوند. این عوامل توجه خواننده را به خود جلب می‌کنند و باعث به تاخیر افتادن ادراک پیام می‌شوند. به بیان دیگر، سخن ادبی با تکیه بر شگردها و ساختارهای ویژه‌ی خود متورم می‌شود و توجه خواننده را به ذات خود و برجستگی‌هایش جلب می‌کند. (همان).

### ۳-۱. پیدایش اصطلاح و نظریه آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی

یکی از مهمترین نکاتی که فرمالیست‌ها درباره‌ی شکل بیان ادبی مطرح کردند، مفهوم «آشنایی‌زدایی» است. شک洛夫سکی نخستین بار این مفهوم را مطرح کرد و واژه‌ی روسی Ostrannenja را به کار برد. پس از او یاکوبسن و تیانوف در مواردی از این مفهوم با عنوان «بیگانه‌سازی» یاد کردند. نخستین اشاره‌ی شک洛夫سکی به آشنایی‌زدایی در رساله‌اش «هنر همچون شگرد» (۱۹۱۷) یافتنی است. (احمدی، ۱۳۳۸: ۴۷). رفته رفته اصطلاح آشنایی‌زدایی مورد توجه دیگر منتقدان فرمایست و ساختارگرا مانند یاکوبسن، تیانوف و ...، قرار گرفت و یان موکارفسکی، اصطلاح «برجسته‌سازی» را در این معنی به کار برد.

### ۴-۱. آشنایی‌زدایی در زبان عربی

گرچه این اصطلاح در دوره معاصر توسط زبان‌شناسان روسی مطرح شد، اما با بررسی آثار کهن به این نتیجه می‌رسیم که پژوهشگران مسلمان نیز از همان آغاز اسلام، از این مفهوم در آثارشان بهره برده‌اند و برای فهم بهتر کلام الهی و دریافت اعجاز آن، و نیز معرفی اسلوب اعجاب‌انگیز آن در القای معانی، و تبیین کاربردهای زبانی آن، با این شیوه بیان، آشنا بوده‌اند و با طرح این مسئله که چرا خداوند در قرآن کریم از برخی واژگان ناآشنا و ابهام‌انگیز استفاده نموده است؟ در پی مفاهیم نهفته در واژگان قرآنی برآمده و کتب ارزشمندی نیز در این حوزه تالیف نموده‌اند. لذا این ادعا که مفهوم آشنایی‌زدایی زائیده فرهنگ و ادبیات غربی است و بعدها در عربی رسوخ نموده است، صحیح نیست، و کافی است اندکی در میراث ادبی قدیم تامل نمود تا این مطلب روشن شود که این اصطلاح در ادبیات کهن اسلامی موجود بوده است.

برای این مفهوم اصطلاحات زیادی همچون: انزیاح، انحراف، انتهاک و ... از سوی زبان‌شناسان مطرح گردیده است که عبدالسلام المسدی تعدادی از آنها را در کتاب «الاسلوبیه و الأسلوب» ذکر نموده است، اما چنانچه آشنایی‌زدایی (الإنزیاح) را در زبان عربی از مصدر «زَیَّح»، که فعل آن (زاح) و مطاوعه آن «إنزاح = دور شدن»، است بدانیم (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲: ۴۷۰) در این صورت معادل اصطلاح فرانسوی (Ecart) است که به فالیری (Valery) بر می‌گردد. (المسدی، ۲۰۰۶: ۱۰۰) ضمن اینکه می‌توان آن را «تجاوز» (گذر از حد مألوف) نیز نامید و یا همچون دانشمندان علم بلاغت معادل عربی «عدول» را برای آن برگزید. این خروج از معیار و عدول از مألوف و آشنا، همان است که در علم بیان سنتی برای آن اصطلاح «غیر ما وضع له» وضع شده است. غیر ما وضع له یعنی معنای غیر اصلی، غیر متعارف و خارج از قرار داد، مثلاً به جای «صورت او زیباست» می‌توانیم بگوییم: «چهره او مثل ماه است» و یا به جای «فلانی بخشنده است» گفته می‌شود: «فلانی گشاده دست است» یا «در خانه اش باز است» و یا به قول عرب (در کتب سنتی)، «کثیر الرماد» است. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۹)

## ۵-۱. هنجارگریزی (قاعده‌کاهی) و فراهنجاری (قاعده‌افزایی)

آنچه از مجموع بررسی اصطلاح‌آشنایی‌زدایی و سپس مفهوم برجسته‌سازی به دست می‌آید این است که برجسته‌سازی ابزاری است در خدمت هنجارگریزی به منظور خلق یک اثر ادبی. پس هنجارگریزی خود نوعی هنجار است که خاص زبان ادبی است و این هنجارگریزی عاملی است که پویایی متن ادبی را به دنبال دارد. بنابراین ساخت متون ادبی نیازمند ابزارهای زبانی است تا نویسنده بتواند با آنها اثری هنری خلق نماید، و زبان‌شناسان دو عامل هنجارگریزی (قاعده‌کاهی) و فراهنجاری (قاعده‌افزایی) را سبب برجسته‌سازی زبان می‌دانند. مراد از هنجارگریزی همان عدول و خروج از قواعد حاکم بر زبان خودکار است و در مقابل، افزودن قواعدی بر قواعد حاکم بر زبان، قاعده‌افزایی تعبیر می‌شود، بر این اساس، لیچ (زبان‌شناس معروف انگلیسی)، برجسته‌سازی را انحراف و عدول هنرمندانه می‌داند البته نه هر انحرافی، بلکه انحراف و عدولی که انگیزه هنری داشته باشد. در واقع وی همین فرایند که زبان ادبی را از زبان کاربردی متمایز می‌سازد، برجسته‌سازی می‌نامد. علوی‌مقدم معتقد است هنجارگریزی نوعی انحراف از هنجار و دور شدن از عناصر زیبایی‌شناختی شعر است و فراهنجاری (قاعده‌افزایی)، به کارگیری هر چه بیشتر عناصر زیبایی‌شناختی می‌باشد. (علوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۸۴) لازم به ذکر است که خروج از قواعد حاکم بر زبان و یا افزودن بر آن وقتی هدفمند باشد آن را غیر قانونی نساخته و زشت نمی‌کند بلکه بسیار هم زیبایش نموده و ارتقا می‌بخشد.

صفوی (ادیب معاصر) گرچه در جلد نخست کتاب خود برجسته‌سازی را شامل دو گونه قاعده‌افزایی و هنجارگریزی معرفی می‌کند؛ (صفوی، ۱۳۹۰: ج ۱: ۴۷) اما در جلد دوم این کتاب به تصحیح نظر خود می‌پردازد و کاربرد اصطلاح «هنجارگریزی» را بدان صورت مناسب نمی‌داند، زیرا معتقد است افزودن قواعدی بر قواعد زبان هنجار یا خودکار نیز نوعی هنجارگریزی می‌باشد. بنابراین در جلد اخیر هنجارگریزی را در مفهوم عام‌تر شامل قاعده‌افزایی و قاعده‌کاهی به کار می‌برد.

## ۶-۱. انواع هنجارگریزی از دیدگاه لیچ

لیچ، هنجارگریزی‌ها را در هشت قسم دسته‌بندی می‌کند، و آنها عبارتند از: واژگانی، صرفی، نحوی، گویشی یا گونه‌ای، آوایی یا واجی، نوشتاری، معنایی و کاربردی (leech, 1969: 42)

صفوی نیز در کتاب خود آورده است که «هنجارگریزی در دو حوزه لفظ و معنا نمود می‌یابد؛ در حوزه لفظ با هنجارگریزی‌های واژگانی، نحوی، آوایی، نوشتاری، گویشی، سبکی و زمانی، و در حوزه معنا با هنجارگریزی در سطوحی چون استعاره، نماد، پارادوکس، حس‌آمیزی، و غیر آن مواجهیم» (صفوی، ۱۳۷۳: ۷۶)

۱. هنجارگیزی واژگانی: در این نوع از هنجارگیزی خالق اثر دست به واژه‌سازی و ترکیبات تازه می‌زند، بگونه‌ای که واژه‌ای می‌سازد که تا بحال در زبان مورد نظر وجود نداشته و یا رایج نبوده است. مثل: حروف مقطعه در قرآن کریم که در زبان روزمره شایع نیست.

به اعتقاد یاکوبسن شیوه انتخاب یک واژه از میان واژه‌های کم و بیش معادل یکدیگر، بر روی محور جانشینی و چگونگی هم‌نشینی آنها بر روی محور هم‌نشینی، می‌تواند جملات یک زبان را از نقش ارتباطی به سمت نقش ادبی زبان سوق دهد. (صفوی ۱۳۹۰ ج ۱: ۴۴-۴۵)

فردینان دو سوسور معتقد است واحدهای زبان به دلیل ارزش‌های متفاوتشان از یکدیگر متمایز می‌شوند و باید از این طریق مجموعه‌ای از روابط مشخص کشف شوند و به توصیف درآیند. یاکوبسن بر این باور است که طرح این روابط در اصل توصیفی از عملکرد زبانی زبان است. یکی از این دو گونه رابطه، مبتنی بر «گزینش» (انتخاب) است که سوسور آن را «متداعی»، (شمی یا جانشینی)، می‌نامد و دیگری مبتنی بر «ترکیب» است که «هم‌نشینی یا مقالی» نامیده می‌شود. (صفوی، ۱۳۹۰ ج ۱: ۳۰)

۲. هنجارگیزی صرفی: این نوع از هنجارگیزی یا در ساختارهای اسمی بروز پیدا می‌کند و در عدد، جنس، معرفه و نکره بودنشان، و نیز در ضمایر و مشتقات رخ می‌دهد، و یا در ساختار زمان‌های افعال و یا بینابین، یعنی میان ساختارهای اسمی و فعلی صورت می‌پذیرد. مثل: «حتی اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعونی» که نوعی هنجارگیزی صرفی در عدد است، و فعل «ارجعون» که خداوند را خطاب قرار داده، از صیغه مفرد به صیغه جمع عدول کرده و عده‌ای از مفسرین همچون زمخشری معتقدند که صیغه جمع به منظور تعظیم خداوند آمده است و این بیت را شاهد مثال آورده است که: «فإن شئت حرمت النساء سواکم - وإن شئت لم أطعم نفاخا ولا بردا (الزمخشری، ۲۰۰۳، ۲۰۲) یعنی: اگر بخواهی تمام زنان را جز تو برای خودم حرام می‌کنم، و اگر بخواهی از آب سرد و خواب برخوردار نمی‌شوم. (ضمیر «کم» به جهت تعظیم آورده شده است) اما قرطبی در تفسیر خود بر این باور است که مقصود از صیغه جمع تکرار مفهوم فعل است، یعنی: ارجعنی ارجعنی. (القرطبی، ۱۳۷۲ هـ ۱۴۹: ۱۲) این نوع از هنجارگیزی در کتاب صفوی نیامده است و به نظر می‌رسد وی هنجارگیزی صرفی و نحوی را یکی برشمرده است.

همچنین در آیه «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمِتَرِينَ» (بقره: ۱۴۷) به جای صیغه «فلا تمترن» از «فلا تكونن من الممترین» استفاده شده (که نوعی هنجارگیزی صرفی به شمار می‌آید) زیرا از بلاغت بیشتری برخوردار است.

۳. هنجارگیزی نحوی: گریز از قواعد نحوی یک زبان است، به گونه‌ای که در نگاه اول آن کاربرد غلط به نظر برسد. مثل: «قال ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (طه: ۵۰) که با حذف مفعول در فعل

«هدی» مواجه هستیم، در حقیقت حذف ضمیر «ه» در هدی، منجر به مطلق شدن کلام شده است که هدایت الهی شامل همه موجودات، چه زنده و چه غیر زنده می‌شود و اختصاص به شیء خاصی ندارد. در صورتی که با ذکر مفعول، این عمومیت و مطلق بودن از کلام برداشت نمی‌شد. (شریف الرضی، ۱۴۰۶: ۲۲۵).

۴. هنجارگریزی آوایی: موسیقی یا وزن، یکی از عناصر اصلی ساختار کلام و به ویژه اثر ادبی است و به آن زیبایی خاصی می‌بخشد و به شکل‌های مختلفی در یک اثر ادبی بروز پیدا می‌کند. گاهی از به هم پیوستن آوای حروف در کلمه و گاهی از چگونگی و نظم و چینش کلمات در جمله و گاهی نیز از کاربرد انواع محسنات بدیعی که موجبات آهنگین شدن عبارت را فراهم می‌آورند مثل: سجع و جناس و ... ایجاد می‌شود.

در هنجارگریزی آوایی، «تغییرات آوایی که شاعر در جهت حفظ جلوه‌های موسیقایی شعر (وزن و قافیه) از آن بهره می‌جوید مانند حذف، تشدید، ادغام، تسکین، قلب و جز آن مورد توجه‌اند». (محسنی و صراحتی، ۱۳۸۹، ۷) بطور مثال: آیات ابتدایی سوره مبارکه فجر، با وزن «فعل» خاتمه می‌یابد و به لحاظ وزن و آوا شبیه هم می‌باشند، «وَالْفَجْرِ\* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ\* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ\* وَ الْاَيْلِ إِذَا يَسِرِ» (فجر: ۴-۱) نکته قابل توجه آن است که از این میان، واژه «یسر» از باب «فَعَلَ يَفْعُلُ - سَرَى يَسْرِى» و معتل اللام (ناقص) است. و حرف یاء از آخر آن حذف شده، چنانچه عادت عرب است که گاهی آن را حذف نموده و خلاف قاعده مشهور نحویون که قائل به اثبات لام الفعل از مضارع معتل اللام هستند (مثل: رمی یرمی) عمل می‌کنند و کسره ماقبل آن را جهت دلالت بر حذف کافی می‌دانند.

اما در این حذف علاوه بر حفظ نظم فواصل آیات و احتراز از شکست وزن، ممکن است خدای متعال قصد القای معنایی متفاوت از آنچه گمان می‌رود نیز داشته باشد. مثلاً حذف صدای کشیده «ای» بی‌ارتباط با کوتاه کردن شب جهت استراحت نیست. به این معنا که همانگونه که از انتهای کلمه حرفی حذف شده، از شب نیز اندکی از خوابت بکاه و برای عبادت بیدار شو! یعنی جریان شب را از آن ایستایی و خاموشی قطع کن و از طولانی بودنش، با عبادت بکاه، و این کاستن، از آخر شب یعنی وقت سحر و هنگام پایان شب باشد که از ارزش بسیاری برخوردار است. لازم به ذکر است که توازن در سه بخش آوایی، واژگانی و نحوی، به وسیله تکرار در کلام ایجاد می‌شود. از دیرباز به تکرار کلمات و جملات در متون ادبی توجه بسیاری شده است؛ اما تکرارها تنها شامل کلمه و جمله نمی‌شود، بلکه کوچکترین واحد زبان، یعنی واج‌ها را نیز در برمی‌گیرد؛ زیرا واج‌ها نیز با تکرار خود، معنای زیبایی را تداعی می‌کنند که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد. بر این اساس «تحلیل ساختاری زبان‌شناختی، در سطح آوایی به بررسی قافیه‌ها، تکرار

واکه‌ها و تکرار همخوان‌ها می‌پردازد. اما در اینجا فقط جنبه القاگر آواها، هماهنگی تقلیدی یا پیوند بین اصوات و اندیشه‌ها یا احساسات، مطرح نیست بلکه باید گامی از این حد فراتر نهاد و شباهت‌های آوایی را با توجه به شباهت یا فقدان شباهت در سطح معنایی سنجید، زیرا صوت گونه‌ای از پژواک مفهوم است» (قویمی، ۱۳۸۳: ۹۱) در حقیقت زبان مجموعه‌ای از صامت‌ها و مصوت‌ها است که با قرار گرفتن آنها بر روی محور همنشینی زبان، کلمات شکل می‌گیرند و بر زبان جاری و موجب برقراری ارتباط می‌شوند. اگر این واج‌ها تکرار شوند، موجب ایجاد توازن و افزایش موسیقی در سخن می‌شوند؛ حال اگر بنابر نظریه «موريس گرامون این تکرارها که القاگر بالقوه هستند، بتوانند با محتوا ارتباط برقرار کنند، ارزش بیشتری خواهند داشت» (هاشمیان و شریف‌نیا، ۱۳۹۳: ۳۶۰)

در سوره مبارکه «همزه» دو واژه «هُمَزَه و لَمَزَه» با واژه «حُطْمَه» که دو بار در سوره تکرار شده وزنی یکسان دارند و این وزن «فُعْلَه» که برای مبالغه است یقیناً هدفمند برای توصیف گنجهکار و سزای عملش انتخاب شده است، یکی از معانی که می‌تواند از آن برداشت شود این است که جزای «همزه و لمزه» «حطمه» است. بنابراین آنچه بسیار نمود پیدا می‌کند ایجاد توازن میان فعل و جزاست که بسیار فنی و زیبا به کار گرفته شده است. با تکیه بر نظریه گرامون که واکه‌ها را به واکه‌های روشن و درخشان و تیره و همخوان‌ها را به انسدادی، پیوسته، خیشومی، روان و سایشی دسته‌بندی می‌کند؛ در می‌یابیم، واکه (أ) که یک واکه تیره قلمداد می‌شود در «همزه لمزه» روی همخوان (ه) و (ل) و در «حطمه» روی همخوان (ح) قرار گرفته است. و نیز واکه (آ) که یک واکه درخشان محسوب می‌شود روی همخوان‌های (م) و (ز) و (ط) قرار گرفته، «واکه‌های تیره برای صداهای مبهم و نارسا به کار می‌روند و هم‌چون واکه‌های درخشان برای بیان عظمت و شوکت (قویمی، ۱۳۸۳: ۳۶) لذا با توصیف اندیشه‌ها و احساساتی در تناسب است که در زمان تجلی آنها، صدا اوج می‌گیرد، و بیانگر خودشیفتگی و خودخواهی و تکبر است و نیز عظمت آن را بیان می‌دارد. واکه‌های تیره اصواتی هستند که به گفته گرامون درون حفره دهان تولید می‌شوند، بنابراین علاوه بر تداعی صداهایی که گویی از مانعی می‌گذرند حفره‌ها و گودال‌های جهنم را نیز یادآوری می‌کنند. یعنی ثمره گذشتن از حد و مرز دیگران و شکستن حرمت و بردن آبرویشان، سرانجامش افتادن در گودال‌های وحشتناک جهنم است. همخوان (ح) از همخوان‌های (ه) و (ل)، و همچنین همخوان (ط)، نسبت به همخوان (م) از شدت بیشتری برخوردار است. (قویمی، ۱۳۸۳: ۵۳-۲۷) لازم به ذکر است که این صرفاً بخشی از تحلیل آوایی این چهارکلمه بود که در این پژوهش مجال تحلیل کامل آنها نیست.

۵. هنجارگریزی گویشی: این نوع قاعده‌کاهی همان استفاده از ساخت یا واژگان گویشی خارج از زبان معیار است که طی آن نویسندگان یا شاعر، واژگانی را از زبان‌های دیگر وارد کلام و نوشته خود می‌کند. در اینکه قرآن یک کلام عربی کامل است شکی نیست، چنانچه خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲) و نیز برخی آیات دیگر که همگی صراحتاً قرآن را عربی معرفی می‌نمایند؛ از طرفی برخی واژگان وارده در قرآن چنان است که بسیار به لغات دیگر نزدیک است همچون واژه «جناح» که در ترجمه با «گناه» قرابت دارد، و یا واژگانی که گفته‌اند از قبایل مختلف عرب در آن وارد شده است مثل واژه «ودق» به معنای «مطر» که گفته شده قبيله «جرهم» از آن استفاده می‌کرده‌اند. از این‌رو گفته‌اند هنجارگریزی گویشی در راستای وحدت‌بخشی به قبایل عربی در جای جای قرآن مورد استفاده قرار گرفته است. و همین امر خود بیانگر هدفمند بودن آن است. در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، برخی تمام الفاظ قرآن را عربی دانسته‌اند و برخی مثل جلال الدین سیوطی که حتی کتاب «المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب» را در این زمینه نوشته معتقد است که واژه‌های غیر عربی که ریشه عربی ندارند ولی شکل عربی به خود گرفته و معرب گردیده در قرآن وجود دارد و این موجب نمی‌شود قرآن را عربی ندانیم. ابن جریر طبری می‌گوید: آنچه گمان می‌رود از دیگر زبان‌ها در قرآن آمده، از باب توارد لغتین می‌باشد که هر دو لغت یک لفظ را وضع کرده‌اند، آنگاه گمان برده شده که یکی از دو زبان از دیگری گرفته است. (طبری، ۱۴۲۲: ج ۱، ۱۹) گرچه این سخن جای مناقشه و کنکاش دارد لیکن در صورت پذیرش آن، می‌توان آن را نوعی آشنایی‌زدایی برشمرد. نیز قابل ذکر است که برخی هنجارگریزی گویشی را هنجارگریزی به حساب نمی‌آورند.

صفوی، بر خلاف نظر لیچ، معتقد است که ساخت‌ها یا واژه‌هایی غیر از زبان هنجار (هنجارگریزی گویشی) نمی‌تواند قاعده‌گاهی به حساب آید، زیرا کاربرد واژه‌های قرضی در زبان خودکار نیز متداول است و این کاربرد، شعر آفرینی به حساب نمی‌آید. (صفوی، ج ۲: ۸۰-۸۱) اما آنچه از کلام دیگران بر می‌آید این است که استفاده از واژگان یا ساخت‌هایی غیر از زبان هنجار که ریشه در گویش بومی یک محل دارد را هنجارگریزی گویشی نامند.

۶. هنجارگریزی نوشتاری: هنجارگریزی نوشتاری نوعی انحراف در نوشتن است که معادلی در گفتار ندارد. در حقیقت این نوع شعر، نوعی نقاشی است که در آن شاعر تصویری از معنا را ترسیم می‌کند و بدین جهت این گونه اشعار را شعر دیداری (concrete poem) نامیده‌اند. (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۹۹)

بسیاری از شاعران معاصر از این شیوه برای افزودن معنا یا معناهای ثانوی بر واحد اولیه زبانی سود برده‌اند. گرچه صورت نوشتاری زبان از همان صورت گفتاری زبان پدید می‌آید؛ اما کاملاً بر یکدیگر انطباق ندارند؛ به همین جهت چنانچه گفتاری به صورت اصلی‌اش به نوشتار درآید، بخشی از کارکردهایش را که فرا سیاقی و یا قرائن حالی و مقامی خوانده می‌شود، تا حدودی از دست می‌دهد؛ مانند تکیه صدا، نرمی یا خشونت صوت و بافت موقعیتی و غیره. ضمن بیان این مطلب که در عصر پیامبر کمتر کسی از سواد

خواندن و نوشتن برخوردار بود گمان می‌رود که مراد از کلام قرآن همان زبان گفتاری آن باشد تا مردم بتوانند آن را بفهمند، بنابراین نمی‌توان برای آن چنین هنجارگریزی (نوشتاری) را متصور بود. اما برخی عبارت «سَلَامٌ عَلٰی اِلْیَاسِیْن» (صافات: ۱۳۰) را بنا به اینکه دو وجه قرائت دارد جزء هنجارگریزی‌های نوشتاری برشمرده‌اند.

**وجه اول:** نافع و ابن عامر و یعقوب، این کلمه را «آلِ یَاسِیْن» به فتحه همزه و مدّ آن، و کسره لام و قطع آن از یاء، همچون «آلِ یَعْقُوب» قرائت کرده‌اند، که به صورت دو کلمه جداگانه است. و تقریباً تمام مصحف‌ها در رسم الخطشان آن دو را جدا از هم نوشته‌اند. (ابن الجزری، ج ۲: ۳۶۰، و الواسطی، ۱۴۲۵: ج ۲، ۶۲۵)

**وجه دوم:** سایر قاریان «اِلْیَاسِیْن» را به کسره همزه، و بدون مد، و نیز سکون لام، به صورت یک کلمه قرائت کرده‌اند. (همان)

از آنجا که قرائت قراء سبعة جزو متواترات هستند و مورد تایید می‌باشند، و نافع و ابن عامر هم از این دسته هستند، سه قرائت دیگر نیز که آحاد هستند بر آنها افزوده گردیده است که قرائت یعقوب یکی از آنهاست، از این‌رو قرائت «آل یاسین» مطابق قرائت این سه قاری، (نافع، ابن عامر و یعقوب) نیز صحیح شمرده می‌شود و باعث شده مصاحف، این عبارت را جدا از هم مکتوب نمایند، همین امر، آشنایی‌زدایی را رقم زده است، زیرا می‌توان گفت: از آن، یک معنای ظاهر و موافق با سیاق، مراد است، و علاوه بر آن یک معنای باطنی هم دارد که مراد از «آل یاسین» همان آل پیامبر صلی الله علیه و سلم باشد. روایاتی که در این زمینه آمده مؤید این مطلب است، آلوسی در کتاب خود به این موضوع اشاره داشته و با ذکر روایتی از عبدالله بن عباس، یاسین را نام پیامبر (ص) دانسته است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲، ۱۳۵) فلذا در نگاه اول ممکن است مطابق سیاق آیات آن را به حضرت الیاس (ع) نسبت داد ولی با اندکی تدبر در رسم الخط، آن‌هم به استناد قراءات متواتر، و نیز رجوع به روایات معتبر، و تأمل در موارد مشابهه سوره، روشن می‌شود که مراد، آل پیامبر (ص) می‌تواند باشد، و گر نه خدای متعال همچون دیگر موارد مشابهه در سوره، به جای «سلام علی اِلْیَاسِیْن»، «سلام علی الیاس فی العالمین» را ذکر می‌نمود.

۷. هنجارگریزی سبکی: این هنجارگریزی بیشتر در نثر ادبی کاربرد دارد که طی آن نویسنده از لغات و عبارات عامیانه که در زبان گفتار و میان عوام رد و بدل می‌شود استفاده می‌کند. در این حالت نویسنده یا شاعر از قواعد گونه نوشتاری فاصله گرفته و به واژگان یا ساخت‌های نحوی گفتار نزدیک می‌شود.

ناگفته نماند که این نوع از هنجارگریزی صرفاً گریز از زبان نوشتاری و استفاده از گونه گفتار نیست؛ بلکه گریز از گونه نثر، و پدید آوردن نثری ادبی، و همچنین گریز از گونه تاریخ نویسی و استفاده از شیوه

بیان داستانی و هنری را شامل می‌شود. نظر به اینکه قرآن کریم اسلوب خاص خود را دارد و شیوه بیان آن با اعجاز همراه است، لذا احتمال استفاده از عبارات عامیانه و مبتذل در آن، مناسب آن نیست. اما جا به جایی اجزاء جمله مثل: فعل و فاعل و مفعول و .. که در هنجارگریزی سبکی از آن سخن می‌گویند، در حوزه هنجارگریزی‌های نحوی و ... بررسی می‌شوند. آشنایی زدایی در حوزه نحو، یعنی بر هم زدن ساختار دستوری زبان و جا به جا کردن اجزای جمله و دخل و تصرف در نحو آن. (احمدی، ۱۳۷۰: ۴۷).

۸. هنجارگریزی زمانی: استفاده از صورت‌های زبانی که در گذشته رایج بوده و به تدریج غیر مستعمل شده‌اند می‌باشد. به نوعی بازیابی و کنکاش در ادبیات کهن و استفاده از داشته‌های گذشتگان و استفاده کاربردی از این داشته‌ها نوعی خروج از معیار زبانی و هنجارگریزی محسوب می‌شود. هنجارگریزی زمانی در زبان نقد ادبی به باستان‌گرایی یا آرکائیسم معروف است، یعنی: «به کارگیری لغت‌ها و عباراتی که در زبان رسمی و متداول، کهنه و مستعمل و منسوخ شده باشد». (داد، ۱۳۷۲: ۱۰) همچنین ذکر اسم‌های کهن، تکنیکی جهت آشنایی زدایی است تا کلام برجسته شود، در واقع به کارگیری «اسم‌های قدیمی، اعم از فارسی و عربی که در زمان گذشته نرم بوده، امروز نوعی انحراف از نرم می‌باشد» (حسینی و دانشگر، ۱۳۹۵: ۱۰۲)

لازم به ذکر است که باستان‌گرایی انواع مختلفی دارد که در سطح واژگانی و نحوی صورت می‌گیرد، مثل: باستان‌گرایی در اسم و صفت و فعل و حرف و ... .

به نظر می‌رسد دو نوع اخیر (هنجارگریزی سبکی و زمانی) ممکن است در مورد قرآن چندان صدق نکنند چون «در رویارویی با یک متن کلاسیک و بررسی هنجارگریزی‌ها و قاعده‌افزایی‌های آن باید زبان معیار امروز را ملاک قرار بدهیم، زیرا تعیین دقیق زبان هنجار در آن دوره و روزگار دشوار است» (صفوی، ۱۳۹۱: ۴۲۳-۴۲۴)، ضمن اینکه از نظر این کمترین، قرآن، خود، فرهنگساز است و نیز اسلوب قرآن، خود منبع هر اسلوبی است و در واقع سبکی نوین در ارائه بیان است، با این وجود به نظر می‌رسد که می‌توان فرهنگ یا کاربرد واژگانی مطلوب، از پیشینیان برگزیده که خود مورد تایید پروردگارند و همان پروردگار آن فرهنگ را به آنان آموخته و در عصر نزول قرآن دوباره از آن یاد می‌کند را نوعی هنجارگریزی دانست. خدای متعال به پیامبر (ص) می‌فرماید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (علق: ۱)، همچنین با تایید این سخن که «بسم الله الرحمن الرحيم» حداقل، یک آیه از قرآن و جزء سوره حمد است، خدای متعال فرهنگ سخن گفتن را با آغاز آن به نام خدا به پیامبر می‌آموزد، پیامبر نیز آن را پذیرفته و حتی در روایات می‌خوانیم که مردم را به این کار پسندیده دعوت نموده و فرموده است: «کل امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو أبتَر» (زمخشری، ج ۱: ۳ و مسند احمد بن حنبل، ج ۱۴: ۳۲۹)، با جستجوی در آیات الهی این شیوه سخن را در ادبیات حضرت سلیمان (ع) که در گذشته می‌زیسته است، می‌یابیم، آنگاه که به ملکه سبا نامه می‌نویسد که

شروع آن اینگونه است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (نمل: ۳۰) همچنین حضرت نوح (ع) به پیروانش فرمود: «ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» (هود: ۴۱) این همان سخنی است که توسط مشرکان عرب به فراموشی سپرده شده بود و خلاف آن انجام می‌شد، یعنی با نام بت‌ها امورشان آغاز می‌شد و می‌گفتند: باسم اللات، باسم العزی (همان: زمخشری)، اما خداوند شروع کارها و سخن را با نام خدا به خاتم الانبیاء نیز یادآور می‌شود. (برداشت نویسنده).

۹. هنجارگریزی معنایی: در این قاعده‌کاهی، به کارگیری آرایه‌های زیبایی‌شناختی و معنایی منجر به برجسته شدن کلام می‌شود. به این صورت که متکلم بدون تغییر در ساخت واژه یا جمله و با همان واژه‌ها و ساختار متعارف و معمول، سخنی متفاوت با رسم و عرف و عادت هنجار می‌گوید. در واقع، این هنجارگریزی معنایی است که نشانه‌های زبانی را به کلی از قید مدلول‌های آشنا و پذیرفته شده در نقش ارجاعی جدا می‌کند و به دال‌ها استقلال نشانه‌شناختی می‌دهد و معنا را برای همیشه به تعویق می‌اندازد.

صنایعی از قبیل استعاره، مجاز، تشخیص، پارادوکس و جز آن که به صورت سنتی در چارچوب بدیع معنوی بیان مطرح می‌شوند، بیشتر در قالب هنجارگریزی معنایی قابل بررسی هستند. برخی از پژوهشگران بر این باورند که در قرآن کریم، تکیه اصلی بر معناست و هنجارگریزی معنایی فراوان صورت گرفته است. همانند گفتگو و سؤال و جواب بین خداوند متعال و جهنم در سوره «ق» آنگاه که می‌فرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق: ۳۰) [یاد کن] روزی را که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ می‌گوید: آیا زیادت‌تر از این هم هست؟ زمخشری در تفسیر الکشاف آورده است که سؤال و جواب از باب تخیل و به غرض تصویرسازی معنا و تثبیتش در قلب صورت پذیرفته است. بر این اساس جهنم به انسانی تشبیه شده است که یکی از لوازم آن سخن گفتن است و اسناد سخن گفتن به جهنم، نیز غیر حقیقی و خیالی است. گویا زبان حال جهنم چنین است که هنوز از جهنمیان پر نشده است و یا اینکه بنا بر استفهام انکاری بودن «هل»، وعده خداوند در پر کردن جهنم، محقق شده است و افزون بر این، ممکن نیست. مطابق معنای مذکور، این آیه شریفه از سوره «ق» همراه با استعاره مکنیه تخیلیه خواهد بود. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۸۸) همین امر موجب برجسته شدن و جلب توجه مخاطب در دریافت پیام شده است.

## ۱-۷. قاعده‌افزایی (فراهنجاری)

قاعده‌افزایی، اعمال قواعدی اضافی بر قواعد زبان هنجار است و از طریق توازن حاصل می‌شود، و توازن، با تکرار در کلام، و در سه بخش آوایی، واژگانی و نحوی، شکل می‌گیرد و قابل بررسی است، زیرا صنعت‌هایی که با استفاده از توازن به دست می‌آید، ماهیت یکسانی ندارند. عملیات تکرار حتی می‌تواند در کوچکترین واحد یک زبان، یعنی واج‌ها صورت پذیرد و در نتیجه منجر به تداعی معانی زیبا و شگفت انگیز

گردد. همچنین با ایجاد موسیقی در کلام، به آن جلوه خاصی می‌دهد و آن را برجسته می‌سازد. «نظم و توالی صوت یا اصوات در کلمه و بافت جمله، طنین و آهنگی را به وجود می‌آورد که نغمه حروف خوانده می‌شود و غالباً القاگر و تداعی‌کننده مفهوم و حالات عاطفی خاصی است» (علی پور، ۱۳۷۸: ۵۳)

خالق اثر با استفاده از ابزاری (کلامی) که در اختیار دارد، از گنجایش‌های زبان بهره گرفته و هدفمند دست به پررنگ ساختن مقصود خویش می‌زند و ضمن عادت‌زدایی سعی دارد آن را برجسته نماید. این همان چیزی است که صورت‌گرایان روس، آن را عامل شکل‌گیری اثر ادبی دانسته‌اند. یاکوبسن، اولین کسی بود که اصطلاح قاعده‌افزایی و پیامد آن (توازن) را مطرح نمود، وی معتقد است: «فرآیند قاعده‌افزایی چیزی نیست جز توازن در وسیع‌ترین مفهوم خود و این توازن از طریق «تکرار کلامی» (Verbal Repetition) حاصل می‌آید.» (صفوی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۵۶)

## ۸-۱. انواع آشنایی زدایی در یک نگاه کلی:

با بررسی تقسیمات انجام گرفته توسط زبان‌شناسان، در مورد مفاهیم و اصطلاحات مذکور، در یک نگاه کلی، می‌بینیم که همه آنها در دو محور جانشینی و هم‌نشینی قابل بحث و بررسی هستند، از این‌رو می‌توان آنها را بطور کلی در دو دسته آشنایی‌زدایی جایگزینی و ترکیبی طبقه‌بندی کرد تا به نوعی همه انواع آشنایی‌زدایی را شامل شود. به نظر می‌رسد کلیت انزیاح (آشنایی‌زدایی) همین دو نوع باشند یا بهتر است بگوییم در همین دو نوع خلاصه می‌شوند؛ جان کوهن آن دو را، انزیاح استبدالی (جایگزینی) و انزیاح ترکیبی (ساختاری) نامیده است. گفتنی است که نوع اول بیشتر حول محور استعاره می‌چرخد زیرا استعاره یکی از مهمترین مواردی است که این نوع آشنایی‌زدایی (انزیاح استبدالی) به آن تکیه دارد، و شاید بتوان از تقدیم و تاخیر، بعنوان یکی از بارزترین موارد موجود در نوع دوم (انزیاح ترکیبی) یاد کرد. (ر، ک ویس، ۱۴۲۶: ۱۱۱) اما از این منظر که این پژوهش قرار است به آشنایی‌زدایی آوایی نیز بپردازد؛ آن را نیز تعریف خواهیم نمود.

### ۸-۱-۱. آشنایی‌زدایی جایگزینی

همانگونه که از اسم آن پیداست، استعاره رکن اساسی این نوع آشنایی‌زدایی است (همان) زیرا طی آن نویسندگان با جانشین نمودن کلمات و عباراتی خاص، مقاصدش را با بیان دلخواه خویش، تصویر سازی می‌نمایند. از این جهت استعاره از جایگاه ویژه‌ای در عرصه پژوهش‌های بلاغی دارد، چون اثربخشی فراوانی در تشکیل متون ادبی دارد و نیز مفاهیم مورد نظر را به زیباترین صورت ممکن به تصویر می‌کشد.

منتقدان ادبی بر این امر اصرار دارند که استعاره های علمای بلاغت در دایره بحث آشنایی زدایی قرار می گیرد و هر قدر استعاره غریب و نامأنوس تر باشد عنصر غافلگیری در آن بیشتر است و ذهن مخاطب برای فهم آن بیشتر درگیر می شود. (ویس، ۲۰۰۲: ۱۳۸) تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز، در این نوع آشنایی زدایی کاربرد دارند.

#### ۱-۸-۲. آشنایی زدایی ترکیبی (ساختاری)

هر گونه دخل و تصرف آگاهانه در نحو یا دستور زبان، اعم از جابجایی ارکان جمله و حذف و ... بمنظور زیبایی آفرینی و برجسته سازی، که به موجب آن نوعی پیچیدگی در جمله ایجاد شود، ضمن اینکه انسجام جمله حفظ شده و بر ادبیت آن بیفزاید و خواننده را به تامل وادارد، مربوط به این نوع آشنایی زدایی است. لذا تقدیم و تأخیر، ایجاز به حذف و اطناب (حذف و اضافه) و التفات را می توان از مهمترین و معمول ترین انواع آشنایی زدایی ساختاری برشمرد.

به نوعی آشنایی زدایی در نحو کلام، دشوارترین گونه آشنایی زدایی است؛ چرا که هر زبانی ساختار نحوی و دستوری خودش را دارد، بطور مثال: فاعل در زبان عربی پس از فعل و پیش از مفعول می آید، درحالی که در زبان انگلیسی، فاعل در صدر کلام است.

#### ۱-۸-۳. آشنایی زدایی آوایی

از آنجا که موسیقی کلام، نقش مؤثری در تحریک احساسات دارد؛ و شنونده از این طریق جذب کلام می گردد، لذا خدای متعال با قرار دادن محسنات ایقاعی در کلام پاکش، آن هم در قالب همان الفاظی که انسان در زندگی روزمره اش با آن سر و کار دارد، مقاصد و اهدافی را بیان فرموده که شگفتی ادیبان هر عصری را برانگیخته است. هر حرف و یا حتی صدای کوتاهی از آن طوری تنظیم شده است که تداعی کننده صحنه های حیرت انگیزی است که گویی مخاطب در آن حضور دارد. پشت هر حرفی از قرآن دنیایی از سخن نهفته است که انسان آگاه در پی آن حرکت نموده و کلمات و الفاظ رمزآلود آن را کشف می نماید.

#### ۱-۹. انواع هنجارگریزی از دیدگاه صفوی

۱- واژگانی: ساخت واژگان تازه با گریز از شیوه های رایج زبان معیار؛ ۲- نحوی: گریز از قواعد حاکم بر نحو زبان، جابه جا کردن سازه های تشکیل دهنده، برهم زدن آرایش قواعد زبان هنجار به منظور برجسته سازی زبان؛ ۳- زمانی: به کار بردن سازه هایی که در زبان خودکار رایج نیستند و در واقع به انواع باستان گرایی در زبان، اعم از کاربرد واژگان مرده، کم کاربرد، مخفف ها و... است؛ ۴- سبکی: عدول از نظام حاکم بر نوشتار با کاربرد واژه های محاوره ای، عامیانه و برخی اصطلاحات روزمره؛ ۵- گویشی: به کار بردن واژگان یا نحو

گویش محلی شاعر و زیست‌بوم او در شعر که در زبان معیار وجود ندارد؛ ۶-نوشتاری: در مصراع‌بندی شعر نو کاربرد دارد؛ به گونه‌ای که شاعر برای برجسته‌سازی به صورت بصری زمینه‌سازی کند؛ ۷-آوایی: سرپیچی شاعر از قواعد آوایی زبان و استفاده از صورت‌های آوایی که در زبان روزمره معمول نباشد. ادغام، قلب، تشدید، تخویف، تسکین و... از موارد این نوع هنجارگریزی است؛ البته به شرط آنکه در جهت حفظ جلوه‌های موسیقایی شعر به کار گرفته شوند. ۸-معنایی: همنشینی واژه‌ها برخلاف قواعد معنایی حاکم بر زبان معیار و تبعیت نحو شعر از قواعد خاص دنیای ذهنی شاعر و نیز شکل و شیوه ساخت و استفاده از تصاویر شعری بر این نوع هنجارگریزی تأثیر دارد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۵-۵۰)

## فصل دوم: سیمای دو سوره (شناسنامه، مناسبات، ترتیب نزول و...)

### ۱-۲. ساختار کلی سور حوامیم

حوامیم هفت سوره از قرآن کریم بوده که با «حم» شروع شده و پشت سر هم قرار گرفته‌اند. آن هفت سوره عبارتند از: مؤمن (غافر)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف. در مورد حوامیم تعبیر بسیاری (مثل: دیباج القرآن، عرائس القرآن، روضه من ریاض الجنه، و...) به کار برده شده است که سیوطی برخی از آنها را با استناد به احادیث و روایات در کتاب خویش آورده است. (سیوطی، ۲۰۱۱: ج ۷، ص ۲۶۹) این هفت سوره با حروف مقطعه آغاز گردیده‌اند و لازم به ذکر است که مجموعاً ۲۹ سوره از قرآن کریم با حروف مقطعه آغاز می‌شود و نظرات متفاوتی درباره آنها ارائه شده که هر چند بعضی از آن نظرات بر پایه اجتهاد است لیکن برخی دیگر اخباری ضعیف و غیر قابل اعتماد هستند. با این حال آنچه مسلم است این است که درباره معانی و مفاهیم حروف مقطعه اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد و نمی‌توان گفت کدام یک قطعی و یقینی است، برخی از مفسرین، آنها را نشانه‌هایی اختصاری برای نام‌ها و اوصاف الهی دانسته‌اند (ابن قتیبه، ۱۹۷۸م: ص ۳۶) و برخی نیز آنها را جزو افعال برشمرده و معانی بعضاً ضعیفی را به آنها نسبت داده‌اند (همان، و قرطبی، ۲۰۰۶م: ج ۱۸، ص ۳۲۲-۳۲۴) گروهی دیگر در مورد حوامیم گفته‌اند که مراد از «حم» شخص خود پیامبر است (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۳، ص ۳۳) با توجه به اختلاف نظرهای موجود در این زمینه به نظر می‌رسد بهترین سخن آن است که همسو با رأی منتخب و مختار، بگوییم که آنها نوعی آشنایی زدایی از جنس همان حروفی هستند که در گفتار روزمره استفاده می‌شوند و بصورت رمزی میان خدا و رسول در قرآن ذکر گردیده و بیشتر جنبه جلب توجه مخاطب به آیات را دارند که دقت بیشتر در کلام الهی را می‌طلبند. زیرا همانطور که در فصل اول پژوهش بدان اشاره گردید؛ هر حرفی و حتی حرکاتی مثل: فتحه و ضمه و کسره، معنی خاصی را تداعی می‌کنند، که با تدبر می‌توان به عمق مفهوم دسترسی پیدا کرد. علاوه بر آن، اگر اطلاع بر مراد و مقصود حروف مقطعه برای همه ممکن بود، دیگر نیازی به رمزی گفتن آنها نبود.

فلذا نظریات فوق را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- حروف مقطعه از متشابهات قرآن کریم هستند که هرگز قابل حل نبوده و از جمله مجهولات مطلق محسوب می‌شوند طوریکه راه علم به آن‌ها کاملاً بر مردم بسته است. لازم به ذکر است که اهل کلام این باور را نپذیرفته و اصطلاح جهل مطلق را به این حروف به گونه‌ای که هیچکس حتی پیامبر و اولیای الهی از آن بیخبر باشند، نسبت نمی‌دهند زیرا با مبین بودن قرآن در تضاد است.

۲- حروف مقطعه رموزی میان خدا و رسول او هستند و کسی جز خدا و رسولش و اولیای مقربش از آن آگاهی ندارد.

۳- حروف مقطعه صرفاً حروف مجرده هستند و جز خاصیت آوایی چیز دیگری ندارند، نه رمز و اشاره‌اند و نه چیزی دیگر، ذکر آنها در اوایل برخی سوره‌ها، از محدوده‌ی الفاظ و اصوات تجاوز نمی‌کند.

البته شایان ذکر است که در خصوص دلالت‌های معانی حروف مقطعه در قرآن کریم نظرات متفاوتی بیان شده است.

در مجموع، شروع سوره‌ها با حروف مقطعه‌ی یکسان، نشان از قرابت و پیوند نزدیک میان آنهاست که در نوع خود بی‌نظیر است. ضمن اینکه بعضی از اسلاف و بزرگان صحابه از این سوره‌ها به «آل حم» یاد کرده‌اند که نشان می‌دهد این سوره‌های هفتگانه در یک خانواده و گروه دسته‌بندی می‌شوند. (قرطبی، ۲۰۰۶م: ج ۱۸، ص ۳۲۲)

یکی از موضوعاتی که در سوره‌ها با حروف مقطعه‌ی یکسان به آن توجه شده است موضوع قرآن کریم است که در بسیاری از آیات صراحتاً به این کتاب عظیم الشأن اشاره شده است. در اینجا برخی از این آیات را ذکر خواهیم نمود.

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر: ۲)، «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ\* كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت: ۳ و ۲)، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ\* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۱ و ۴۲)، «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَىٰهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴)، «وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری: ۷)، «وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ\* وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ\* أَفَنْصُرُبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ» (زخرف: ۵-۲)، «وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ» (زخرف: ۳۱)، «فَاسْتَمْسِكْ

بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ\* وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زخرف: ۴۳ و ۴۴)،  
 «وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان: ۳ و ۲)، «فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ  
 يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸)، «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (جاثیه: ۲)، «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ  
 بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (جاثیه: ۶)، «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (احقاف: ۲)،  
 «وَ إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (احقاف: ۷)

آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد این است که پرداختن به این موضوع (قرآن/کتاب) بدون استثناء در همان آیات ابتدایی تمام این سوره‌ها رخ داده است که می‌تواند نشان از اهمیت موضوع قرآن داشته باشد و بعنوان یکی از اهداف مشترک تمامی این سور بشمار آید. ضمن اینکه عادت قرآن در سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند نیز اینگونه بوده است که به جز چهار سوره «مریم، عنکبوت، روم، ن والقلم» ابتدای بقیه این سوره‌ها، پس از حروف مقطعه با ذکر قرآن یا لفظی وابسته به آن همراه شده است. چنانچه در این چند مثال قابل درک است: «الْم\*ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ..»، «الْم\*اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ\*نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ..»، «المص\*كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ..»، «الر\*تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ»، «الممر\*تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ..»، «طه\*مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، «طس\*تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ»، «طسم\*تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»، «یس\*وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»، «ص\*وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»، «حم\*تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ..»، «ق\*وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ»

## ۲-۲. ساختار کلی دو سوره زخرف و دخان (شباهت‌ها و مناسبات)

سوره‌های مبارکه زخرف و دخان، هر دو از سور حوامیم می‌باشند و در چینش کنونی مصحف، به ترتیب چهل و سومین و چهل و چهارمین سوره‌های قرآن کریم هستند که در جزء ۲۵ واقع شده‌اند. عمده‌ترین مسائل مشترکی که این دو سوره در خود جای داده‌اند این است که هر دو سوره به ذکر اهمیت و نیز بیان عظمت قرآن و همینطور به معادگرایی و ذکر نشانه‌های رستاخیز پرداخته و مسئله توحید را بررسی نموده و فرشته‌پرستی را نفی می‌کنند.

از میان سور حوامیم، دو سوره زخرف و دخان همانند دو سوره جاثیه و احقاف، علاوه بر آیه اول در آیه دوم نیز شروع یکسانی دارند که خود بیانگر ارتباط شدیدتر آنها با یکدیگر است.

در بیان تفاوت‌های دو سوره می‌توان به طولانی‌تر بودن سوره زخرف چه از حیث حروف و چه از حیث آیات، نسبت به سوره دخان اشاره نمود که خود مبین گسترده‌تر بودن موضوعات آن نیز هست.

قرآن‌شناسان پیوسته بر این باور بوده‌اند که هر سوره از قرآن کریم یک جامعیت واحدی دارد که با تعمق در آن و درک آن وحدت، می‌توان به مقاصد اصلی آن سوره پی برد. هر سوره از قرآن کریم چه از حیث لفظ، و چه از حیث معنی و محتوا و موسیقی، دارای تناسب و انسجام شگفت‌انگیزی است که گویی همچون مرواریدهای درخشان در رشته‌ای در آمده و گردنبند زیبایی به وجود آورده‌اند. گردن‌آویزی که ظاهر و باطنش زیباست و از به هم خوردن مهره‌های آن صدایی شگفت‌انگیز پدید می‌آید که همه را مسحور خود می‌سازد. الحق که قرآن کتابی است «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹) آنچه امروزه قرآن‌پژوهان، بیش از پیش آن را درک نموده و بدان دست یافته‌اند، «وحدت موضوعی» سوره‌های قرآن است که وحدت سیاق هر سوره را تشکیل می‌دهد، و علی‌رغم پراکندگی نزول آیات، که مقتضی عدم تناسب میان آیات است، شاهد وحدت سیاق و تناسب و پیوستگی میان آیات هستیم و با شناخت این وحدت است که رسیدن به هدف یا اهداف سوره‌ها تسهیل می‌گردد. علاوه بر آن هر سوره دارای حسن مطلع و حسن ختام است که از نگاه علمای بلاغت دور نمانده و موجب شده تا ارتباط میان سور نیز راحت‌تر مورد بررسی قرار گیرد. این دو سوره نیز از این مهم مستثنی نبوده و با اندکی تامل درمی‌یابیم که سوره زخرف با تهدید و وعده عذاب خاتمه می‌یابد (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) و سوره دخان پس از قسم خدای متعال از انداز سخن گفته و می‌فرماید: «إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» و سپس در آیات دیگر هشدار می‌دهد و با دادن وعده عذاب به افراد بی‌ایمان می‌فرماید: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ \* يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»

این تناسب به قدری شدید است که ابتدای هر سوره با انتهای همان سوره نیز در ارتباط است.

## ۲-۳. تناسب ابتدا و انتهای سوره زخرف

آغاز و پایان هر یک از سور قرآن کریم با یکدیگر تناسب داشته که خود نشانگر یکدست بودن و انسجام فوق‌العاده آنان است، سوره مبارکه زخرف نیز از آن مستثنی نیست، بنابراین موارد یاد شده در ادامه را می‌توان از مناسبات این سوره دانست.

### ۲-۳-۱. گذر از بدی مشرکان و خیرخواهی نسبت به آنان

در ابتدای سوره زخرف خدای متعال پس از سوگند به قرآن کریم، از عربی بودن این کتاب سخن به میان آورده و غایت و غرض آن (تعقل) را ذکر می‌کند، و سپس می‌فرماید: «أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ» (زخرف: ۵) آیا بخاطر اینکه شما قومی اسراف‌کار هستید، این ذکر (قرآن) را از شما باز گیریم؟ و در انتهای سوره آنگاه که پیامبر (ص) از عدم ایمان آنها خبر می‌دهد؛ خدای متعال می‌فرماید: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ۸۹) که با آمدن «صفح» علاوه بر مطابقت در لفظ، معنا

نیز مرتبط است. زیرا برخی از مفسران نظیر شهاب الدین آلوسی و بیضاوی، آن را در آیه ۵ این سوره، مفعول له دانسته‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸هـ: ج ۵، ص ۸۶، و آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ج ۱۳، ص ۶۵) که در اینصورت گفته می‌شود؛ آیا بخاطر اعراض شما از قرآن که نشانگر اسراف شماسست مبنی بر اینکه در انکار قرآن از حد گذشته‌اید، ما آن را از شما بازداریم؟ در آخر سوره هم خدای متعال به پیامبر (ص) می‌گوید: تو نیز از آنان اعراض کن. یعنی حال که با عدم ایمان و تکذیب تو، و قرآن تو را می‌آزارند از آنان صرف نظر کن و به آزارشان اهمیت مده و با ذکر سلام، (که از نوع سلام متارکه است) از آنان بگذر، چرا که بزودی خودشان خواهند فهمید، هر چند از واژه «سوف» پیداست که این فهمیدن نزدیک نیست. چنین برخوردی از خصوصیات عباد الرحمن است که «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان: ۶۳) آنچه مشخص است، این است که خدای متعال بخاطر اسراف آنان در انجام گناه، قرآن را از آنان باز نداشته، و به پیامبر امر می‌کند که علی‌رغم اینکه تو را قبول نمی‌کنند تو فقط قرآن را به مردم ابلاغ کن «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده: ۶۷) و چنانچه نپذیرفتند خود را ناراحت مکن. «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» (کهف: ۲۹) آنها حتی بدون نزول قرآن نیز می‌بایست از خدا و رسولانش اطاعت کنند، و این در علم خدای تعالی بوده که آنها از این امر سر باز می‌زنند اما خداوند باز هم قرآن را نازل می‌کند، پس تو هم بی‌توجه به اینکه قبولت می‌کنند یا نه، قرآن را به آنان ابلاغ کن و با آنان مدارا نموده و خیرخواهشان باش.

## ۲-۳-۲. تکذیب پیامبران و سرنوشت تکذیب‌کنندگان

در ابتدای سوره زخرف به ارسال رسولان و انبیاء اشاره شده و اینکه آنها نیز از سوی قوم خود مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتند اما نتیجه آن شد که خدای متعال آنها را به عذاب گرفتار نموده و هلاک کرد. «وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ \* فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ» (زخرف: ۸-۶) در دو آیه آخر سوره زخرف نیز سخن از عدم ایمان قوم پیامبر (ص) است که خدای متعال در آیه آخر با «فسوف يعلمون» که بوی تهدید می‌دهد؛ آنها را تهدید می‌کند. «وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ \* فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ۸۷ و ۸۸)

## ۲-۳-۳. اذعان مشرکان به قدرت خدا

آیه «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۹) که در ابتدای سوره واقع شده است؛ با آیه «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَتَىٰ يُؤْفَكُونَ» (زخرف: ۸۷) که در انتهای سوره واقع شده در ارتباط است. زیرا در هر دو آیه، مشرکان به قدرت خدا در آفرینش اذعان می‌کنند. در اولی

اذعان آنان به آفرینش آسمان‌ها و زمین؛ و در دومی، اذعان آنان به آفرینش خودشان توسط خدای متعال آمده است.

## ۲-۴. تناسب ابتدا و انتهای سوره دخان

سوره مبارکه دخان نیز از تناسب و هماهنگی ویژه‌ای در آغاز و پایان برخوردار است که طی آن زنجیره مفاهیم به یکدیگر قلاب شده و ضمن ایجاد تعادل و موازنه میان ابتدا و انتهای آن گویی معنا تکرار می‌شود.

### ۲-۴-۱. قرآن مبین در لسان عربی مبین

به مانند شروع سوره زخرف که حرف از قرآن و نزول آن به زبان عربی بود، ابتدای سوره دخان نیز، سخن از قرآن و نزول آن در شبی میمون و مبارک است. «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان: ۳ و ۲) در انتهای سوره نیز خدای متعال می‌فرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸) جز این نیست که ما قرآن را به زبان تو (که عربی است) آسان گردانیدیم تا پند پذیرند. لازم به ذکر است که در سوره زخرف نیز خدای متعال فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳) که هدف همان آسان بودن فهم آن برای قوم عرب زبان است، زیرا قرآن بر فردی از قوم عرب نازل می‌شد و چنانچه غیر عربی می‌بود در فهم آن دچار مشکل می‌شدند. گر چه دلایل بسیار دیگری نیز هست که چرا قرآن به عربی نازل شده است، اما به جهت اختصار آنها را ذکر نمی‌کنیم.

### ۲-۴-۲. نقش قرآن در نائل شدن انسان به فضل پروردگار

آیه «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (دخان: ۶) نیز علاوه بر بخشی از الفاظ، که در معنا نیز با آیه «فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (دخان: ۵۷) در ارتباط است، زیرا قرآن سراسر رحمت است که خدای متعال آن را بر بشریت نازل کرد و یقیناً ایمان و عمل به آن موجب ورود انسان به بهشت عدن خواهد بود که کامیابی بزرگ همین است. قبل از آیه ۵۷ خدای متعال برخورداری مومنان از نعمت‌های بهشتی را ذکر نموده و سپس فرمود: این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت و همان رستگاری بزرگ است. یعنی سعادت واقعی در سایه تقوا و نجات از دوزخ است، و قرآن نقش بزرگی در رسیدن به آن ایفاء نموده و با استناد به آیه «.. وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف: ۱۵۷) در واقع قرآن یکی از عوامل سعادت است، در اینجا قرآن مجید کسی را رستگار شمرد که از نور، یعنی قرآنی که بر پیامبر نازل شده و مسیر زندگی انسان را روشنی می‌بخشد، پیروی نماید.

## ۲-۴-۳. تهدید و انداز

آیات «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ \* يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (دخان: ۱۰ و ۱۱) که از آیات ابتدایی سوره به شمار می‌روند نیز با آیه آخر سوره «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (دخان: ۵۹) در ارتباط هستند. خدای متعال در ابتدای سوره پس از اینکه از قرآن و نزول آن در شبی پربرکت سخن گفت آیاتی را به بیان و توصیف بزرگی خویش اختصاص داد و به ذکر دلایلی آشکار بر حقانیت و وحدانیت خویش پرداخت و فرمود که خداناباوران در شک و شبهه خویش سرگردند، پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد و همه مردم را فرا خواهد گرفت، و عذابی الیم است. در آخر سوره نیز دوباره آنان را تهدید نموده و فرمود: پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند، تو منتظر پیروزی و کامیابی، و آنان که از قرآن پند نگرفته و اعراض کردند و در شک خود غوطه‌ور ماندند منتظر عذاب و سرنوشت شوم خود باشند.

ناگفته نماند که شروع سوره جاثیه که پس از سوره دخان می‌باشد نیز با انتهای سوره دخان که سخن از قرآن است تناسب دارد.

## ۲-۵. وجه تسمیه سوره‌ها

قرآن کریم دریایی از معانی و مفاهیم را در خود جای داده و حتی انتخاب نام هر سوره هدفمند بوده است، به گونه‌ای که اهداف و غرض اصلی هر سوره را بیان می‌کند. گفتنی است که نام هر سوره برای تسهیل در یادآوری و تعیین سوره‌ها در ذهن مخاطب است. از آنجا که برخی از سوره‌ها به نام انبیاء (ع)، و برخی به نام حروف مقطعه همان سوره، و برخی به نام حیوانات و .. نام‌گذاری شده‌اند؛ لذا سوره‌های قرآن را می‌توان در ردیف‌های مختلفی دسته‌بندی نمود. از این‌رو، نظم و هماهنگی میان سور ملموس‌تر خواهد بود.

همانگونه که خود قرآن نیز اسامی مختلفی دارد که هر کدام بر مفهومی خاص دلالت دارد، سوره‌های قرآن نیز بعضاً دارای اسامی مختلفی هستند که جنبه‌های گوناگونی از ارتباطشان با معانی و مقاصد سوره را نمایان می‌سازد و نام هر سوره همچون کلیدی در جستجوی معماهای اسرار آمیز ما را یاری می‌رساند تا با تفکر و تدبر در آن قفل‌های عرفان و حکمت را بگشاییم. اما قبل از ورود به این مبحث، لازم است دوباره این سوال را مطرح نمود که آیا نام سوره‌ها توقیفی است یا اجتهادی؟ بدون شک همواره عادت ادیبان عربی آن بوده که در انتخاب نام بسیار حساب شده عمل نموده و حساسیت به خرج می‌داده‌اند، بنابراین جمله و یا آنچه در کلام و یا قصیده مشهورتر بوده را بعنوان اسم روی آن اثر می‌نهادند. از این‌رو برخی معتقدند که نامگذاری سور قرآن عظیم الشان نیز توقیفی نبوده و طبق عادت عرب‌زبانان واقعه و یا هر چیز مشهوری که در سوره وجود دارد موجب شده تا آن سوره را بدان نامگذاری نمایند. البته این نظریه مخالفانی هم دارد، من

جمله سیوطی که قائل به توقیفی بودن اسامی سور قرآن است. وی می‌گوید: «وَقَدْ ثَبَتَ جَمِيعُ أَسْمَاءِ السُّورِ بِالتَّوْقِيفِ مِنَ الْأَحَادِيثِ وَالْآثَارِ وَلَوْ لَا خَشْيَةُ الْإِطَالَةِ لَبَيَّنْتُ ذَلِكَ» سیوطی با این سخن اصرار دارد که تمام اسامی سوره‌ها طبق احادیث و آثار توقیفی بوده و اگر ترس اطاله سخن نبود همه آنها را بیان می‌داشتم. آنگاه به حدیثی از عکرمه استناده نموده و آورده است «كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَقُولُونَ: سُورَةُ الْبَقَرَةِ وَسُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ يَسْتَهْزِئُونَ بِهَا فَزَلَّ: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» یعنی مشرکان به نشانه استهزا از سوره‌هایی مثل بقره و عنکبوت سخن می‌گفتند، که آیه نازل شد مبنی بر اینکه یقیناً ما تو را از مسخره کنندگان کفایت می‌کنیم. (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۷) به هر حال اگر نام سوره را اجتهادی و مطابق عادت عرب‌زبانان در انتخاب آنچه در قصیده و .. مشهور است بعنوان نام قصیده و .. بدانیم؛ خالی از اسرار نیست، اما چنانچه آن را توقیفی دانسته و به خدای متعال منتسب نماییم؛ یقیناً اسرارآمیزتر خواهد بود که غایت آن را نهایی نیست. ضمن اینکه نام برخی از سوره‌ها، مثل سوره‌هایی که به نام حروف مقطعه هستند، از نامهایی است که برای عرب ناآشنا بوده است. در مجموع باید گفت که هر سوره با نامش ارتباط معنایی مستقیمی دارد، به این صورت که از نام سوره می‌توان به محتوایش پی برد.

## ۲-۵-۱. وجه تسمیه سوره زخرف

این سوره به «زخرف» و «حم زخرف» معروف است که شناخته شده‌ترین نام برای این سوره همان «زخرف» است که از آیه ۳۵ سوره گرفته شده است و به معنی زر و زینت است. تأمل در آیات قبل و بعد آن، ما را در دریافت معنای زخرف بیشتر یاری می‌رساند؛ چرا که خدای متعال، زرق و برق دنیا را بی‌ارزش می‌خواند، و آنطور که از مفهوم آیه برمی‌آید؛ می‌فرماید: ما حاضریم دنیا را در حد وفور به کفار بدهیم ولی چون عقل مردم در چشم آنهاست، اگر به کفار بدهیم همه به سوی کفر گرایش پیدا می‌کنند. آنگاه خدای متعال زرق و برق مادی را متاع دنیوی می‌خواند و بیان می‌دارد که سرای آخرت، از آن متقین است. در جایی دیگر خدای متعال زندگی دنیا را متاعی فریبنده معرفی نموده و می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید: ۲۰) یعنی متاعی فانی و پوچ و مزخرف که ظاهرش آراسته و انسان را فریب می‌دهد. راغب اصفهانی در کتاب مفرداتش «زخرف» را «زینت آراسته» تعبیر نموده است، یعنی چیزی که روکشی از طلا یا دیگر اشیاء زینتی دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۳) به این معنا که ظاهراً شاید زرق و برق دنیا خوب به نظر برسد اما حقیقتاً مغز ندارد و فانی و مزخرف است، از این حیث زخرف و مزخرف در یک معنا قرار می‌گیرند. بنابراین حتی اگر متاع دنیا ثروت قلمداد شود باید دانست که ثروت و مال و منال زیاد داشتن؛ نزد خدای متعال نشانه عزت نیست. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (اعلی: ۱۷)

## ۲-۵-۲. وجه تسمیه سوره دخان

اسامی مشهور این سوره همان «دخان» و «حم دخان» می باشد، که از آیه دهم این سوره اقتباس گردیده است و به معنی دود می باشد. تفسیر واژه دخان مطابق آنچه از قتاده و ابی العالیه و نخعی و ضحاک و مجاهد و مقاتل روایت شده و قول مختار فراء و زجاج هم هست؛ از این قرار است که مراد از آن روزی که خدای متعال فرموده منتظر آن روز باش که آسمان دودی آشکار بیاورد؛ روزی است که قحطی و گرسنگی از راه می رسد و انسان گرسنه وقتی به امید رحمت الهی به آسمان نظر می افکند، از فرط گرسنگی فضای میان خود و آسمان را دودی شکل می بیند، و آن ظلمتی است که بخاطر ضعف وی بر دیدگانش عارض گشته و او را دچار این توهم نموده است. گفته اند: این یک نوع مجازاتی بود که کفار قریش در عصر پیامبر (ص) بدان مبتلا گشتند؛ زیرا بر اثر نفرین آنحضرت (ص)، آنچنان دچار قحطسالی شدند که وقتی به آسمان نگاه می کردند گویی میان آنها و آسمان دود و دخانی وجود داشت. طبق این تفسیر دخانی در حقیقت وجود نداشته، بلکه آسمان در نظر مردم گرسنه و تشنه تیره و تاریک می کند، بنابراین ذکر (دخان) در اینجا جنبه مجازی دارد، و اشاره به آن حالت سخت و دردناک است. نظریه دیگری که در اینجا وجود دارد این است که اصولاً در ادبیات عرب، (دخان) کنایه از شر و بلای فراگیر است، فلذا بعضی از اعراب آن را اینگونه توجیه نموده اند که دود از جمله چیزهایی است که آزار دهنده است، بنابراین بر هر چیز مودی اطلاق می شود. بر اساس روایاتی که از عبدالله بن مسعود ذکر شده، تفسیر دیگری نیز برای «دخان» وجود دارد که مراد از دخان، همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرارسیدن لحظات آخر دنیاست. هر سه نظریه فوق را آلوسی در کتاب خود ذکر نموده است. (آلوسی، ۱۴۱۵هـ ج ۱۳، ص ۱۰۹)

## ۲-۶. فضیلت سوره های زخرف و دخان

هر یک از سوره های قرآن کریم از فضیلت و آثار دنیوی و اخروی فراوانی برخوردار است که با مراجعه به منابع دینی و احادیث می توان از فضایل هر کدام اطلاع حاصل نمود، اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که چنانچه در پی خوانش سوره هایی که دارای فضیلت و ثواب بیشتری هستند باشیم؛ از برکات دیگر سوره ها محروم خواهیم ماند، لذا قرائت تمام سوره ها و عمل به فرامینشان مطلوب است. قرآن کتابی است که تمام آیات و حتی حروف آن زنجیره وار به هم پیوسته است و از همه مهمتر تمام حروف آن از جانب خداست و کلام الهی محسوب می شود. بنابراین همه قرآن ارزشمند و سراسر نور و رحمت است. از این رو برخی از دانشمندان علوم دینی بخشی از فضیلت های مطرح شده در مورد سوره های قرآن را بعضاً ساختگی

و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند و فقط آن دسته از آنها را که در راستای اهداف سوره و دارای سندی قابل اعتماد است پذیرفته‌اند.

در مورد فضیلت تلاوت سور حوامیم بصورت جمعی روایاتی موجود است و در یکی از آنها آمده است که رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «الحوامیم سبع وأبواب جهنم سبع تجيء كل حم منها فتقف على باب من هذه الأبواب تقول: اللهم لا تدخل من هذا الباب من كان يؤمن بي ويقرؤني» (بيهقی، ۲۰۰۳م: ج ۴، ص ۱۰۵، آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ج ۱۲، ص ۲۹۴) حوامیم (سوره‌های حامیم)، هفت سوره‌اند و درهای جهنم نیز هفت در است، هر یک از این حامیم‌ها در مقابل یکی از این درها می‌ایستد و می‌گوید: خداوندا، کسی را که به من ایمان داشته و مرا خوانده است از این در وارد مکن!

بطور کلی در باب فضیلت سور حوامیم روایات بسیاری آمده است که برخی از آنها را سیوطی در کتاب «الدر المنثور» خود جمع آوری نموده است. بطور مثال: در حدیثی از عبدالله بن عباس آورده است: «إن لكل شيء لبابا وإن لباب القرآن الحوامیم» هرچیزی مغزی دارد و مغز قرآن سوره‌هایی است که با «حم» آغاز می‌گردند. همچنین روایتی از انس بن مالک ذکر کرده که می‌گوید: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إن الله أعطاني السبع مكان التوراه وأعطاني الراآت إلى الطواسين مكان الإنجيل وأعطاني ما بين الطواسين إلى الحوامیم مكان الزبور وفضلني بالحوامیم والمفصل ما قرأهن نبي قبلي» شنیدم که پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند به جای تورات، هفت سوره (که به طوال معروفند) به من هدیه نمود، و به جای انجیل، «الر»ها تا سور «طواسین»، (سوره‌هایی که به مئین معروفند)؛ و به جای زبور، سور «طواسین» تا «حوامیم» را به من عطا نمود، آنگاه با سور حوامیم و مفصلات که نظیرشان را هیچ پیغمبری نخوانده، مرا فضیلت بخشید. (سیوطی، ۲۰۱۱م: ج ۷، ص ۲۶۸) عده‌ای ایمنی از عذاب قبر و نیز درمان برخی بیماری‌ها را از خواص و فضایل سوره زخرف برشمرده‌اند و نیز در بسیاری از کتب، به فضایل سوره دخان اشاره شده است. من جمله حدیثی که ترمذی و دیگران به نقل از ابوهریره روایت کرده‌اند که «مَنْ قَرَأَ حَم الدُّخَانِ فِي لَيْلَةٍ أَصْبَحَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ» کسی که سوره دخان را در شب بخواند در حالی شب را به صبح می‌رساند که هفتاد هزار فرشته برای او طلب استغفار می‌کنند. همچنین از ابوهریره نقل کرده‌اند که «مَنْ قَرَأَ حَم الدُّخَانِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ غُفِرَ لَهُ» رسول خدا (ص) فرموده‌اند: کسی که در شب جمعه سوره دخان را بخواند آمرزیده خواهد شد. (ترمذی، ۱۹۹۸م: ج ۵، ص ۱۳)

## ۷-۲. شناسنامه سوره زخرف «تعداد آیات، شماره نزول و قرار گرفتن در مصحف، مکی یا مدنی»

سوره زخرف چهل و سومین سوره در ترتیب فعلی قرآن کریم است و آنطور که از عبدالله بن عباس روایت شده و ابن عطیه نیز به نقل از اهل علم بیان نموده؛ بدون استثناء تمام آیاتش در مکه نازل شده است،

البته گفته شده مقاتل معتقد است که یک آیه از آن «وَ اسْتَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف: ۴۵) در بیت المقدس نازل شده است. برخی هم معتقدند این آیه در آسمان و برخی گفته‌اند در مدینه نازل شده است. اهل شام تعداد آیات آن را ۸۸ آیه و دیگران ۸۹ آیه دانسته‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ج ۱۳، ص ۶۳) اختلاف بخاطر این است که «حم» را کوفیون، و آیه «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» (زخرف: ۵۲) را حجازیون و بصریون، آیه‌ای مجزا ندانسته‌اند. این سوره در جزء ۲۵ قرآن کریم و پس از سوره «شوری» قرار گرفته و چهارمین سوره از سور حوامیم می‌باشد.

هر چند دقیق‌ترین شاخص جهت دریافت شماره نزول سوره‌ها، تصریحات و اشارات قوی آیات به حوادثی که در زمان پیامبر (ص) از تاریخ مشخصی برخوردارند می‌باشد؛ اما کمتر سوره‌ای از این ویژگی برخوردار است که به طور قوی به تاریخی مشخص تصریح کرده باشد. بنابراین ناچاریم به شاخص‌های دیگری که از اطمینان کمتری برخوردار است روی بیاوریم، لذا اولین چیزی که بتوان از آن بعنوان شاخص در این زمینه استفاده نمود؛ مراجعه به روایات ترتیب نزول است. در روایات آمده که سور حوامیم بطور کل، به صورت متوالی و پس از سوره زمر نازل شده‌اند و ترتیب آنها در مصحف فعلی نیز همینگونه است. «عن ابن عباس و جابر بن زید أنها نزلت عقب الزمر متتاليات كترتيبها في المصحف» (آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ج ۱۲، ص ۲۹۳)

مطابق لیست روایتی ترتیب نزول عبدالله بن عباس که از مشهورترین آنهاست و جابر بن زید هم روایت کرده است، سوره زخرف شصت و سومین سوره‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل گردید. (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۱، ص ۹۶) اما برخی آن را شصت و دومین سوره از حیث ترتیب نزول برشمرده و گفته‌اند که بعد از فصلت و قبل از دخان نازل گشته است. (ابن عاشور، ۱۹۸۴هـ: ج ۲۵، ص ۱۵۷)

نکته دیگری که مطرح است این است که آیا چنین کنونی سوره‌های قرآن بر اساس ترتیبی که اکنون در مصحف صورت پذیرفته است توقیفی است یا اجتهادی؟ یعنی آیا ترتیب حاضر از سوی خدا و به صلاحدید شخص پیامبر (ص) بوده یا به اجتهاد صحابه انجام شده است؟ در جواب باید گفت: میان صاحب نظران و اهل فن، اختلاف نظر وجود دارد. بگونه‌ای که عده‌ای آن را به دلیل اجماع و عدم مخالفت صحابه بر ترتیب مصحف عثمان بن عفان، توقیفی و مستند به پیامبر دانسته، و عده‌ای هم آن را به دلیل اختلاف با مصاحفی همچون مصحف عبدالله بن مسعود و ..، اجتهادی و مستند به صحابه دانسته‌اند. البته گروهی نیز میانه عمل نموده و معتقدند که در بخشی، وحیانی و در بخشی دیگر اجتهادی است و دلیلشان این است که بعضی از سوره‌ها همچون سور حوامیم و .. در زمان حیات پیامبر (ص) به همین ترتیب بوده است، بعنوان مثال: سیوطی از توالی سوره‌های حوامیم و در عین حال متوالی نبودن سوره‌های مُسَبِّحات

نتیجه گرفته که ترتیب سُورِ قرآن یا دست کم ترتیب بسیاری از آنها توقیفی است، زیرا اگر ترتیب سوره ها اجتهادی بود، باید سوره های مسبحات نیز در مصحف پی در پی قرار می گرفتند. (سیوطی، ۱۴۰۶: ص ۶۰) خلاصه آنچه هویداست این است که قرآن طی ۲۳ سال و بطور پراکنده بر پیامبر (ص) نازل می شده است، و از آنجا که پیامبر در این سال ها در دو شهر؛ ابتدا مکه، و سپس مدینه ساکن بوده اند؛ لذا برخی از آیات در مکه و برخی در مدینه بر آنحضرت (ص) نازل شده است، و به استناد روایات موجود پیامبر (ص) دستور می فرموده اند که «ضَعُوا هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ فِي السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا كَذَا وَكَذَا...» (ترمذی، ۱۹۷۵م: ج ۵، ص ۲۷۲) یعنی این آیات را در سوره ای که فلان و فلان... ذکر شده است قرار دهید. لذا بر اینکه چینش آیات درون سوره ها در زمان پیامبر (ص) نیز دقیقاً به همین ترتیبی بوده که امروزه در دست ماست اتفاق نظر وجود دارد، و گفته می شود همانگونه که ترتیب آیات توقیفی است، ترتیب سور نیز توقیفی است. (سیوطی، بی تا: ج ۱، ص ۷۶۰) در عین حال همانطور که در بالا ذکر شد در مصحفی که صحابه بر آن اجماع نموده اند (مصحف عثمان) ترتیب، برحسب سوره های مکی و مدنی نیست، یعنی اینطور نیست که ابتدا سور مکی و سپس سور مدنی در قرآن ذکر شده باشند بلکه با هم درآمیخته اند. از این رو نظریه توقیفی بودن چینش سوره های قرآن نزد معاصرین از طرفداران بیشتری برخوردار است.

## ۲-۷-۱. محتوا و موضوعات سوره زخرف

با کاوش در میان مجموع تفاسیر معتبر به این نتیجه می رسیم که مباحث این سوره به طور فشرده در چند مبحث خلاصه می شود که به اختصار ذکر می گردد:

مبحث اول: قسمت ابتدایی سوره است که از اهمیت قرآن و نیز رسالت نبی مکرم اسلام (ص) و ذکر نحوه برخورد پذیرندگان دعوت الهی با رسولان جهت تسلی خاطر آنحضرت (ص) سخن می گوید تا از عدم پذیرش کتاب آسمانی و رسالت، و نیز از تمسخر آنان سرخورده نشود؛ چرا که عملشان بی پاسخ نخواهد بود. و بهتر است از سرگذشت پیشینیان درس عبرت بگیرند.

مبحث دوم: به ذکر نعمت های گوناگون الهی برای بشریت اختصاص دارد و ذیل آن، دلایل توحید را در جهان هستی یادآور می شود.

مبحث سوم: در مسیر تحقق یکتاپرستی، مردم را به مبارزه با شرک و بت پرستی فرامی خواند، و انگاشت های بی اساس، نظیر اینکه فرشتگان دختران خدایند و نیز تقلیدهای کورکورانه و تنفرشان از فرزند دختر را با دلیل مردود می شمارد.

مبحث چهارم: با ذکر سرگذشت انبیاء پیشین و اقوامشان، حقایق فوق را که همگی دال بر یگانگی و قدرت پروردگار است، متذکر می‌شود.

مبحث پنجم: با مطرح نمودن مسأله معاد و اینکه هیچ عملی بی پاسخ نخواهد بود، از سرنوشت شوم کفار سخن گفته و با تهدید و انذار به آنان هشدار می‌دهد.

مبحث ششم: با بیان ارزشهای والای اسلامی و انسانی، نحوه ارزیابی مادی‌گرایان را زیر سؤال برده و ارزش‌گذاری آنان را در اختصاص نزول قرآن به دنیاداران رد می‌کند و علی‌رغم زعمشان، که شخصیت را در ثروت می‌دانستند، با ذکر «رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف: ۳۲) بر باورشان مهر باطل می‌زند.

مبحث هفتم: همانند اغلب سوره‌ها به ذکر موعظه‌ها و پندهای مؤثر در جهت تکمیل مباحث دیگر می‌پردازد تا در نهایت بیشترین تاثیر را در شنونده داشته باشد.

در یک نگاه کلی‌تر و با تأمل در آیات سوره زخرف، می‌توان بافت سوره را به سه فصل تقسیم نمود:

۱- فصل اول شامل آیات ۱-۲۵ این سوره می‌باشد که با اشاره به شأن قرآن و وحی آغاز می‌شود و سپس از سنت الهی در ارسال رسولان برای هدایت و ارشاد مردم سخن می‌گوید و نیز پاسخ آنان با استهزا و تمسخر را یادآور می‌شود که به هلاکت آنان منتج می‌گردد. جای تعجب است که کفار مکه خود به آفریده‌های الهی معترفند لیکن به یکتاپرستی روی نیاورده و برای خدا شریک قائل می‌شوند. از این‌رو خدای متعال در راستای تصحیح انحرافات عقیدتی آنان و نیز برای اثبات یگانگی و قدرتش، حقایقی را مطرح نموده و آنان را به تفکر فرامی‌خواند تا خدا را بخاطر نعمتهای بیکران‌ش شکر نموده و آفریده خدا را شریک خدا قرار ندهند و نیز از تقلید کورکورانه دست برداشته و تنها خدا را بپرستند و گرنه خواهند دید که خدا چگونه از آنان انتقام می‌گیرد.

۲- فصل دوم که آیات ۲۶-۵۶ سوره را در بر گرفته، حاوی مطالبی پیرامون مناقشات قریش در رابطه با عملکرد خلافتشان است، زیرا آنها خود را مقلد اجدادشان معرفی نموده و اینگونه شرک خویش را توجیه می‌نمودند در حالیکه جد اعلای آنان حضرت ابراهیم (ع) موحد بود و پس از اعتراض قومش نسبت به این قضیه، از آنان اعلان براءت نمود و شریعت ابراهیمی را که اساسش توحید است، پایه‌گذاری کرد و ذریه‌اش را بدان توصیه فرمود. لذا خدای متعال از این حقیقت تاریخی پرده برداشت و عملکرد مشرکین قریش را مخالف یکتاپرستی جد اعلایشان دانست. در ادامه خدای متعال مناقشه و اعتراض مشرکین نسبت به رسالت پیامبر (ص) را بازگو می‌کند و ملاک ارزیابی آنان در اختصاص نبوت به فردی سرشناس و ثروتمند را حاکی از رویکرد مادی‌گرایانه آنان برشمرده و همسو با ایدئولوژی شیطان می‌داند که سرانجامش دوری از حقیقت

و نهایتاً گرفتار شدن در عذاب روز قیامت است. آنگاه بمنظور دلداری دادن به پیامبر (ص) در نپذیرفتن دعوتش از سوی مشرکان، اعلان می‌دارد که هدایت آنان غیر ممکن است و قطعاً مجازات خواهند شد. سپس با تایید پیامبر (ص) از وی می‌خواهد در رسالتش استوار بماند و دعوت به یکتاپرستی را که وظیفه مشترک همه انبیاء الهی بوده است، به درستی انجام دهد. همچنین با ذکر بخشی از سرگذشت موسی (ع) به پیامبر (ص) دلگرمی می‌دهد، چرا که وی نیز در دعوت به یکتاپرستی مشقت بسیار دید و هر چه تلاش نمود و هر نشانه‌ای آورد؛ نه تنها قومش نمی‌پذیرفتند بلکه وی را مسخره نموده و جادوگر می‌خواندند. در ادامه نیز سخن فرعون دقیقاً مشابه همان چیزهایی است که اعراب آن را مایه عزت می‌دانستند؛ مال و منال، جاه و منصب، ملک و سلطنت، تکبر و ...! غافل از آنکه همه اینها نزد خدا حتی به اندازه پر پشهای ارزش ندارد و اگر خوف فتنه نبود خدا آنقدر به کفار می‌داد که سقف خانه‌هایشان را نقره‌ای و پلکان و آسانسورهای طلایی و قصرهایی پر از زینت بسازند، چون متاع دنیا هر چقدر هم که باشد همچون سرمایه فرعون متعلق به همین دنیاست و زائل شدنی است.

۳- فصل سوم از آیه ۵۷ تا آخر سوره است که عمده آن حاوی مسائل عقیدتی است و خدای متعال ابتدا عقیده واهی مشرکین در پرستش فرشتگان و عیسی مسیح (ع) را بازگو می‌کند و سپس منحرفین را از آمدن ناگهانی عذاب در روز قیامت بیم می‌دهد، و در ادامه سرگذشت مومنان و مجرمان را در آخرت بیان می‌کند. آنگاه با تعلیم پروردگار و ذکر این سخن که اگر خدا فرزندی می‌داشت، پیامبر (ص) اولین کسی بود که آن را می‌پرستید، «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (زخرف: ۸۱) از آنان برائت می‌جوید، چون خدایی که مالک مطلق آسمان و زمین و دنیا و آخرت است، از آنچه مشرکان توصیفش می‌کنند پاک و منزّه است. در پایان سوره نیز پیامبر (ص) از عدم ایمان آنان نزد خدای متعال شکوه می‌کند و خدا امر می‌کند که از آنان صرف نظر کن و بگو بسلامت! چرا که خودشان بزودی عاقبت عملشان را خواهند دید.

## ۲-۸. شناسنامه سوره دخان «تعداد آیات، شماره نزول و قرار گرفتن در مصحف، مکی یا مدنی»

سوره دخان چهل و چهارمین سوره قرآن در مصحف کنونی است که پس از سوره زخرف در جزء ۲۵ قرآن کریم واقع شده است. این سوره پنجمین سوره از سور حوامیم است و همانطور که قبلاً بیان شد، سور حوامیم از حیث ترتیب نزول بصورت متوالی و پس از سوره زمر به همین ترتیب نازل شده‌اند، لذا این سوره از حیث ترتیب نزول، شصت و چهارمین سوره است و در هر دو حالت پس از سوره زخرف قرار دارد. این سوره مطابق روایت عبدالله بن عباس و ابن زبیر تماماً در مکه نازل شده است، ولی برخی معتقدند که آیه «إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ» (دخان: ۱۵) مکی نمی‌باشد. (آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ج ۱۳، ص ۱۰۹) و (زمخشری، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ص ۲۶۹) در مورد تعداد آیات این سوره دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، به این

صورت که بر اساس قرائت قاریان پیشین کوفه، این سوره دارای ۵۹ آیه است، ولی اهل بصره تعداد آیاتش را ۵۷ آیه دانسته‌اند، گروهی دیگر هم تعداد آیات این سوره را ۵۶ آیه برشمرده‌اند (همان، و طبرسی، ۱۴۰۸ق: ج ۹، ص ۹۱) لازم به ذکر است که اختلاف دیدگاه در مورد تعداد آیات به این معنا نیست که آیاتی از آن کم و یا زیاد شود، بلکه بخاطر این است که برخی از قاریان برخی از آیات را دو آیه شمرده‌اند. بطور مثال برخی «حم» را آیه‌ای مستقل و برخی آن را با آیه بعد (والکتاب المبین)، یک آیه حساب نموده‌اند.

## ۲-۸-۱. محتوا و موضوعات سوره دخان

سوره مبارکه دخان مضامین قابل توجهی را در دل خود جای داده که نقش ارزنده تربیتی در زندگی دارد و بنا به آنچه در تفاسیر معتبر ذکر شده است، سوره دخان را نیز می‌توان در هفت مبحث خلاصه نمود:

مبحث اول: سرآغاز سوره و شروع آن با حروف مقطعه و سپس بیان شکوه و عظمت قرآن و چگونگی نزول آن برای اولین بار در شب قدر است.

مبحث دوم: توحیدگرایی و یکتاپرستی از جمله مواردی است که این سوره در خود جای داده و نشانه‌های یگانگی و قدرت و حکمت خدا را در جهان آفرینش بیان می‌کند.

مبحث سوم: با ذکر انواع گوناگونی از عذاب دردناک الهی، سرنوشت شوم کفار و ستمکاران را یادآور می‌شود.

مبحث چهارم: در راستای انتباه و درس عبرت گرفتن غافلان و مستبدان (استبدادگران)، فرازهایی از سرگذشت موسی (ع) و بنی اسرائیل علیه فرعون و فرعونیان، که به شکست سخت و نهایتاً نابودی فرعونیان منجر شد را ذکر می‌کند.

مبحث پنجم: مسأله رستاخیز و عذابهای دردناک دوزخیان و انعام بهشتیان از مباحث دیگری است که در این سوره ذکر گردیده است.

مبحث ششم: بیهوده نبودن و البته هدفمند بودن آفرینش جهان هستی نیز از موضوعاتی است که این سوره بدان پرداخته است.

مبحث هفتم: ابتدا و انتهای سوره سخن از قرآن عظیم الشان است و علاوه بر آن همانگونه که ابتدای سوره با هشدار و تهدید همراه بود انتهای سوره نیز اینگونه است، تا به نوعی افرادی که به قرآن و معاد و .. یقین ندارند را بیم داده و به آنان بفهماند که مراقب باشند.

بافت سوره را می‌توان اینگونه دسته بندی نمود که آیات ۱-۵ سخن از قرآن و انذار و رسالت و هدایت است، سپس تا آیه ۹ معرفت پروردگار و اثبات وحدانیت خدای یکتاست اما افسوس که مشرکان به شک و شبهه خویش سرگرمند، لذا خدای متعال از آیه ۱۰ شروع به تهدید و انذار نموده و بیان می‌دارد که آنان که در یگانگی خدا شک دارند و سرگرم شبهات‌اند، سزاوار عذاب الیم خواهند بود، عذابی که آنها را پشیمان خواهد کرد، اما پشیمانی آنان دوام ندارد و به پیامبر پشت کرده و با الفاظی نامناسب خطابش می‌کنند، آنان که عذاب خفیف دنیا را تاب نیاوردند باید دید روز انتقام که نزد ما می‌آیند و سخت بر آنان گرفت خواهیم کرد چه رفتاری دارند؟! از آیه ۱۷ به بعد، بمنظور عبرت‌پذیری از سرگذشت زشت‌کرداران پیشین، سرنوشت فرعون و فرعونیان را ذکر می‌کند تا مشرکان بدانند نپذیرفتن سخن رسول حق، و تکبر ورزیدن از پرستش خدای یکتا چه عواقبی برایشان دارد. چرا که تاریخ بهترین درس عبرت است. فرعونیان می‌خواستند از موسی (ع) انتقام بگیرند غافل از آنکه موسی (ع) حامی قدرتمندی دارد که خودشان در آتش انتقامش خواهند سوخت، از این‌رو خدای متعال فرعون و قومش را غرق نمود و میراث عظیمش را به بنی اسرائیل هدیه داد تا از آن استفاده کنند. از آیه ۳۴ به بعد در پاسخ به منکران معاد که با گستاخی تمام خود را مستحق انتخاب نوع معجزه می‌دانستند و زنده شدن دوباره را باور نداشتند متذکر می‌شود که آنها از قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند و به جهت جرمهایشان هلاک شدند بهتر نیستند. در آیات ۳۸ و ۳۹ نیز هدفمند بودن آفرینش آسمانها و زمین را بیان می‌کند، هر چند بسیاری از آن بی‌خبرند. از آیه ۴۰-۴۲ به تهدید منکران پرداخته و آنان را از روزی که برای فیصله اعمال همگی نزد خدا جمع خواهند شد بیم می‌دهد روزی که مشخص می‌شود چه کسی باید زقوم بخورد و نیز معلوم می‌شود که چه کسی از میوه‌های لذیذ بهشتی میل می‌کند. آیه ۵۶ به نوعی با آیه ۳۵ همین سوره در ارتباط است، منکرین معاد خود در دنیا اعتراف کردند که مرگ فقط یکبار است و خدا این را تایید می‌کند، زیرا پس از مبعوث شدن در سرای آخرت دیگر نخواهند مُرد تا آنان همیشه در عذاب جهنم بسوزند، و بهشتیان در بهشت برین کامیاب و جاودانه بمانند. البته در اینجا می‌توان از منظر دیگری نیز به آیه نگاه کرد، و نتیجه گرفت که آنان که منکر زنده شدن دوباره بودند، در آتش جهنم به کرات خواهند مُرد و دوباره زنده خواهند شد تا خدا به آنان بفهماند که در اشتباه بوده‌اند. حسن ختام سوره نیز نزول قرآن به زبان پیامبر (ص) است تا تذکر با آن و دسترسی به آن آسان گردد و در پایان نیز از پیامبر (ص) می‌خواهد صبور باشد و مراقب و منتظر بماند تا آنچه خدا وعده نموده فرا رسد.

## فصل سوم: آشنایی زدایی آوایی، جایگزینی، ترکیبی در سور مبارکه زخرف و دخان

### بررسی آشنایی زدایی آوایی، جایگزینی و ترکیبی در سور مبارکه زخرف و دخان

پس از مرور مباحث مقدماتی پیرامون دو سوره مبارکه زخرف و دخان، و نیز شناخت کلی مقوله آشنایی زدایی، در این بخش به بررسی هر یک از سطوح آشنایی زدایی (آوایی، جایگزینی و ترکیبی) در سور مذکور می‌پردازیم.

### ۱-۳. بررسی انزباج صوتی (آشنایی زدایی آوایی) در دو سوره مبارکه زخرف و دخان

یکی از ویژگی‌های موسیقی قرآن کریم، برانگیختن احساس شنونده و قرار دادن وی در فضایی متناسب با متن و محتوای آیات است، نظم قرآن نغمه آفرین و آوایش جانبخش و روح‌افزا است. تاثیر نوای دل‌انگیزش عرب و عجم نمی‌شناسد و حتی غیر عرب را مسحور خود می‌سازد. کلامی که توأمان از ویژگی‌های نظم و نثر برخوردار است و از همه مهمتر کلامی است که حروف و کلماتش طوری تنظیم و ترکیب شده‌اند که با کوچکترین جابجایی دچار اختلال و ضعف می‌شوند. چرا که هر کلمه، حرف و حتی حرکتی از آن معنی خاصی را تداعی می‌کند. جای شگفتی است که قرآن از همان حروف و کلماتی ساخته شده که بشر با آن آشناست و در گفتار روزمره از آن استفاده می‌کند لیکن قرآن هنرمندانه از آن استفاده نموده و هنجارگریزی کرده است. از این‌رو با آشنایی زدایی مواردی را برجسته می‌سازد. ساختار آوایی متن قرآن کریم، در عناصر مختلفی از قبیل: انواع تکرار، مخارج و صفات حروف، فواصل آیات، هم حروفی و هم آوایی واژگان، ریتم و لحن کلام، صنایع لفظی مانند سجع و جناس، انواع بدیع و .. قابل بررسی است و ما در این بخش به ذکر مواردی از آشنایی زدایی‌های آوایی موجود در دو سوره مذکور می‌پردازیم:

### ۱-۱-۳. آشنایی زدایی در فواصل آیات همراه با سجع زیبا

قرآن کریم کتابی است که در آن واحد هم حق لفظ و هم حق معنا را ادا نموده و هیچ کدام را به تنهایی در نظر نگرفته است لذا ائتلاف لفظ با معنا در آن به وضوح پیداست. این کتاب آسمانی با جلوه‌های زبانی

نظیر فواصل، قوم عرب را از عشق به قافیه‌های شعری و سجع‌های مرسوم کاهنان و علاقه آنان به موسیقی الفاظ بی‌نیاز نمود زیرا جلوه‌های فاصله (سجع) در قرآن از امتیازات قابل ملاحظه‌ای نسبت به نثر مسجوع بشری برخوردار است. محل انفصال بندها یا همان فواصل آیات بخاطر بسته شدن عبارت با آن و نیز تشابه صوتی و آوایی، به قافیه شباهت دارد و آیات قرآن را موزون و آهنگین ساخته است. لازم به ذکر است که این سجع و تناسب در فواصل آیات زمانی پدیدار و آشکار می‌شود که بر آن وقف صورت گیرد، و گر نه حرکت‌های پایانی بسیاری از فاصله‌ها با یکدیگر متفاوت است. «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان: ۳و۲) بنابراین تولید اثری برجسته، ساز و کاری دارد و «لیچ، زبان شناس انگلیسی، برجسته‌سازی موسیقایی را مجموعه عواملی از قبیل وزن، قافیه، ردیف، جناس و .. می‌داند که زبان شعر را از زبان روزمره برتر می‌سازد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۴)

فرم پایانی آیات در هر سوره با توجه به حال و هوای آن سوره و در راستای همسان‌سازی فواصل، به گونه‌ای آمده که ارتباطی تنگاتنگ با معنا برقرار می‌کند. همچنین پایانه‌های مشابه که سازنده سجع هستند به آن پشتوانه آوایی داده‌اند. گفتنی است دو سوره مبارکه زحرف و دخان از سه نوع سجع متوازی، مطرف و متوازن برخوردار هستند که من باب نمونه به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: سجع متوازی: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ\* أَوْ تُرِيَنَّاكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ» (زحرف: ۴۱و۴۲) «كَغَلِي الْحَمِيمِ\* خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ\* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ\* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ» (دخان: ۴۹-۴۶)

در آیات فوق، کلمات پایانی هم در حرف روی و هم در وزن مطابق هم هستند.

ب: سجع مطرف: «وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ\* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ\* فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ\* فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زحرف: ۵۴-۵۱) «كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ\* يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (دخان: ۵۴و۵۵)

در این آیات، کلمات پایانی در حرف روی یکی هستند اما وزن آنها یکی نیست و مختلف است.

ج: سجع متوازن: «أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ\* وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (زحرف: ۱۶و۱۷) «وَلَقَدْ فِتْنَّا قَوْمَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ\* أَنْ أَدُّوا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان: ۱۷و۱۸)

گر چه وزن مثال‌های فوق یکی است؛ لیکن حرف روی در آنها متفاوت است.

### ۳-۱-۲. آشنایی زدایی در ختم آیات با حروفی یکسان و متقارب

هماهنگی آوایی در انتهای هر یک از آیات این دو سوره به قدری شدید است که علی‌رغم گستردگی نسبی باز هم اغلب با حروفی یکسان پایان می‌پذیرند و یا از نوع متقارب، یعنی حروفی نزدیک به هم هستند که از حیث مخرج و ویژگی‌های صوتی بسیار به هم نزدیک می‌باشند. از آنجا که نتیجه آشنایی زدایی برجسته‌سازی است و آن به دو روش قاعده‌کاهی (هنجارگریزی) و قاعده‌افزایی (فراهنجاری) صورت می‌گیرد و توازن موجود در قاعده‌افزایی از طریق تکرار حاصل می‌شود؛ لذا موسیقی حروف (تکرارهای آوایی درون یک هجا) و یا تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها را از مصادیق بارز آن می‌توان نام برد؛ تکرارهایی که می‌تواند یک واج، چند واج درون یک هجا، کل هجا و توالی چند هجا را شامل شود. از این‌رو آیات این دو سوره به جز یک مورد بقیه یا با حرف روی «م» و یا «ن» خاتمه می‌یابند که هر دو از حروف غنه و خیشومی هستند و در یک مجموعه دسته‌بندی می‌شوند، ضمن اینکه بدون استثناء، قبل از حرف آخر هر یک از آنها صدای کشیده «ی» و یا «و» قرار دارد، حتی حروف مقطعه این دو سوره (حامیم) هنگام تلفظ اینگونه است که با «م» خاتمه یافته و قبل از آن صدای کشیده «ی» وجود دارد. در قرآن کریم ختم فواصل آیات، به واسطه حروف مدّ و لین و الحاق «نون» بدان، فراوان است که به سجع فواصل، تمکّن و ترنّم می‌بخشد، زیرا «و» و «ی» حروفی مدّی هستند و «ن» و «م» غنوی، بنابراین با مکثی که روی آنها صورت می‌گیرد زیبایی و انسجام موسیقایی آیات به گونه‌ای متناسب با معنا تقویت و تحکیم شده است.

بر اساس نظریه گرامون همخوان‌های خیشومی یعنی م (m) و ن (n) اصواتی هستند که به هنگام تلفظ آنها هوا از راه بینی خارج می‌شود. بنابراین این واج‌ها غالباً صدایی شبیه به نطق آهسته، یعنی در واقع اصواتی ناشی از ناخشنودی و عدم رضایت را تداعی می‌کنند. (قویمی، ۱۳۸۳: ۴۹) که با فضای هر دو سوره هماهنگ است زیرا خدای متعال در این دو سوره از عدم تعقل مشرکان در زبان قرآن و زیاده‌روی در کفر و همچنین فرشته‌پرستی و عقاید خرافاتی‌شان رضایت نداشته، علاوه بر آن سرگذشت مغضوبین را یادآور می‌شود و با تهدید و ذکر مواردی از عذاب الهی آنان را از عاقبت امر برحذر می‌دارد. لذا فواصل، متناسب با محتوای دو سوره که فضایی دوستانه با معاندین ندارند، گویی با گله و شکوه و شکایت و نهایتاً توبیخ و تهدید به عذاب همراه است. وجود همخوان خیشومی «ن» در فواصل آیات، از پریشانی، افسردگی و نبود شادمانی حکایت دارد که غم درونی آزار دهنده‌ای را به تصویر می‌کشد و در پاره‌ای موارد همخوان خیشومی «م» نیز برای افزایش نارضایتی با آن همراه شده است. (نجفی و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۱) بعنوان مثال: «أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ\* وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (زخرف: ۱۶ و ۱۷) طوائفی از عرب جاهلیت معتقد بودند که فرشتگان دختران خداوند در حالیکه خود از تولد فرزند دختر در خانه‌شان نفرت داشته و مایه ننگ خویش می‌دانستند، زیرا طبق باورشان زن در

اندرونی‌ترین بخش خانه و میان زیور و زینت بوده و از عرصه سخن و جنگ‌آوری به دور است، فلذا در بیان مقصود و دفاع از خود ضعیف می‌باشد، و این مرد است که در عرصه‌های پیکار و نبرد، حاضر و افتخارآفرین است، در نتیجه فرزند پسر را برای خود ترجیح می‌دادند، چون برای قبایل عرب، که یکسره در جنگ و جدال و غارت و غنیمت بودند، ارزش فرزند، در خوگرفتن به سختی‌ها، جنگاوری و جدال [قدرت کلام] بوده است. از این‌رو خدای متعال مشرکین را بر اساس افکار و عقاید خودشان توبیخ و محکوم می‌کند که چگونه وقتی دختر را ضعیفتر از پسر می‌پندارند آن را به خدا نسبت داده و پسر را به خود اختصاص می‌دهند؟ آیه ۱۶ همسو با دیگر آیات این سوره که با «ن» ختم می‌شوند بیشتر با گلایه و نارضایتی همراه است، اما ختم آیه ۱۷ با حرف «م» بیانگر شدت بیشتر نارضایتی است، و نکته ظریف دیگری که در اینجا مطرح است آن است که در اینجا دو نارضایتی وجود دارد، یکی از جانب مشرکین که بخاطر تولد فرزند دختر در خانه خویش خشمگین شده و خشم‌شان نیز در واژه «کظیم» نمایان است، زیرا «واژه «کظیم» از ماده «کظم» و به معنی گلوگاه است، و در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می‌رود». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۱، ۲۸) علاوه بر آن، مطابق سیاق، بیانگر عدم رضایت پروردگار از تفکر واهی مشرکین در ارزیابی غلط و نابجایشان است.

در سوره دخان نیز این رویه مشهود است آنگاه که خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ \* خَذُوهُ فَاَعْتَٰلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ \* ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ» (دخان: ۴۳-۴۹) آنچه مشخص است این است که ذکر عذاب گناهکاران دوستانه به نظر نمی‌رسد و ختم این چند آیه با حرف «م» در سوره‌ای که آیات دیگر آن با حرف روی «ن» ختم می‌شوند هدفمند است، زیرا در این آیات ذکر عذاب گناهکاران مطرح می‌شود و از برخورد شدید با آنان در سرای آخرت سخن به میان آمده است، لذا شکوه و شکایت افزون گردیده و با ختم آیات با حرف «م» این نارضایتی افزایش یافته و به اوج خود می‌رسد.

ناگفته نماند که تعداد آواهای زبان محدود است حال آنکه احساسات، حسیات، اندیشه‌ها، نیات، دیدگاه‌ها و تمام آنچه به ذهنیات و عواطف انسان مربوط می‌شود و نیز شمار تفاوت‌های باریک و ظریف مثلاً بین تأثرات روحی گوناگون، نامحدود می‌نماید. پس هر آوا ناگزیر در القای حسیات و ذهنیات متفاوتی به کار می‌رود، البته به شرط آنکه یکی از عناصر آن آوا در تناسبی نسبی با حسیت یا ذهنیت مورد نظر باشد. (قویمی، ۱۳۸۳: ص ۲۴) از این‌رو برای همخوان‌ها نه فقط یک معنا که بعضاً معانی دیگری نیز مطرح است، بنابراین گاه همخوان‌های خیشومی علاوه بر بیان ناخشنودی از طریق تکرار، با طیننی از تمسخر عجین می‌شود، زیرا واژه‌ای که نشان دهنده شوخی تمسخر آمیز یا ریشخند باشد و همخوانی خیشومی را شامل گردد، رساتر و بلیغ‌تر به نظر می‌رسد. (همان: ص ۴۹) با توجه به آیات فوق در می‌یابیم که همخوان

خیشومی «م» بیش از هر چیز دیگر در آیات ذکر شده و محتوای آیات با لحنی ناملایم و توأم با طیننی از تمسخر همراه گردیده است، و سرانجام در آیه ۴۹ با الفاظی که از روی تهکم و استهزاء به آنان نسبت داده شده، معنای تمسخر و ریشخند بیش از پیش خودنمایی نموده و با الفاظ هماهنگ شده و بر آن مهر می‌نهد.

با این قاعده‌افزایی از طریق تکرار کلامی، توازن به دست آمده است. بنابراین عدول از زبان هنجار مطرح نیست بلکه قواعدی بر قواعد هنجار افزوده شده که موجب آشنایی‌زدایی گردیده است.

خدای متعال جهت حفظ نظم فواصل قرآن و ختم آیه با حرفی متناسب با فواصل دیگر سوره، دست به آشنایی‌زدایی زده و در کنار توجه به زیبایی و حفظ موسیقی و وزن آیه، به معنا نیز توجه داشته است. بطوریکه از طرفی با خروج از قواعد هنجار، و از طرفی با استفاده از فراهنجاری یا تکرار موسیقی و ایجاد سجع مطلوب، آن را دلنشین‌تر و تاثیرگذارتر کرده است.

زرکشی این تغییرات حاصله در فواصل آیات را تا ۱۲ مورد برشمرده است:

۱. اضافه شدن یک حرف به آخر آیه به جهت ایجاد تساوی میان مقاطع و تناسب حرف آخر آیه با حرف آخر آیات همجوار، مثل: «... وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» (احزاب: ۱۰) که «الف» به «الظنون» ملحق شده و با آیات دیگر که با الف منقلبه از تنوین خاتمه یافته‌اند متناسب گشته است.

۲. حذف همزه و یا یک حرف از انتهای کلمه به جهت متابعت از اجزای دیگر. مثل: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» (فجر: ۴) که «یاء» از آخر آن حذف شده و همانند آیات مجاور با حرف روی «ر» ختم گردیده است.

۳. جمع بین مجرورات، مثل: «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا» (اسراء: ۶۹) که بخاطر مناسبت بین فواصل آیات، سه حرف (لکم) و (علینا) و (به) پشت سر هم آمده در حالی که در حالت عادی، ایجاد فاصله میان آنها ترجیح دارد.

۴. مؤخر نمودن آنچه در اصل باید مقدم می‌بود. مثل: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (طه: ۶۷) که مفعول (خیفه)، بر فاعل (موسی) مقدم شده است در حالیکه جایگاه طبیعی آن بعد از فاعل است.

۵. مفرد آوردن چیزی که در حالت معمولی بصورت جمع آورده می‌شود. مثل: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» (قمر: ۵۴) که به جای «انهار» که جمع است، «نهر» که مفرد می‌باشد به کار گرفته شده است تا با آیات دیگر که قبل از حرف آخر، از حروف مد نیامده هماهنگ باشد.

۶. جمع آوردن چیزی که در حالت معمولی بصورت مفرد آورده می‌شود. مثل: «.. يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ» (ابراهیم: ۳۱) که به جای «خله» که مفرد است از «خلال» که جمع است استفاده شده تا با آیات مجاور هماهنگ گردد.

۷. تشبیه آوردن چیزی که در حالت طبیعی بصورت مفرد استعمال می‌شود. مثل: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» (رحمان: ۴۶) که متناسب با فواصل آیات، تشبیه به جای مفرد استعمال شده، و گر نه خدای متعال در سوره نازعات فرموده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات: ۴۱ و ۴۲).

۸. مونث آوردن چیزی که در حالت معمولی مذکر استعمال می‌شود. مثل: «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَهُ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (مدثر: ۵۴ و ۵۵) که بخاطر رعایت و حفظ همگونی فواصل، عدول صورت گرفته و از «تذکره» که مونث است استفاده شده است.

۹. استعمال کلماتی با حروف پایانی مشابه در انتهای آیه، مثل: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ» (اعلی: ۲ و ۱) در حالی که در جایی دیگر خدای متعال به شکلی متناسب با همان موقعیت، خود را توصیف نموده است، مانند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (علق: ۲ و ۱) که در اولی برای «اسم ربک» از واژه «أعلى» و در دومی «الذی خلق» ذکر گردیده است تا «أعلى» با «فسوی» و «خلق» با «علق» هماهنگ باشد.

۱۰. منصرف آوردن چیزی که در حالت معمولی به شکل غیر منصرف استعمال می‌شود. مثل: «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا \* قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا» (انسان: ۱۵ و ۱۶) آیات دیگر سوره با الف منقلبه از تنوین هنگام وقف خوانده می‌شوند، لذا هنگام وقف در انتهای آیه ۱۵، قواریر که غیر منصرف بوده و تنوین نمی‌پذیرد، به شکلی تلفظ می‌گردد که گویی تنوین قبول کرده و با دیگر آیات هماهنگ شده است. در صورتی که همان کلمه در صدر آیه بعد غیر منصرف بوده و بدون «الف» تلفظ می‌گردد.

۱۱. اماله کردن چیزی که در حالت معمولی اماله نمی‌شود. مثل: «وَالضُّحَىٰ \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ» (ضحی: ۲ و ۱) به این صورت که هنگام تلفظ، «الف» به «یاء» نزدیک شده و متمایل گردد. در این مثال علی‌رغم اینکه «یاء» در «ضحی» منقلبه از واو است و در این هنگام اماله در آن جاری نمی‌شود اما همانند «سجی» اماله در آن صورت گرفته است. لازم به ذکر است که اماله امری جایز بوده و نزد برخی قراءات مرسوم است.

۱۲. عدول از صیغه ماضی به صیغه مضارع، مثل: «.. فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» که به جای صیغه ماضی «قتلتم»، از صیغه مضارع (تقتلون) استفاده شده است. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ۶۰-۶۷) با اندکی تصرف.

هر چند در مثالهای مذکور میان مفسران اختلاف نظرهایی وجود دارد، و برخی من جمله ابن صائغ این موارد را تا چهل و اندی برشمرده‌اند که بیشتر تکرار مکررات است، با این حال دو سوره مبارکه زخرف و دخان نیز از این تغییرات خالی نیست و در راستای آشنایی زدایی از برخی از آنها استفاده گردیده شده است. گر چه اغلب در زمینه آشنایی زدایی ترکیبی هستند و در آنجا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند، اما همین تغییرات موجب آهنگین شدن فواصل گردیده و باعث شده‌اند نظم و موسیقی آیات حفظ شود. مانند:

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳)

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زخرف: ۱۰)

«وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف: ۲۸)

«وَمَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف: ۴۸)

«فَإِنَّمَا يَسْتَرْئَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸)

در انتهای آیات فوق، فعل با «لعل» همراه شده است. که از حروف مشبیه به فعل بوده و از خصوصیات لفظی آن، منصوب ساختن اسم و مرفوع ساختن خبرش است، همچنین ترجی و امید داشتن را از خصوصیات معنوی آن برشمرده‌اند، چنانچه در کلام انسان درآید معنایش روشن است، زیرا انسان از آینده خبر ندارد، ولی استفاده از آن در کلام پروردگار که دانای نهان و آشکار است چه توجیهی دارد؟ باید دانست که برخی از مفسرین آن را به «کی» تعلیلیه و برای تعلیل، تفسیر نموده‌اند و برخی برای امیدوار کردن دانسته و فرموده‌اند: لعل برای ایجاد امید در مخاطب است. از این رو آیات، بجای اینکه با عباراتی نظیر: لتعقلوا، یا لکی تعقلوا، و لتتهدوا یا لکی تتهدوا، لیرجعوا، یا لکی یرجعوا، و نیز لیتذکروا یا لکی یتذکروا، پایان پذیرند، آنگونه که ذکر گردید آمده‌اند تا علاوه بر ایجاد امید در مخاطب، نظم و موسیقی آیات به هم نخورد و همانگونه که جلوتر گفته شد، با حروف خیشومی پایان پذیرند تا با فضای سوره که حاکی از عدم رضایت و ناخشنودی پروردگار از آنان است متناسب باشد.

### ۳-۱-۲-۱. حذف بمنظور ایجاد هم‌آهنگی در ختم آیات با حروفی یکسان و مقارب

در پاره‌ای از آیات نیز حذف یک حرف یا بیشتر از آخر آیه موجب شده تا بدون اینکه معنا مختل شود نظم آوایی سوره حفظ گردد. مانند:

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ٣)، (تعقلونه)

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زخرف: ١٠)، (تهتدون الى مقاصدكم فى اسفاركم)

«وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (زخرف: ١١)، (تخرجون من قبوركم أحياء)

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُم مِنَ الْفَلَكَ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ» (زخرف: ١٢)، (ما تركبونه)  
«وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِاثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَأْذِنُونَ» (زخرف: ١٩)، (ستكتب فى ديوان أعمالهم شهادتهم ويسألون عنها يوم القيامة)

«وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (زخرف: ٢٠)، (يخرصون فيه)

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ» (زخرف: ٢٦)، (مما تعبدون من دون الله)

«إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» (زخرف: ٢٧)، (سيهدينى الى صراط مستقيم)

«وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف: ٢٨)، (يرجعون عما هم عليه الى دين أبيهم ابراهيم)

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِرًا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف: ٣٢)، (يجمعونه من الدنيا)

«وَزُحْرِفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» (زخرف: ٣٥)، (للمتقين الله، أو عن الشرك و ..)

«وَأَنَّهُمْ لَيَصْدُوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (زخرف: ٣٧)، (مهتدون الى سبيل الحق)  
«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ» (زخرف: ٣٨)، (فبئس القرين أنت لى)

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زخرف: ٤٤)، (سوف تسألون عنه)

«وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف: ٤٨)، (يرجعون عن الكفر)

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ» (زخرف: ٤٩)، (لمهتدون الى سبيل الحق)

«فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ» (زخرف: ٥٠)، (ينكثون عهدهم)

«وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (زخرف: ٥١)، (أفلا تبصرون عظمتي)

«وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (زخرف: ٦٠)، (يخلفونكم)

«وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونَ» (زخرف: ٦٣)، (و أطيعوني)

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (زخرف: ٦٤)، (لا يشعرون وقت مجيئها)

«يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (زخرف: ٦٨)، (و لا تحزنون في ذلك اليوم)

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (زخرف: ٧٠)، (تحبرون فيها)

«وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (زخرف: ٧٢)، (تعملون في الدنيا لتحصيلها)

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (زخرف: ٧٤)، (الظالمين لأنفسهم)

«وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ» (زخرف: ٧٧)، (ماكنون فيه)

«أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ» (زخرف: ٧٩)، (مبرمون امرنا في إهلاكهم)

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (زخرف: ٨٠)، (يكتبون أعمالهم)

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (زخرف: ٨١)، (فأنا اول العابدين للولد)

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (زخرف: ٨٢)، (عما يصفون له)

«فَذَرَهُمْ يَخْوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ» (زخرف: ٨٣)، (يوعدون فيه العذاب)

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ٨٤)، (يعلمونه)

«وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» (زخرف: ٨٧)، (فأنى يؤفكون عن عبادة الله)

«وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ» (زخرف: ٨٨)، (لا يؤمنون بوحدايتك، ربوبيتك)

«فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ٨٩)، (فسوف يعلمون عاقبه أمرهم/ سوء عاقبه كفرهم)

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان: ٣)، (منذرين به)

«أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (دخان: ٤)، (مرسلين رسلنا)

«رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُتُومَ مَوْقِنِينَ» (دخان: ٧)، (ان كنتم موقنين ربوبيته)

«بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ» (دخان: ٨)، (يلعبون بأقوال ليسوا على يقين)

«رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» (دخان: ١٢)، (انا مؤمنون بك و برسولك)

«إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ» (دخان: ١٥)، (عائدون إلى الكفر)

«يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ» (دخان: ١٦)، (انا منتقمون منهم)

«وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان: ٢٠)، (أن ترجموني)

«وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاغْتَرِلُونِ» (دخان: ٢١)، (فاعتزلوني)

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (دخان: ٢٩)، (منظرين للتوبة)

«فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (دخان: ٣٦)، (صادقين فى النشر بعد الموت)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (دخان: ٣٨)، (لاعبين بخلقهم)

«مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (دخان: ٣٩)، (لا يعلمون الحق)

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ» (دخان: ٤٠)، (موقاتهم أجمعين للعذاب)

«يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (دخان: ٤١)، (و لا هم ينصرون من العذاب الدائم)

«يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ» (دخان: ٥٣)، (متقابلين وجوههم)

«يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (دخان: ٥٥)، (آمنين من المضرة و الانقطاع)

«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸)، (یتذکرون ما فیه)

### ۳-۱-۲-۲. تقدیم و تاخیر بمنظور ایجاد هم‌آهنگی در ختم آیات با حروف یکسان و متقارب

در فواصل دیگری از این دو سوره به جهت حفظ نظم و موسیقی سوره، تقدیم و تاخیر رخ داده است تا به همان شکلی خاتمه یابند که مقتضی فضای سوره است. به عنوان مثال:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (زخرف: ۴)

«ام الكتاب» متعلق به «علی» که خبر است می‌باشد و بر آن مقدم شده است، زیرا اگر «لام ابتدا» روی خبر بیاید و اسم «ان» بیش از یک خبر داشته باشد، آنگاه باید خبری که دارای «لام ابتداء» است بر سایر خبرها مقدم شود. لذا عموم کسانی که این آیه را اعراب کرده‌اند به دلیل فوق، جار و مجرور (فی أم الكتاب) را متعلق به «علی» معرفی کرده‌اند. (ر.ک: إعراب القرآن، زجاج: ج ۲، ص ۷۷۰ - التبیان فی اعراب القرآن، عکبری: ص ۳۴۱ - اعراب القرآن و بیانه، مصطفی درویش: ج ۹، ص ۶۰)

«وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (زخرف: ۱۴)

در این آیه نیز علی‌رغم اینکه خبر «ان» با «لام» همراه شده و اصولاً نباید مؤخر می‌بود لیکن «لام» در اینجا مزحلقة (کنار زده شده، دور افتاده، و ..) است که در راستای تاکید «ان» و پس از آن می‌آید و در اینجا از صدر جمله کنار زده شده تا از شروع جمله با دو نوع تاکید (ان، لام) جلوگیری شود، لذا «لمنقلبون»؛ خبر ان می‌باشد که «الی ربنا»، متعلق آن است.

«أَوْمَنْ يُشَاقُّ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (زخرف: ۱۸)، (در این آیه «غیر مبین» خبر «هو» است و «فی الخصام» متعلق آن است که بر آن مقدم شده است).

«أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ» (زخرف: ۲۱)، (در این مثال نیز «به» بر «مستمسکون» مقدم شده است).

«وَنَعْمَةُ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ» (دخان: ۲۷)، (جمله «کانوا..» صفت برای «نعمه» است و «فیها» متعلق به «فاکھین» و «فاکھین» خبر «کانوا» می‌باشد.

«إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» (دخان: ۵۰)، (جار و مجرور «به» متعلق است به «تمترون» که خود خبر «کنتم» است)

به نظر می‌رسد در آیات «۲۲-۲۴، ۳۰، ۳۳ و ۳۴، ۴۱-۴۳، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۳-۷۵، ۷۸» از سوره زخرف نیز به جهت حفظ نظم و موسیقی فواصل در راستای تناسب با فضای سوره، تقدیم و تاخیر صورت گرفته باشد که به منظور اجتناب از طولانی شدن پژوهش اینگونه از آن می‌گذریم.

### ۳-۱-۳. آشنایی زدایی در آوای کلمات در راستای القای معانی خاص

قرآن کریم گنجینه‌ای اسرار آمیز و سراسر رمز و راز است که تمام الفاظش چنان آگاهانه و مهندسی شده ترکیب شده و در کنار هم چیده شده‌اند که ضمن ایجاد آوایی دل‌انگیز، معنا و مفهوم مورد نظر را به زیبایی هر چه تمامتر ارائه می‌کنند. از این‌رو لفظ و معنا آنچنان در هم درآمیخته‌اند که الفاظ آن تداعی‌گر مفاهیمی متناسب با معناست. نظم‌آهنگی معنوی که نه شعر جاهلی و نه شعر و نثر معاصر به شیرینی و حلاوتش نمی‌رسند، کلامی که نه شعر است و نه سحر است و نه افسون، و از ویژگی‌های نثر و خصوصیات شعر توأمان برخوردار است. به اعتقاد یاکوبسن مقصود از توازن آوایی مجموعه تکرارهایی است که در سطح تحلیل آوایی امکان بررسی می‌یابند. (صفوی، ۱۳۹۰: ج ۱، صص ۱۸۴-۱۷۷) بنابراین یکی از ویژگی‌های موسیقی حاکم بر کلام وحی استفاده از فن تکرار است که در قالب تکرار حرف، تکرار کلمه و یا تکرار جمله صورت می‌پذیرد و یکی از عوامل تأمین معانی خاص، از جمله تأکید می‌باشد.

#### ۳-۱-۳-۱. آشنایی زدایی از طریق تکرار حرف

الف: «أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتَثُونَ» (زخرف: ۸۰)

آیا آنها می‌پندارند که ما راز دل و سخن در گوشی آنها را نمی‌شنویم؟ البته که می‌شنویم و فرستادگان ما که نزد آنها می‌نویسند.

حرف سین از حروف احتکاکی (سایشی) مهموس است که بر حالت «هیس خفی» (نجوای پنهان) دلالت دارد. (حسن، ۱۹۹۸: ۲۱۱) این حرف بیشترین حرفی است که در این آیه خودنمایی می‌کند و با دارا بودن این ویژگی در ترسیم کردن فضایی که کافران با آن در خلوت خود به آرامی و به صورت پنهان و خفی صحبت می‌کنند و در آن مکر و حيله‌هایی برای پیامبر گرامی اسلام می‌چیدند، نقش به سزایی دارد.

همانطور که قبلاً گفته شد تعداد آواهای زبان محدود، لیکن بیان احساسات، حسیات و بطور کل، معانی، نامحدود می‌باشد. پس هر آوا ناگزیر در القای حسیات و ذهنیات متفاوتی به کار می‌رود، البته به شرط آنکه یکی از عناصر آن آوا در تناسبی نسبی با حسیت یا ذهنیت مورد نظر باشد. (رجوع شود به صفحه ۴۸) و از همین نمونه است مثال زیر که در آن حرف «سین» با فراوانی بسیار تکرار گشته است:

ب: «يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ» (دخان: ۵۳)

از لباس‌های ابریشم نازک و ضخیم می‌پوشند در حالی که (برای انس و صحبت) رویاروی هم می‌نشینند.

آیه در وصف یکی از نعمت‌ها و پاداش‌های بهشتی پرهیزکاران است. تکرار حرف «سین» که از حروف احتکاکی مهموس است با مضمون و مفهوم آیه تناسب و همخوانی دارد. سندس یکی از بهترین انواع حریر نازک و استبرق لباسی از حریر است که ضخیم‌تر از سندس می‌باشد. تکرار این حرف متناسب با صفت آن لباس نرم و ملایم بهشتیان است ضمن اینکه ظرافت و نرمی در سندس ملموس‌تر است زیرا حرف «سین» در آن بیشتر خودنمایی می‌کند. آیه مذکور فضای آرام بهشت و نیز صحبت‌های دلنشین و ملایم بهشتیان را به تصویر می‌کشد و حس خوشایند بهشتیان را به مخاطب القا می‌کند.

ج: «فَذَرَهُمْ يَخْضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ» (زخرف: ۸۳)

آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آنها وعده داده شده است، دریابند.

در آیه فوق نیم همخوان (ی) بیش از حروف دیگر تکرار شده است و از خصوصیات متفاوتی نسبت به دیگر حروف برخوردار است زیرا هم طنین یک واکه و هم سایش یک همخوان را دارد. گرامون برای این حرف ارزشهای القایی متفاوتی قائل شده است. وی عقیده دارد این واج پیشکامی، شامل نوعی لرزش مداوم است و اندیشه تداوم و پایان ناپذیری احساس یا اندیشه‌ای را تداعی می‌کند. علاوه بر آن القاگر اندیشه دنائت و پستی شخص یا چیزی است و احساس اهانت آمیزی را نسبت به آن تداعی می‌کند. (قویمی، ۱۳۸۳ش: ۶۲ و ۶۳) از این‌رو تکرار این نیم همخوان در آیه مذکور القاگر تداوم اندیشه پست آنان است که تا روز موعود ادامه خواهد داشت.

د: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (دخان: ۳۲)

ما آنان را با علم خویش بر جهانیان برگزیدیم.

حرف «ع» از حروفی است که دارای صفت توسط می‌باشد. یعنی حالتی مابین شدت و رخوت، به گونه‌ای که هنگام تلفظ نه صوت قطع می‌شود و نه به راحتی اجازه جریان می‌یابد، با توجه به صفتی که این حرف داراست با معنای درونی آیه نیز که توصیفی بینابین از آنان دارد همخوانی کامل دارد. زیرا گزینش همچون غربال، امری است که از میان توده و انبوه، فقط تعداد مشخصی انتخاب می‌شوند و این بنی اسرائیل

بودند که خدای متعال آنها را ممتاز نمود و از آنجا که حرف عین نه شدت و نه رخوت بلکه صفتی بینابین دارد القاهر طنز نیش‌دار نیز هست (قویمی، ۱۳۸۳ش: ۴۷) چون به بدعه‌دی بنی‌اسرائیل که در ادامه آیات ذکر می‌شود کنایه می‌زند. در واقع بیانگر آن است که گر چه ما آنان را بر جهانیان برگزیدیم لیکن آنها شایسته این مقام نبودند چون با نعمت‌هایی که به ایشان بخشیدیم آنان را آزمودیم ولی نتوانستند از آن سربلند برون آیند.

### ۳-۱-۲. آشنایی زدایی از طریق تکرار کلمه

الف: «أَهُمْ يُفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلَخِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف: ۳۲)

آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و درجات بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم تا برخی از آنان برخی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه می‌اندوزند بهتر است.

در این آیه تکرار «بعض» علاوه بر انسجامی که به موسیقی الفاظ بخشیده، یکی پس از دیگری روی هم قرار گرفته و درجات دنیوی آنان را به زیبایی هر چه تمامتر به تصویر کشیده است. همانطور که پیداست دو واژگان «بعضهم» نسبت به «بعض» از حروف بیشتری برخوردارند که نشانگر برتری و سلطه اولی بر دومی است. این هماهنگی به حدی است که حتی در همخوان‌ها نیز ترتیب رعایت شده و گویی درجه بندی گردیده‌اند. همخوان انسدادی «ب» دارای صفت شدت بوده و هنگام تلفظ آن بصورت ساکن، صوت پشت مخرج حرف محبوس می‌شود و تا زمانی که لب‌ها بسته باشند و انسداد برطرف نشود این حرف تلفظ نخواهد شد. پس از آن حرف «ع» آمده که صفت توسط دارد، و آن حالتی است بین شده و رخوه که نه صوت قطع می‌شود و نه به راحتی اجازه جریان کامل می‌یابد بلکه حالتی بینابین دارد. حرف «ض» در جایگاه بعدی قرار گرفته و دارای صفت «رخوت» و جزء حروف سایشی می‌باشد، که به هنگام تلفظ صوت در مخرج حرف کاملاً جریان دارد. از این رو متناسب با معنی آیه؛ حروف کلمه «بعض» نیز برخی مافوق برخی دیگر قرار گرفته و رتبه‌بندی شده‌اند و هیچکدام شبیه آن دیگری نیست.

ب: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۸۴)

او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است.

در آیه فوق لفظ «اله» تکرار شده که در نگاه اول ممکن است تفاوتی میان آن دو حس نشود اما پس از تدبیر در خواهیم یافت که پرستش خدا در آسمان توسط فرشتگان با پرستش خدا در روی زمین توسط

انسان‌ها متفاوت است. و آلوسی نیز در کتاب خود به این اشاره نموده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳، ۱۰۵) مشرکین برای خدا هم در روی زمین و هم در آسمان معبودانی قرار دادند که برخی زمینی و از جنس خودشان و برخی دیگر آسمانی (فرشته) می‌باشند. خدای متعال می‌فرماید: «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ» (زخرف: ۱۵) و برای خدا برخی از بندگان را جزئی (فرزند و شریک) قرار دادند، به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است. و در ادامه نیز می‌فرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ» (زخرف: ۱۹) و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند، دختران او قرار دادند، آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی ایشان بزودی نوشته می‌شود و از آن پرسیده خواهند شد. با توجه به آیات مزبور خدای متعال در آیه ۸۴ عقیده هر دو گروه را ابطال نموده و می‌فرماید که هم در آسمان و هم در زمین یکتاست. (ابن عاشور، ۱۹۸۴ هـ ج ۲۵، ص ۲۶۷)

روشن است که تکرار لفظ «اله» علاوه بر تاکید بیشتر بر یگانگی خدا، برای رد هر دو عقیده، هدفمند به کار گرفته شده است. و قرینه برای اثبات این مهم، همان آیات مربوط به شریک و فرزند قائل شدن مشرکان برای خدا در همین سوره است تا بدینگونه هر دو جنس زمینی و آسمانی از منسوب شدن به خدا منتفی گردد، بنابراین «اله» اول بر نفی فرشتگان و «اله» دوم بر نفی انسان از معبود قرار گرفتن دلالت دارند.

### ۳-۱-۳. آشنایی زدایی از طریق تکرار جمله

الف: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ\* وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۲ و ۲۳)

گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم. همچنین پیش از تو در هیچ شهر و دیاری هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر اینکه خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.

در دو آیه فوق عبارت «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم» پشت سر هم تکرار شده است که خود بیانگر تکرار مفهوم آیه است، یعنی عملشان تکرار عمل پیشینیان‌شان است و آنان بی کم و کاست همان را تکرار می‌کنند، و این عملکرد در ظاهر عبارات دو آیه، آن هم پشت سر هم به وضوح نمایان است. ضمن اینکه واژه‌های درخشان «أَ و -» در این عبارت زیاد به کار رفته که اغلب القاگر صداها بلند و مهممه غریو جمعیت، و نیز تداعی کننده خشم ناشی از اوج‌گیری صدا و همچنین فخرورزی و غرور حقیقی می‌باشد. (قویمی، ۱۳۸۳: صص ۴۷-۴۲) و با ظاهر عبارت کاملاً همخوانی دارد.

ب ۱: «وَأِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۱)

و همانا او (مسیح) نشانه‌ای برای (فرارسیدن) رستاخیز است، پس در آن شک نکنید و از من پیروی کنید، این است راه راست.

ب ۲: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۴)

همانا خداوند همان پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید، این است راه راست.

در دو آیه فوق عبارت «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» با فاصله کمی تکرار شده است که مشارالیه (هذا) در هر کدام متفاوت است. این یکی از ویژگی‌های ممتاز قرآن کریم است که عبارتی همسان را در بیان مقاصدی متفاوت عرضه داشته است و همانگونه که از ترجمه آیه اول پیداست پیروی از رسول، صراط مستقیم ذکر شده است و در آیه ۶۴، پرستش خدای یکتا صراط مستقیم نامیده شده است. پوشیده نیست که تبعیت از رسول خود نوعی پرستش خداوند محسوب می‌شود که با مضمون آیه مذکور در تعارض نیست، لذا خدای متعال تبعیت از رسول را دقیقاً عین عبادت و پرستش خودش عنوان کرده است زیرا کار رسول دعوت الی الله و اعلام و اجرای دستورات الهی می‌باشد و نهایتاً همه چیز به خدا ختم می‌شود. ناگفته نماند که این عبارت به نوعی جناس هم می‌تواند باشد زیرا در هر بار مقصود متفاوت است.

### ۲-۳. بررسی انزیاح استبدالی (آشنایی زدایی جایگزینی) در سور مبارکه زخرف و دخان

قرآن کریم معجزه‌ای است که در فصاحت و بلاغت نظیر ندارد و در آن آرایه‌های ادبی و محسنات بدیعی فراوانی به کار رفته که چشم و گوش را نوازش می‌دهد. صنایع بدیعی آن همواره مورد توجه بسیاری از دانشمندان علوم قرآنی بوده است و در این زمینه کتب بسیاری به رشته تحریر درآمده است که از این میان می‌توان به کتب «اسرار البلاغة و دلائل الإعجاز» عبدالقاهر جرجانی، «سرّ الفصاحة» ابن سنان خفاجی، و «بدیع القرآن» ابن ابی الاصبغ اشاره نمود. گفتنی است که استعاره رکن اساسی این نوع از انزیاح و آشنایی زدایی است که علاوه بر آن، به برخی دیگر از آرایه‌های ادبی موجود در سور مبارکه زخرف و دخان خواهیم پرداخت:

### ۱-۲-۳. التزام (اعنات)

این آرایه که به آن «لزوم ما لا یلزم» نیز گفته می‌شود به این صورت است که گوینده یا نویسنده به چیزی ملتزم می‌شود که لزومی ندارد، و در بیانی دقیق‌تر، آن است که گوینده در متن خود، غیر از حرف فاصله یک یا دو حرف ماقبل آن را نیز در تمام متن یا در برخی فقرات آن رعایت نماید. (خطیب قزوینی، ۱۹۹۷: ۱۰۸) بر این اساس صنعت التزام در دو سوره مبارکه زخرف و دخان موجود است، زیرا فواصل آنها با حروف خیشومی «م» و یا «ن» خاتمه می‌یابد و پیش از آنها بدون استثنا صداهای کشیده «و» و «ی» آورده شده است.

این صنعت ضمن اینکه کلام را زیبا می‌کند با آهنگی که به کلمات می‌بخشد موجب انسجام بیشتر آنها شده و زمینه را برای فهم بهتر معنی فراهم می‌سازد.

«وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (زخرف: ۷۲ و ۷۳).  
«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ \* فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (دخان: ۵۶ و ۵۷).

### ۳-۲-۲. تشبیه

تشبیه از بالاترین انواع بلاغت و شریفترین آن است (سیوطی، ۱۹۷۴م: ۳، ۱۴۲) و هدف آن اثبات حالت یا صفت مشبیه برای مشبه است. (هاشمی، ۱۳۹۳ش: ۲۶۴) تشبیه را می‌شود جامع صفات سه‌گانه‌ی مبالغه، بیان و ایجاز دانست که توسط آن می‌توان ضمن ایجاد تنوع در ارائه مطالب، موضوعات سنگین و غیر قابل درک را با مختصرترین عبارات و به راحتی بیان نمود، طوریکه از بلاغت ویژه‌ای برخوردار بوده و آنچنان قریب به هم باشند که برای ذهن محسوس و ملموس گردند.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زخرف: ۱۰)

همان خدایی که زمین را همچون گهواره محل آرامش شما قرار داد و برایتان در آن راههایی آفرید تا هدایت شوید.

«مهد» در اصل گهواره و آن چیزی است که بچه در آن گذاشته می‌شود تا آرام گیرد. خدای متعال متناسب با آن، زمین را برای مردمان همچون گهواره قرار داد و تعریف نمود. این نوع تعریف، صنعتی بلاغی است که به آن تشبیه بلیغ گویند، و تشبیه بلیغ آن است که مشبه و مشبیه ذکر شود، اما وجه شبه و ادات تشبیه حذف شود. این نوع تشبیه بلیغ‌ترین انواع آن است زیرا طی آن ادعا می‌شود که مشبه عین مشبیه است. (هاشمی، ۱۳۹۳: ۳۰۸) در اینجا خدای متعال مشبه (ارض) و مشبیه (مهد) را ذکر کرده و وجه شبه (ظرف آرامش) و ادات تشبیه (کاف) را از آن حذف نمود. در اینجا علاوه بر ایجاد تنوع در ارائه سخن، که بواسطه آن کلام دلنشین گشته است، فکر و اندیشه بشر را تحریک می‌نماید تا در پی کشف وجه شبه و اسرار نهفته در مضمون آیه باشد.

«طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ» (دخان: ۴۶-۴۴)

خوراک گناهکاران؛ همانند فلز (مس) گداخته در شکم‌ها می‌جوشد؛ همچون جوشش آب جوشان.

در این مثال دو تشبیه وجود دارد، ابتدا خدای متعال «طعام» را به «مُهَل» و سپس «غَلِیانِ آن در شکم» را به «حَمیم» یعنی آب جوشان تشبیه نموده است و وجه شبه در هر دو همان غَلِیان و جوشش می‌باشد. این تشبیه گسترده نام دارد چرا که تمام ارکان تشبیه در آن مذکور است. در سوره مبارکه کهف نیز این کلمه «مُهَل» به کار رفته است: «وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهَلِّ يَشْوِي الْوُجُوهُ» (کهف: ۲۹) چون جهنمیان شراب (آب) طلب کنند؛ آبی همانند «مُهَل» (فلز مذاب) که حتی با نزدیک شدن به دهان چهره را بریان می‌کند، به آنان داده خواهد شد. این نوع تعریف در تقبیح حال و مبالغه در سزای عمل گناهکاران می‌باشد تا پیش از وقوع، با توبه و رجوع، خود را از چنین حالتی مصون دارند.

### ۳-۲-۳. استعاره

استعاره در لغت به معنی طلب کردن چیزی به عاریه است و در اصطلاح استعمال لفظ در غیر معنای اصلی خود می‌باشد که با قرینه‌ای همراه شده که مانع از اراده معنای اصلی است. در واقع استعاره همان تشبیه است که چون مشبه یا مشبه‌به و نیز وجه شبه و ادات تشبیه از آن حذف شده و به نوعی مختصر گردیده آن را بلیغ‌تر ساخته است. (هاشمی، ۱۳۹۳ش: ۳۲۴) از این‌رو می‌توان گفت که استعاره فرزند (زاییده) تشبیه است و تشبیه مادر آن است.

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴)

«أم» در اصل کلمه‌ای است در ازاء «أب» و به معنی مادر است، و مادر کسی است که از او فرزند متولد می‌شود. چنانچه این کلمه در معنای حقیقی خودش استعمال شود تکلیفش مشخص است، بطور مثال در عبارت «فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ» (طه: ۴۰) مراد از «أم» مادر حضرت موسی است که او را به دنیا آورده است. اما چنانچه در معنای غیر حقیقی خودش به کار گرفته شود خروج از هنجار محسوب شده و کارکردی بلاغی می‌یابد.

یکی از لطایف بلاغی موجود در لفظ آیه، استفاده از لفظ استعاری «أم الکتاب» به جای «اصل» است، و آن بدین خاطر است که فرزند از مادر پیدا می‌شود همانگونه که فرع از اصل نشأت می‌گیرد. لذا با استفاده از آنچه قابل مشاهده است، چیزی که قابل مشاهده نیست را توصیف نموده تا مخاطب با تدبیر، آن را تصویرسازی نماید، گویی آن را می‌بیند. بنابراین، ظهوری که در لفظ «ام» محسوس هست به حدی است که در «اصل» نیست. از آنجا که لفظ مستعار (أم) اسم جنس غیر مشتق است، استعاره اصلی می‌باشد.

«وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (زخرف: ۱۱)

و همان کسی که از آسمان، آبی به اندازه فرو فرستاد، و به وسیله آن سرزمینی را که مرده بود با رویش گیاهان زنده ساختیم، شما نیز این گونه زنده از گورها بیرون می‌شوید.

این آیه نیز همسو با صنعتی بلاغی به نام «استعاره تبعیه» می‌باشد. چرا که اگر لفظ مستعار، فعل، اسم فعل، اسم مشتق، اسم مبهم و یا حرف باشد استعاره تبعیه خواهد بود. (هاشمی، ۱۳۹۳ش: ۳۳۰) واژه «أنشَرنا» در اصل برای زنده گرداندن مرده استفاده می‌گردد. از آنجا که فهم زنده کردن مردگان برای قریش دشوار بود لذا خدای متعال زمین خشک و بی آب و علف را به جسد مرده و بی‌جانی تشبیه نموده و سپس می‌فرماید که ما آن را زنده می‌کنیم، «فأنشَرنا» تا زنده شدن پس از مرگ که برای آنان امری دشوار و غیر قابل درک بود به آسانی محسوس و ملموس گردد. از این رو در ادامه به ایجاز فرمود: «كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ».

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (زخرف: ۴۰)

آیا تو می‌توانی کرها را شنوا سازی و یا کوران و کسان را که در گمراهی آشکار هستند هدایت کنی؟

در اینجا خدای متعال از کفار به «أَصَمَّ» و «أَعَمَّى» یاد کرده است. یعنی آنان از تو و دین تو به حدی نفرت دارند که چنانچه بخواهی به آنان قرآن را بشنوانی (كَالْأَصَمِّ) همچون کران گردند، و زمانیکه بخواهی به آنان معجزات را نشان دهی (كَالْأَعْمَى) بسان کوران می‌شوند. (فخر رازی، ۱۴۲۰هـ ج ۲۷، ۶۳۴) شنواندن سخن به ناشنوا و نشان دادن چیزی به نابینا، بعید و غیر ممکن است، بنابراین خدای متعال در این آیه به جهت تسلائی خاطر به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که خود را برای هدایت کفار خسته و هلاک مکن چرا که شنیدن کر و دیدن کور غیر ممکن است.

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْتَظِرِينَ» (دخان: ۲۹)

آسمان و زمین بر آنان نگریست و مهلت داده نشدند.

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنان، می‌تواند کنایه از بی‌توجهی و اهمیت ندادن به آنان باشد؛ گویی آنها را موجود فرض نکرده‌اند که نبودشان ناراحت کننده باشد. یعنی با هلاکتشان هیچ اتفاقی نیفتاد و آسمان و زمین با از بین رفتنشان اندوهگین نشدند، در واقع کنایه می‌زند که نه در آسمان و نه در زمین انسان‌های مهمی نبودند. اما در تعبیری که اینجا مد نظر است آنکه این آیه حاوی استعاره لطیفی است؛ زیرا حالت مرگشان را در شدت و عظمت به حال کسی تشبیه کرده که آسمان و اجرام بزرگ فلکی در سوگش می‌گیرند، در واقع وقتی گریه آسمان و زمین برای کسی ثابت شد، نفی هم که تابع اثبات است و بنابراین می‌توانیم نگریستن را برای آسمان و زمین مُجاز بدانیم. از این رو که در وهم و خیال محقق شد، استعاره تخیلیه تمثیلیه می‌باشد. البته ناگفته نماند که آن را می‌توان استعاره مکنیه تخیلیه نیز برشمرد و گفت که آسمان و

زمین را به انسانی تشبیه نموده و گریه را به آن دو نسبت داده است. (آلوسی، ۱۴۱۵هـ: ۱۳، ۱۲۲) از این قبیل استعارات در راستای عظیم شمردن مرگ یک شخص نزد عرب، زیاد کاربرد دارد، من جمله بیتی از فرزددق (جریر) که در رثای عمر بن عبدالعزیز گفته است:

الشمس طالعه لیست بکاسفه تبکی علیک نجوم الیل و القمر (همان)

خورشید طلوع کرده و بر تو می‌گرید، و از شدت غمی که دارد توانش (نورش) کم شده و توان محو ساختن نور ستارگان شب و ماه را ندارد.

فارغ از اینکه این بیت وجوه مختلفی در ترجمه و اعراب دارد، شاعر که از فراق یار دنیا برایش تاریک گشته، غم از دست دادن عزیزش را چنان عظیم شمرده که با جانبخشی مرثیه‌ای در اوج مبالغه برای محبوبش می‌سراید.

البته گفتنی است اموری که در قرآن عظیم الشأن به آسمان و زمین و یا دیگر موجودات نسبت داده شده ممکن است حقیقت باشند، بطور مثال: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱) و یا «وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» (رحمان: ۵) اینکه آسمان و زمین چگونه و به چه زبانی در مقام مقال قرار گرفته‌اند و یا ستاره و درخت چگونه خدا را سجده می‌کنند؛ خدا می‌داند، اما آنچه روشن است اینکه ما تا کنون از آن بی‌خبریم! همانگونه که خدای متعال فرمود: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴) همه مخلوقات خدا را تسبیح می‌کنند ولی شما تسبیح آنان را درک نمی‌کنید. همچنین در روایتی آمده که از حضرت عبدالله بن عباس (رض) در مورد تفسیر این آیه سؤال شد که آیا آسمان و زمین بر کسی می‌گرید؟ ایشان در جواب فرمودند: بله! هر مخلوقی را دروازه‌ای است از آسمان که رزقش از آنجا نازل می‌شود و عملش بالا می‌رود، پس هر گاه مؤمنی بمیرد، دروازه‌اش در فقدان او بسته شده و می‌گرید، همچنین وقتی مصلائی که روی زمین در آن نماز می‌خوانده و ذکر می‌کرده است، او را نمی‌یابد، در فراغش می‌گرید. لذا چون فرعون و قومش روی زمین آثار صالحه‌ای نداشتند و عمل خیری هم از آنان به آسمان بالا نمی‌رفت، آسمان و زمین بر آنان نگریست. (سیوطی، ۲۰۱۱م: ج ۷، ۴۱۱)

### ۳-۲-۴. مجاز

استعمال لفظ در معنایی که برای آن وضع شده (ما وُضِعَ له) حقیقت، و استعمال لفظ در معنایی که برای آن وضع نشده (غیر ما وُضِعَ له) مجاز می‌باشد. (حبنکه الميدانی، ۱۹۹۶م: ج ۲، ۲۱۷ و ۲۱۸) مجاز یکی از زیرساخت‌های استعاره و از مهمترین و شاید پیچیده‌ترین مباحث علوم بلاغی است که ذهن را به تکاپو

وامی دارد تا شیوه‌های بیانی غیر مستقیم را کشف نماید. از آنجا که دایره لغات محدود است لذا استفاده از معانی مجازی به گسترش دامنه‌ی لغات کمک می‌کند تا از لغات، معانی تازه و نو بیافریند. گرچه جمهور علما معتقدند مجاز در قرآن وجود دارد لیکن هستند افرادی که مجاز را مناسب قرآن نمی‌دانند و می‌گویند مجاز برادر دروغ است و قرآن از آن منزّه است. چنانچه نظر این افراد را بپذیریم و بخواهیم مجاز را از آن حذف کنیم نیمی از زیبایی‌های آن از بین می‌رود. بلاغیون بر این باورند که بلاغت در مجاز بیش از حقیقت است و خالی بودن قرآن از مجاز موجب از بین رفتن حذف و تأکید و .. از آن می‌شود. (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۳، ۱۲۰)

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ\* إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ\* وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف: ۲۸-۲۶)

به خاطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، مگر آنکه مرا پدید آورد و البته که او هدایت‌م خواهد کرد.

خدای متعال در جای دیگری از ابراهیم (ع) حکایت می‌کند که فرمود: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ» (شعراء: ۷۸) آنکه مرا آفرید هدایت‌م می‌کند. لیکن در آیه فوق «سَيَهْدِينِ» آمده است، که نتیجه سخن می‌تواند دلالت بر استمرار هدایت هم در حال و هم در آینده داشته باشد. تعبیر زیبایی که فخر رازی از این آیات داشته این است که «إِنِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ» به منزله‌ی «لا إله» و «إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي» به منزله‌ی «الا الله» است. یعنی مجموع این دو عبارت همان کلمه طیبه «لا إله الا الله» است که در آیه بعد از آن به «کلمه باقیه» یاد شده است. (رازی، ۱۴۲۰هـ ج ۲۷، ۶۲۹) این برداشت حاوی نوعی مجاز است که به آن مجاز مرسل گویند و اینکه لفظ «کلمه» به تنهایی و بدون قرینه دلالت بر «لا إله الا الله» ندارد؛ خود قرینه صارفه از اراده معنای حقیقی لفظ «کلمه» است.

«إِنْ شَجَرَةَ الزُّقُومِ\* طَعَامُ الْأَثِيمِ\* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ\* كَغَلْيِ الْحَمِيمِ» (دخان: ۴۳-۴۶)

همانا درخت زقوم، خوراک گناهکاران است، همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی مانند آب گرم و داغ

این آیه علاوه بر تشبیه، می‌تواند حاوی مجاز نیز باشد، چرا که خود درخت زقوم که خوراک نیست، و احتمالاً میوه درخت زقوم مراد است (ابن عاشور ۱۹۸۴هـ ج ۲۵، ۳۱۵) که طعم بد آن، چنان دل را می‌سوزاند که آب جوشان می‌سوزاند. این قسم مجاز در زندگی روزمره زیاد استفاده می‌شود، مثل اینکه کسی بگوید:

من از این درخت نمی‌خورم. از آنجا که عمل به حقیقت لفظ متعذر است به مجاز رجوع می‌شود، چون خوردن اجزاء دیگر درخت، مثل شاخ و برگ و پوست و .. معمول و مرسوم نیست.

### ۳-۲-۵. ایجاز حذف و قصر

گذشتگان در پژوهش‌های بلاغی، کارکردهای متعددی را برای حذف و ایجاز برشمرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: تفخیم و تعظیم، اختصار و گزیده‌گویی، تخفیف، افزایش لذت استماع به جهت فراخوانی محذوف در ذهن، و دیگر فوایدی که در کتب بلاغت برای آن ذکر شده است. (زرکشی، ۱۴۰۸: ۱۱۵)

«وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (زخرف: ۷۲ و ۷۳).

نظیر آیه فوق در چهار موضع از قرآن مجید، یعنی سوره‌های «نحل: ۵»؛ «مومنون: ۱۹ و ۲۱»؛ «غافر: ۷۹» مذکور است که عبارت «منها تأکلون» در همگی آنها بدون استثنا با حرف «واو عطف» همراه شده است (و منها تأکلون). این در حالی است که این حرف «واو عطف» از عبارت پایانی آیه ۷۳ سوره زخرف حذف گردیده و یقیناً امری اتفاقی نبوده و بمنظور برجسته ساختن پیامی خاص صورت گرفته است. با اندکی تدبر در آیاتی که «واو عطف» در آنها مذکور است در می‌یابیم که خدای متعال آنجا که سخن از نعمت‌های مادی و دنیوی است از عبارت «و منها تأکلون» استفاده نموده و در اینجا که توصیف نعمت‌های بهشتی است و میوه‌های آن تنها برای تناول می‌باشد؛ این عبارت را بدون «واو عطف» آورده است. (کرمانی، ۱۳۹۶: ۱۴۷)

از نگاه زرکشی هر چه نقطه مبهم حاصل از حذف بیشتر باشد، کاوش ذهنی برای دریافت آن نیز دلنشین‌تر خواهد بود (زرکشی، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۱۰۵). وی در ادامه به نقل از جرجانی می‌نویسد: «مواضع بسیاری هست که حذف نکوتر از ذکر آن بوده و بر روح و جان دلنشین‌تر ظاهر می‌شود» (همان). بعنوان مثال در عبارت قرآنی «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ..» (زخرف: ۷۱) به نظر می‌رسد کلماتی از ادامه عبارت حذف گردیده و با صنعت ایجاز، علاوه بر دلنشین‌تر شدن جمله، فکر انسان در مورد جنس اکواب به چالش کشیده می‌شود، زیرا در موضعی دیگر خدای متعال می‌فرماید: «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآبِيَّةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» (انسان: ۱۵) صرف نظر از بلورین و یا زرین بودن جنس اکواب، آنچه مشخص است این است که یکی از این دو مورد که آن را تفسیر نماید از ادامه حذف شده و شاید بهتر است بگوییم: بلورین بودن اکواب در سوره انسان مختص آن موضع، و زرین بودن آن مختص سوره زخرف است، زیرا در حدیثی به زرین بودن ظرف‌های بهشتی نیز اشاره شده است. حذیفه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: «لا تلبسوا الحریر ولا الدیباج ولا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تأکلوا فی صحافها

فإنها لهم في الدنيا ولنا في الآخرة» (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۵، ص ۲۰۶۹) ابریشم و دیبا بنوشید و در ظرف طلا و نقره چیزی ننوشید و نخورید که این ظرف‌ها در دنیا از آن کفار و در آخرت مخصوص ماست.

لازم به ذکر است که آیه ۷۱ سوره زخرف دو نوع از ایجاز را در خود جای داده یعنی علاوه بر ایجاز حذف که توضیح داده شد، ایجاز قصر نیز در آن خودنمایی می‌کند. نوعی از ایجاز که انبوهی از معانی را با الفاظ کم بیان می‌دارد ایجاز قصر است. بر این اساس عبارت «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» (زخرف: ۷۱) حاوی انبوهی از معانی است که الفاظ اندکی بر آنها دلالت دارد. آنچه نفس میل داشته باشد و چشم از دیدنش لذت برد غیر قابل شمارش است که قرآن در محدود کلماتی آنها را عرضه داشته است. ناگفته نماند که هم‌آهنگی الفاظ «يُطَافُ وَ صِحَافٌ» و نیز «أَنْفُسُ وَ أَعْيُنُ» زیبایی آیه را دو چندان نموده است.

انواع دیگری از حذف بمنظور ایجاز، در دو سوره مبارکه زخرف و دخان موجود است، من جمله حذف «یاء متکلم» که حذف اقتطاع نام دارد.

«وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۱)

«يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (زخرف: ۶۸)

«وَإِنِّي غَدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ\* وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ» (دخان: ۲۰ و ۲۱)

در مثال‌های فوق «یاء متکلم»، از «اتَّبِعُونِ، عِبَادِ، تَرْجُمُونِ، فَاعْتَرِلُونِ» حذف گردیده است.

### ۳-۲-۶. جناس

جناس یا تجنیس، یکی از فنون لفظی بدیع و به معنی هم جنس بودن است. به دیگر سخن جناس صنعتی است که گوینده در سخن خود از کلماتی استفاده کند که از نظر لفظ شبیه به هم ولی از نظر معنا با هم فرق دارند. سیوطی میل به شنیدن و توجه بیشتر مخاطب به سخن را از فوائد برجسته جناس دانسته و برای آن انواع مختلفی برشمرده است. (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۳، ۳۱۰) این آرایه بر تأثیر موسیقی و آهنگ کلام اضافه می‌کند. سور مبارکه زخرف و دخان حاوی انواع مختلفی از جناس می‌باشد که بطور مختصر به آنها می‌پردازیم.

جناس تام: به جناسی گفته می‌شود که دو کلمه هم از لحاظ ظاهری و هم از لحاظ تلفظ عیناً مثل هم باشند ولی در معنا با هم فرق دارند.

«إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ \* طَعَامُ الْإِثْمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ \* خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ \* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ» (دخان: ۴۹-۴۲)

در آیات فوق دو بار واژه «العزیز» به کار رفته که عینا شبیه هم هستند لیکن در اولی مراد خداوند است و در دومی من حیث تهمّم این واژه برای گناهکار جهنمی استفاده شده تا رنج و عذاب بر او بیشتر گردد.

جناس ناقص: جناسی است که دو کلمه در موارد آوایی یا در ارکان جناس (نوع، تعداد، ترتیب و شکل حروف) با یکدیگر فرق داشته باشند. از این رو جناس ناقص، انواع مختلفی دارد و در این جستار صرفاً مواردی که در دو سوره هدف موجود هستند، در ادامه مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

### ۳-۲-۶-۱. جناس اشتقاق

جناسی است که دو کلمه‌ی هم ریشه در حروف اصلی، در یکجا جمع شوند، به دیگر سخن دو کلمه هم خانواده که از یک ریشه مشتق شده اند در جایی نزدیک به هم ذکر گردند. مثل:

«وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف: ۴۵)

دو واژگان «أَرْسَلْنَا» و «رُسُلِنَا» هر دو از «رَسَلَ» مشتق شده‌اند و کنار هم آمدنشان در این آیه جناس اشتقاق را رقم زده است.

آیات ذکر شده در ذیل حاوی این نوع جناس (جناس اشتقاق) می‌باشند:

«لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (زخرف: ۱۳)

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا..» (زخرف: ۳۲)

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (زخرف: ۷۶)

«أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ» (زخرف: ۷۹)

«يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ» (دخان: ۱۶)

«إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (دخان: ۴۲)

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (دخان: ۵۶)

«فَارْتَبُّوا إِنَّهُمْ مُرْتَبُّونَ» (دخان: ۵۹)

### ۳-۲-۶. جناس لاحق (اختلافی)

نوعی از جناس ناقص است که دو رکن جناس، در یک حرف غیر متقارب با هم اختلاف داشته باشند. (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۳، ۳۱۲) البته این اختلاف ممکن است در حرف اول یا یکی از حروف میانی واقع شود که بلیغان بسته به اینکه اختلاف در کجای واژه واقع شده به آن نامی جداگانه داده‌اند که نه تنها بر زیبایی جناس چیزی اضافه نمی‌کند بلکه یادگیری آن را اندکی دشوار ساخته است.

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ\* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۲ و ۲۳)

دو واژه پایانی آیات فوق «مِهتدون» و «مقتدون» در حرف دوم با یکدیگر اختلاف دارند بدون اینکه قرب مخرج داشته باشند بنابراین جناس لاحق (اختلافی) را موجب شده‌اند، این امر بر آهنگ کلام افزوده است.

### ۳-۲-۷. طباق

طباق یا مطابقه که به آن تضاد هم گفته می‌شود یکی از صنایع معنوی است که در انواع مختلف کلمه، اعم از (اسم، فعل و حرف) واقع می‌شود و در اصل از نهادن پا به جای دست در راه رفتن چهارپایان گرفته شده است. اما در اصطلاح بلاغیون جمع میان دو معنای متضاد، مطابقه نام دارد که به اشکال مختلفی من جمله مطابقه ایجاب و مطابقه سلب، قابل تقسیم است. (جرجانی، ۱۹۹۷: ۲۳۵) این صنعت بدیعی یکی از جذاب‌ترین عوامل زیبایی متن به شمار می‌آید که موجب برجستگی کلام و تأثیر افزون آن بر مخاطب می‌گردد.

«وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (زخرف: ۱۱)

و همان کسی که از آسمان آبی به اندازه فرو فرستاد، و به وسیله آن سرزمینی را که مرده بود با رویش گیاهان زنده ساختیم. شما نیز این گونه زنده از گورها بیرون می‌شوید.

زندگی بخشیدن با مرگ کاملاً متضاد هم هستند به گونه‌ای که آنچه زنده است مرده نیست و آنچه مرده است زنده نیست. بنابراین میان دو واژه «فأنشَرنا» و «میتا» مطابقه وجود دارد.

«أُمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ» (زخرف: ۱۶)

آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟

در اینجا علاوه بر استفاده از اسلوب تهکمی در راستای سرزنش و توبیخ بدانیشان، از صنعت طباق نیز بهره جسته است، به گونه‌ای که «بنات» و «البنین» گر چه با یکدیگر تضاد دارند لیکن به زیبایی آن دو را کنار هم قرار داده است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» (دخان: ۸)

هیچ معبودی جز او نیست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست.

در مثال فوق نیز طباق ایجاب مشهود است زیرا جمله «یحیی و یمیت» کاملاً مقابل هم و هر دو موجه هستند.

«إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ» (دخان: ۳۵)

جز مرگ نخستین دیگر مرگی نیست و ما زنده شدنی نیستیم.

در این مثال همچون مثال اول میان دو واژه «موتتنا» و «منشرین» طباق برقرار است.

### ۳-۲-۸. پارادوکس

پارادوکس یا متناقض‌نما آرایه‌ای ادبی است که دو امر متناقض در متنی ادبی کنار یکدیگر جمع می‌شوند. البته این در دنیای واقعی غیر ممکن است، زیرا وجود یکی، امکان وجود دیگری را نقض می‌کند، اما هنرمند واقعی کسی است که بتواند از آن در اثرش استفاده کند، و به سخنی دیگر، غیر ممکن‌ها را ممکن و در واقع پذیرفتنی کند. بدیهی است که آیات قرآن کریم مصداق آیه کریمه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲) هیچ تناقض و تعارضی با یکدیگر ندارند، زیرا کلام پروردگار بزرگ و بلند مرتبه هستند. اما استفاده از پارادوکس و متناقض‌نما در آن به این معنا نیست که آیات آن با یکدیگر تعارض دارند. بطور مثال:

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مِّثْنُونَ» (دخان: ۱۴)

سپس از او روی گرداندند و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است.

در مثال فوق دو واژه «مُعَلَّم» و «مَجْنُون» پارادوکس دارند، چرا که اثبات یکی از آنها آن دیگری را نقض می‌کند. این گفته مشرکان پس از عدم پذیرش دعوت از سوی پیامبر (ص) است. و از آنجا که علم پیامبر (ص) بر آنان پوشیده نبود و در این آیه هم خود بدان اذعان داشته‌اند؛ پس مجنون بودن ایشان منتفی است.

در مثال دیگری از سوره مبارکه دخان نیز شاهد کنار هم آمدن واژگان متناقض هستیم که بسیار شگفت‌انگیز است:

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ» (دخان: ۴۰)

همانا روز قیامت که روز فصل و جدایی (مؤمن و کافر) است، وعده‌گاه جمیع خلائق است.

روز فصل و جدایی، دقیقاً همان روز حشر و اجتماع نیز هست، چرا که ابتدا همه باید محشور شوند و سپس خدای متعال می‌فرماید: «وَأَمَّا زُؤَا الْيَوْمِ أَنَّهَا الْمُجْرِمُونَ» (یس: ۵۹) ای مجرمان از بی‌گناهان جدا شوید. مجرمانی که زنده کردن پدرانیشان را در آیات قبل، از پیامبر (ص) خواستار شدند، و زنده شدن پس از مرگ را منکر شدند، هم خودشان و هم پدرانیشان و همه خلائق در آن روز حشر خواهند شد تا مجرمان از بقیه جدا شوند و به سزای عملشان برسند.

### ۳-۲-۹. مبالغه

مبالغه یکی از انواع اسلوب بدیعی است که در قرآن نمود بسیاری دارد، و آن به این صورت است که گوینده چیزی را وصف نموده و آن را تا حدی که بتواند معنای مورد نظر را رساتر ادا کند بسط و گسترش می‌دهد. مبالغه را دو نوع است: مبالغه وصفی که توصیف به حد محال می‌رسد، مثل: «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (اعراف: ۴۰) و نوع دوم مبالغه به وسیله صیغه است که صیغه‌های بسیاری برای آن وجود دارد، مثل: «رحیم، غفور و ..» (سیوطی، ۱۹۷۴م: ج ۳، ۳۲۳)

در دو سوره زخرف و دخان هم مبالغه وصفی و هم مبالغه بالصیغه را شاهد هستیم. من باب نمونه به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

«حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ» (زخرف: ۳۸)

مراد از مشرقین همان مشرق و مغرب است که من باب غلبه بصورت تشبیه برای مشرق آمده است، مثل: أبوین، در این آیه مراد از مشرق و مغرب یا محل طلوع خورشید و محل غروب آن در افق می‌باشد و یا جهتی در روی زمین که خورشید هنگام طلوع از آنجا ظاهر می‌شود و در جهت مخالف هنگام غروب پنهان

می‌شود تا برای طایفه دیگری از مردم بدرخشد. به هر حال طبق هر دو احتمال شدت بُعد را می‌رساند و به نوعی مبالغه می‌نماید. (ابن عاشور، ۱۹۸۴هـ: ج ۲۵، ۲۱۳)

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (زخرف: ۴۰)

شنواندن سخن به کر و نشان دادن معجزه به کور امری بعید و محال است، و همانطور که گفته شد مبالغه وصفی به گونه‌ای است که توصیف در آن به حد محال می‌رسد، خدای متعال در استفهامی انکاری از پیامبر (ص) می‌خواهد که خود را در امری که محال است خسته نکند، چون آنان ایمان آورنده نیستند.

و اما مبالغه به صیغه در این دو سوره فراوان است و مثال‌های زیر از نمونه‌های یاد شده در آنهاست:

«لَيَقُولُنَّ خَلَقْنَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۹)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» (زخرف: ۱۵)

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۸۴)

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (دخان: ۶)

«إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (دخان: ۴۲)

صیغه‌های «عزیز، علیم، کفور، حکیم، سمیع، رحیم» در عبارات فوق صیغه مبالغه هستند.

### ۳-۲-۱۰. متفرقه

تحلیل و بررسی بلاغی سور مبارکه زخرف و دخان، با ذکر تمام آرایه‌های ادبی آن، خود پژوهشی جداگانه می‌طلبد و از ظرفیت این پژوهش فراتر است. مواردی مثل: مراعات النظیر:

«وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ\* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابٌ وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ\* وَزُخْرَفًا..» (زخرف: ۳۳)

در این مثال انواع امکانات دنیوی برای بشر ذکر گردیده که ضمن تلمیح، جنبه اغراق دارد، یعنی داشتن همه اینها امری محال نیست لیکن بعید است، چرا که برخورداری صرف کفار از این نعمت‌ها، ممکن است امت واحده کفر را تشکیل دهد و مؤمن میان کفر و اسلام دچار شک شود.

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (زخرف: ۸۰)

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (زخرف: ۸۲)

مراعات النظر در آیات فوق نیز به چشم می‌خورد، زیرا میان «سرّ» و «نجوا»، و همچنین «آسمان‌ها و زمین و عرش» تناسب وجود دارد.

و همچنین مواردی مثل: تصدیر یا همان رد العجز علی الصدر، و بالعکس نیز در قرآن به چشم می‌خورد.

بطور مثال:

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ\* وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف: ۴۴ و ۴۵)

« وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (زخرف: ۷۶)

« فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ\* أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (دخان: ۴ و ۵)

« إِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (دخان: ۴۲)

### ۳-۳. بررسی انزیاح ترکیبی (آشنایی زدایی نحوی) در سور مبارکه زخرف و دخان

هر زبانی قواعد و دستور زبان خاص خود را داراست، ضمن اینکه ساختار زبان ادبی با سخن معمولی و غیر ادبی متفاوت است، زیرا در کلام ادبی، خالق اثر در پی آن است که با خروج از چارچوب آشنا و مألوف، زبان را برای مخاطب ناآشنا ساخته و فکر و ذهن وی را تحت تاثیر قرار دهد و با آشنایی زدایی مقصود خویش را برجسته سازد. گر چه تقدیم و تاخیر، بیشترین نقش را در تولید این نوع از آشنایی زدایی دارد لیکن در این جستار به برخی دیگر از وجوه آن نیز می‌پردازیم.

#### ۳-۳-۱. اسلوب تأکید

سوگند از دیدگاه نحوی، جمله‌ای است که خبر را تأکید می‌کند و افرادی همچون زرکشی آن را از اسلوب تأکید برشمرده‌اند. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ج ۳، ۴۰) قرآن کریم به پیروی از روش عرب هنگام تأکید خبرهای خود از سوگند استفاده کرده است، هر چند ممکن است مخاطب آن را نپذیرد، لیکن اغلب باعث تضعیف فکر مخالف گردیده و او را به تفکر وامی‌دارد. در ابتدای هر دو سوره زخرف و دخان خدای متعال به قرآن مجید سوگند خورده است، «والکتاب المبین» که به شأن و مرتبه والای این کتاب اشاره دارد، و از آنجا که هم مقسم به و هم مقسم علیه در اینجا قرآن است این موضوع پرننگ‌تر نیز شده است، در واقع به

این نکته اشاره دارد که مقسم علیه در جایگاهی از شرف و شوکت قرار دارد که برای ثبوت شرافتش چیزی هم‌سنگ آن یا فراتر از آن یافت نمی‌شود تا بدان سوگند خورده شود. لذا مورد قسم در اینجا از قداست و برتری ویژه‌ای برخوردار است و جایگاه رفیعی دارد که خدای متعال با سوگند خوردن به آن، جایگاهش را بیان می‌دارد و به نوعی انسان را به اسرار و حکمت‌های نهفته آن رهنمون می‌سازد. برخی از مفسرین سوگندهایی نظیر سوگند به خورشید و آسمان و .. را نیز اشاره به شکوه و عظمت آنان و یا خاصیت خارق‌العاده‌شان برشمرده‌اند. از این‌رو سوگندهای الهی با سوگندی که مشرکان می‌خوردند متفاوت است، زیرا برخی از سوگندهای آنان نظیر سوگندشان به امثال لات و عزی و ..، به گونه‌ای است که مقسم به از هیچ عظمت یا رمز و حکمتی برخوردار نیست، بنابراین حتی در سوگند که امری رایج بود نیز خدای متعال هنجارگریزی نموده و به نوعی موارد خاصی را برجسته ساخته است تا انسان با تفکر در آن مسیر هدایت را پیدا نماید.

نکته ظریفی در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان: ۳) هست و آن اینکه خدای متعال ابتدا از نزول قرآن در شبی مبارک خبر داده و سپس در ادامه از بیم و انذار سخن می‌گوید! شاید کمی عجیب به نظر برسد اما پس از اندکی تأمل، تناسبی که میان «شب» و «انذار» است روشن می‌شود. یقیناً به جهت پوشیدگی و تاریکی شب، بیم در آن بیش از روز است. در ثانی شب زمان استراحت و غفلت است، زمانی است که هیاو در آن کمتر بوده و ترسانگیزتر است. افزون بر آن لفظ «لَیْلَةٌ» در آیه بصورت نکره استعمال شده که نشان از عظمت آن شب دارد و با ابهام در شب نیز تناسب دارد. در آیه ۵ نیز با نکره آوردن «امرا» پس از توصیف قرآن با لفظ «حکیم» تفخیم و تعظیم آن را شکوهمندتر ساخته است. در آیات ابتدایی سوره دخان سه مرتبه ضمیر «أَنَا» تکرار شده که با تکرار انکار از جانب منکرین قرآن هماهنگ است بطوریکه خدای متعال مکرراً با تاکید فراوان، قرآن و رسولش را تایید و تقرر می‌نماید. سپس به صیغه خطاب التفات نموده و نزول قرآن بر شخص پیامبر (ص) را در کلامش تحقق می‌بخشد. حتی انتخاب کلمه «رب» به جای دیگر اسامی خدای متعال، هدفمند بوده، زیرا «رحمة» با «رب» تناسب دارد بطوریکه بر معنای تربیت و رفق و عنایت اشاره دارد. علاوه بر آن اظهار کلمه «رب» به جای ضمیر، این معنی را تاکید می‌کند.

« وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ » (زخرف: ۱۵)

و برای خدا برخی از بندگانش را جزئی (فرزند و شریک) قرار دادند، براستی که انسان بسیار ناسپاس و کفرش آشکار است.

معمولاً تأکید در جایی می‌آید که مخاطب به کلام منکر یا مردّد باشد، از این‌رو تأکید متناسب با شدت و ضعف انکار صورت می‌گیرد. بخش دوم آیه سرشار از تأکید است چرا که تأکید «إِنَّ» و «لَا» با صیغه

مبالغه‌ی «كَفُور» بر وزن فعول، همراه شده است. و این بیانگر بزرگ بودن گناه شریک آوردن به خداست که ادوات تأکید و صیغه مبالغه بیش از هر چیز در اندک کلماتی خود را نشان می‌دهند، در واقع هر یک از ادوات تأکید جایگزین تکرار می‌شوند و باعث تقویت و تثبیت معنا می‌گردند.

### ۳-۳-۲. حذف

یکی از انواع آشنایی‌زدایی نحوی، حذف می‌باشد که در سطوح مختلفی همچون حذف حرف، کلمه و جمله صورت می‌پذیرد و یکی از اسلوب پرکاربرد بلاغی قرآن است. این شیوه نقش بسزایی در ایجاد آشنایی‌زدایی یا همان خروج از معیار در قرآن کریم دارد که علی‌رغم کاستن آگاهانه بخشی از کلمه و یا جمله هیچ خللی در معنا ایجاد نمی‌کند و جادوی کلام را سبب می‌شود. ظرافت‌های موجود در این اسلوب بسیارند که سرآمدشان: تفخیم و تعظیم، اختصار و تخفیف، ایجاد فواصل زیبای قرآنی، تعمیم و .. می‌باشند. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ۱۲۰-۱۰۴)

آیات زیر چند نمونه از موارد متعددی هستند که در دو سوره مبارکه زحرف و دخان، با این نوع آشنایی‌زدایی در ارتباط می‌باشند و از مهمترین علل حذف در آنها می‌توان به مطلق شدن کلام که موجب توسع در معنا و نیز ایجاد توازن و رعایت موسیقی آیات می‌گردد، اشاره نمود.

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زحرف: ۳)

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زحرف: ۱۰)،

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ» (زحرف: ۲۶)،

«وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زحرف: ۴۴)،

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (زحرف: ۸۰)،

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (دخان: ۲۹)،

«مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (دخان: ۳۹)،

در این آیات به ترتیب، تعقل در همه شئونات، من جمله تعقل در عربی نازل شدن قرآن، امید هدایت در تمام کارها بعلاوه پیدا کردن مسیر در روی زمین، بیزاری از تمام معبودان غیر حقیقی، پرسش از همه نعمت‌ها، نوشتن تمام اعمال آنان، از جمله گفتگوهای پنهان، عدم مهلت برای توبه و هر کار دیگری و نیز عدم اطلاع از حق و ناحق، چیزهایی هستند که این آیات به آنها توسع بخشیده‌اند.

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ\* لَيْسَتَوْوَا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةً رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (زخرف: ۱۲)

و همان خدایی که همه جفت‌ها را برایتان آفرید و از کشتی‌ها و چهارپایان آنچه را که بر آن سوار می‌شوید قرار داد تا شما بر پشت آنها قرار گیرید و آنگاه که بر آن استقرار یافتید نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید منزّه است آن که این مرکب را برای ما رام کرد و ما بر آن توانا نبودیم.

در آیه مذکور «ما» موصوله و ضمیر عائد به آن از آخر «ترکبون» حذف گردیده است (ما ترکبونه)، چون متصل و منصوب است و حذف‌های اینچنینی در کلام عربی بسیار است. گفتنی است «رکوب الدابة» مطابق عبارت «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوهَا..» (نحل: ۸) متعدی بنفسه بوده، و «رکوب الفلک» مطابق عبارت «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ..» (عنکبوت: ۶۵) متعدی بالواسطه (فی) می‌باشد، که خود بیانگر اصلی و فرعی بودن آن نیز هست، زیرا رکوب علی الدابة، اصل است که رکوب علی الفلک بدان ملحق شده، و بدیهی است که متعدی بنفسه بر متعدی بالواسطه غلبه دارد و حذف عائد بنابر همان غلبه است. (ابن عاشور، ۱۹۸۴هـ ج ۲۵، ۱۷۳) از جهت نظر به لفظ «ما» در «ما ترکبون»، ضمیر «ظهوره» در آیه دوم مفرد آمده است، چون لفظ «ما» مفرد است، و نظر به اینکه معنای «ما» جمع است لفظ «ظهور» جمع آورده شده است. (آلوسی، ۱۴۱۵هـ ج ۱۳، ۶۷)

ابن جنی حذف ضمیر عائد منصوب متصل را حسن دانسته و گفته است این عملیات به جهت اختصار و پرهیز از طولانی شدن کلام است. (ابن جنی، ۱۹۸۸م: ۱۲۵) واژه «ما» یکی از مبهم‌ترین واژگان عربی است که به جز دلالت بر مفاهیم عام و کلی، بر مفاهیمی مثل تفخیم، تعظیم، جهل مخاطب و تهویل نیز دلالت دارد. (تفتازانی، ۱۳۸۵: ۷۳)

نکات ظریفی در آیه موجود است، من جمله تقدیم فلک بر انعام که بسیار هنرمندانه است، کشتی‌ها عموماً چیزی را حمل می‌کنند، لیکن حیوانات همگی باربر نیستند، همچنین اظهار قدرت در کشتی‌ها که روی آب شناورند بیش از حیواناتی است که روی زمین در حرکتند. زیرا آب ناپایدار و زمین ثابت و استوار است. این اعجاز قرآن است که قوی‌تر را در جای اظهار قدرتش بر ضعیف‌تر مقدم ساخته است.

در سوره دخان آمده است:

«وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ\* مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان: ۳۰ و ۳۱)

ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده نجات بخشیدیم، از (دست) فرعون، که متکبری از افراط‌کاران بود.

جمله «من فرعون» بدل است از جمله «من العذاب» حال یا به اینکه مضافی از آن حذف شده که تقدیرش «من عذاب فرعون» بوده، و یا اینکه چیزی حذف نشده و خود فرعون برای مبالغه عین عذاب قرار داده شده است.

همینطور در آیه «أَمْ أُبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ» (زخرف: ۷۹)، یا در کاری ابرام ورزیده‌اند، ما نیز ابرام می‌ورزیم. «مفعول به» در جمله «فإِنَّا مُبْرِمُونَ» حذف شده است و تقدیر آن (فإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْرًا) می‌باشد که حذف آن بخاطر قرینه واضح است: فعل (أبرم) نیاز به مفعول به دارد و در فعل اول مفعول خود (أمرًا) را گرفته است و در اسم فاعل (مُبرِم) مفعول خود را نگرفته است و به قرینه لفظی (أمرًا) حذف گردیده است تا تفخیم و تعظیم در آن نمودار گردد. همچنین تکرار (أمرًا) در انتهای آیه موجب بهم ریختن موسیقی کلام و نیز غیر ادبی شدن آن می‌گردید.

«ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان: ۴۸ و ۴۹) سپس بر سر او از عذاب آب سوزان بریزید، طعم این عذاب را بچش! که تو همان ارجمند بزرگواری!

همان‌گونه که در آیه فوق دیده می‌شود، فعل (ذاقَ يذوقُ) متعدی می‌باشد ولی بنابر قرینه‌اش در آیه ۴۸ که به قضیه عذاب جهنم اشاره دارد می‌گوید: پس بچش! بدین شیوه بمنظور تفخیم و تعظیم، مفعول این فعل حذف شده است.

موارد حذف در این دو سوره فراوان است که اغلب بخاطر ایجاز در کلام و بعضاً رعایت موسیقی و گاهی نیز ایجاد لذت و تدبیر بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است و در این بخش صرفاً به چند نمونه از آن اشاره گردید اما آنچه مهم است اینکه پی بردن به محذوف از اهمیت فراوانی برخوردار است و اغلب بدون درک آن، معنای کلام ادا نمی‌شود و مقصود حاصل نمی‌گردد. از این‌روست که عبدالقادر جرجانی حذف را بابتی دقیق المسلك و لطیف المأخذ خوانده و شگفتانه‌ای عجیب دانسته که به سحر شبیه است. وی در تایید گفته‌اش آورده است: مگر نمی‌بینی که ذکر نکردن از ذکر کردن فصیح‌تر است و فایده سکوت بیش از فایده بیان کلام است؟! آنجاست که عدم نطق را از خود نطق گویاتر می‌یابی. (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۰۰)

### ۳-۳-۳. تقدیم و تأخیر

جرجانی تقدیم و تأخیر را دروازه‌ای بسیار سودمند، زیبا و پرکاربرد دانسته است، که انسان را به لطافت‌ها و ظرافت‌ها رهنمون می‌سازد؛ چرا که انسان با شنیدن شعری زیبا به وجد آمده و لذتی مضاعف حاصل می‌کند و آنگاه که در پی راز گوش‌نواز بودن آن برمی‌آید، درمی‌یابد که چیزی در آن پس و پیش شده و یک واژه از جای خود به جای دیگری منتقل شده است. (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۷۶) این همان چیزی

است که با اصل برجسته‌سازی فرمالیسم همخوانی دارد. زیرا تقدیم و تاخیر واژگان، موجب زدودن غبار عادت از دیدگان مخاطب شده و آشنایی‌زدایی را رقم می‌زند، همین امر باعث گوش‌نواز شدن اثر هنری گردیده و کلام را برجسته می‌سازد. لازم به ذکر است که هر دستکاری در اسلوب متعارف یک زبان، آشنایی‌زدایی محسوب نمی‌شود، بلکه این عمل زمانی ارزشمند است که هنرمندانه و از روی آگاهی و هدفمند باشد.

در کتب نحو آمده است که اصل بر تقدیم مبتدا و تأخیر خبر است. (جرجانی، ۱۹۸۲م: ۳۰۲) چون مبتدا عامل در خبر است و حق عامل این است که بر معمولش مقدم گردد به ویژه اگر عامل غیر متصرف باشد مانند مبتدا، پس خبر باید موخر از مبتدا باشد (ابن مالک، ۱۹۹۰، ج ۱: ۲۹۶) دیگر اینکه خبر شبیه صفت است و صفت یکی از توابع است، لذا بر موصوف مقدم نمی‌شود. (حسن، ۱۹۷۴م: ج ۳، ۴۳۴) با این حال گاهی بمنظور بلاغت یا غرضی که در معناست تقدیم و تاخیر رخ می‌دهد، و چه بسا بعضاً تقدیم بلیغ‌تر از تأخیر است، مثل تقدیم مفعول بر فعل، تقدیم خبر بر مبتدا و نیز تقدیم ظرف یا حال و استثناء، که مطابق قاعده «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر و الاختصاص»، اغلب مفید حصر و اختصاص هستند.

اظهار سرور و شادمانی، تشویق به متأخر، تلذذ، تبرک، افاده اختصاص و حصر، عنایت و اهتمام، احتقار، افتخار و ... از جمله اغراض بلاغی هستند که با تقدیم و تاخیر پدید می‌آیند. (مسیری، ۲۰۰۵م: ۵۰)

بطور مثال در آیه ۸۵ سوره زخرف شاهد تقدیم و تاخیرهای متعددی هستیم:

«وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (زخرف: ۸۵)

مبارک است ذاتی که ملک آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنهاست فقط از آن اوست و علم حدوث قیامت فقط نزد اوست و منحصر بسوی او بازگردانیده می‌شوید.

در این آیه، خبر «له» و «عنده» برای اختصاص مقدم شده اند؛ چرا که خداوند، مالک آسمانها و زمین و هر آنچه بین آن دو است، می‌باشد و این ملک مختص اوست. هم چنین فقط خداوند است که علم به قیامت و آگاهی به آن دارد (طنطاوی، ۱۹۹۷م: ج ۱۳، ص ۱۰۶). بدین گونه، مقدم شدن خبر برای بیان اختصاص صورت گرفته تا بیانگر این باشد که خداوند مالک و مدبر این جهان است و تنها رب موجودات، نه آن خدایانی که مشرکین ادعا می‌کنند و فقط اوست که علم و آگاهی به قیامت دارد.

در آیه‌ی مذکور، جار و مجرور «إليه» بر عامل خود برای بیان اختصاص مقدم گردیده است. مقدم شدن جار و مجرور در آیه، علاوه بر غرض معنوی، غرض لفظی (رعایت فاصله) را داراست. همچنین اختصاص در «وإليه ترجعون» مشهود است چرا که بازگشت همه فقط به سوی خداوند سبحان است.

عملیات تقدیم و تأخیر یک روند همزمان است، و هیچ یک از آن دو بدون حادث شدن دیگری اتفاق نمی‌افتد، نمونه‌ای دیگر از تقدیم و تأخیر را در آیه زیر مشاهده می‌نماییم:

«فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (دخان: ۴)

در آن شب مبارک هر امر مهمی بر طبق حکمت الهی تفصیل و تبیین می‌شود.

این آیه توضیح و توصیفی برای شب قدر است، شبی که تقدیرات الهی در آن ابلاغ می‌گردد، مقدم شدن جار و مجرور «فیها» بر عامل خود «فرق» برای بیان اهتمام و نیز انحصار صورت گرفته است؛ به این دلیل که آن شب، شب تعیین اجلها و روزی‌ها و کارهای دیگر تا شب قدر سال آینده است.

مثالی دیگر:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زخرف: ۱۰)

خداوند ذاتی است که زمین را همچون گهواره محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راههایی قرار داد تا هدایت شوید.

وصف موجود در آیه فوق، از افعال خداوندی است که آن را به بشر عطا فرموده و به وسیله آن نعمات، حجت خویش را بر هر مشرکی تمام می‌کند. ضمیر «کُم» در آیه مذکور از متعلقات مفعول به دوم «مهدا» است که بر مفعول به اول «الارض» مقدم شده است (علوان، ۱۴۲۷ق: ۲۱۵۸) تقدیم در این آیه برای بیان اهتمام خداوند عز و جل به مخاطبان (لکم) یعنی انسانهاست، چرا که خداوند در آیه نعمتهایی که در اختیار بشر قرار داده ذکر می‌کند و از آنها برای منفعت و سود انسانها یادآور می‌شود، پس تقدیم «لکم» برای بیان اهتمام بشر و تعظیم شأن آنان است.

در آیه دیگری از سوره مبارکه دخان آمده است:

«وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ» (دخان: ۳۳)

و از نشانه‌های الهی آنچه را که در آن آزمایشی آشکار بود بدیشان دادیم.

در این آیه، واژه «فیه» به عنوان جارومجرور و خبر مقلّم ذکر شده است، و به نظر می‌رسد هدف از این تقدیم، تأکید و حصر این نکته باشد که (قطعا و مسلما) در آزمایش‌ها حکمتی وجود دارد و این تقدیم بر تثبیت مفهوم آن تأکید می‌نماید.

در هر زبانی برای ترتیب واژگان در جمله، اصلی وجود دارد که هر گاه واژگان طبق این اصل ردیف شوند نحویان می‌گویند طبق اصل آمده و سبک شناسان به آن، زبان معیار یا عادی گویند و چنانچه ترتیب آن دچار دگرگونی شود وارد مقوله تقدیم و تأخیر می‌گردد.

خدای متعال در آیه ۷۳ سوره مبارکه زخرف، واژه «لکم» را بعنوان جار و مجرور بر مبتدای مؤخر «فاکّه» مقدم کرده است:

«لَکُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (زخرف: ۷۳)

در آنجا برای شما میوه‌های فراوان خواهد بود که از آنها می‌خورید.

در این آیه خداوند در ادامه توصیفاتش از بهشتی که برای مؤمنان و نیکوکاران آماده ساخته است بدانها می‌گوید: و این همان بهشتی است که به پاداش آنچه میکردید میراث یافتید، و با تقدیم واژه «لکم» تأکید دارد که فقط برای شماست.

«أَنْ أَذُوَا إِلَىٰ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان: ۱۸)

امر بندگان خدا را به من واگذارید، که من بر شما به یقین رسول امین پروردگارم.

در این آیه نیز واژه «لکم» از جایگاه اصلی خود جابجا شده و مقدم گردیده است، این عمل علاوه بر غرض موسیقایی که دارد و به واسطه این تقدیم، فاصله با فواصل دیگر هماهنگ شده است، از غرض بلاغی تأکید نیز برخوردار است، تا به پذیرش دعوتش اهتمام ورزند.

### ۳-۳-۴. التفات

التفات از ریشه «لَفَت» و به معنای انحراف و منحرف کردن چیزی از جهت آن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۸۴) و از فنون خروج از مقتضای ظاهر به شمار می‌آید و مقصود از آن، تغییر زاویه سخن و انتقال آن در میان غیبت، خطاب و تکلم است تا شنونده از یکنواختی ملول نگردد و با از هم گسستن روند معمولی سخن، تحرک لازم در آن پدید آید. (هاشمی، ۱۳۹۳ش: ۲۵۶) لذا مخاطب به سمت تفکر و تعمق بیشتر تحریک و تشویق می‌شود. این پدیده که از آن با «عدول» نیز یاد می‌شود از مصادیق بارز هنجارگریزی است،

زیرا شکستن سیاق عادی کلام با انتقال‌ها و تغییرات غیر منتظره، مخاطب را غافلگیر نموده و به تفکر و کشف اسرار متن وامی‌دارد.

قرآن کریم با این صنعت برای بیان اغراض مختلفی همچون: تفعیم و تعظیم، تهدید و ترساندن، تشویق و سرزنش، مبالغه و تأکید، یادآوری و .. سخن گفته است. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ۳۳۴-۳۲۶)

التفات در قرآن انواع مختلفی دارد که زرکشی چند مورد از آن را در کتابش ذکر نموده است. (همان، ۳۳۷-۳۳۴) و در این بخش به جهت پرهیز از تطویل پژوهش به ذکر چند مثال از سور مبارکه زخرف و دخان بسنده می‌کنیم.

### ۳-۳-۴-۱. عدول (التفات) از تکلم به غیبت

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ \* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ \* أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ \* رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (دخان: ۶-۳)

همانگونه که از مثال فوق پیداست آیات ابتدایی با صیغه متکلم مع‌الغیر آمده است، اما در آیه ۶ پس از ذکر کاف خطاب، از صیغه متکلم به غیبت التفات صورت گرفته است. این در حالی است که شیوه معمول زبان اقتضا می‌کرد که دنباله متن «رحمة منّا» باشد، فایده این التفات، آگاهی بخشیدن به این است که هر امر حکیمانه‌ای که از جانب خداوند می‌آید، رحمتی ناشی از صفت ربوبیت خدای متعال است (حبنة الميداني، ۱۹۹۶م: ج ۱، ۴۹۷) و (ابن عاشور، ۱۹۸۴هـ: ج ۲۵، ۲۸۱) که از این طریق آن را یادآور می‌شود.

### ۳-۳-۴-۲. عدول (التفات) از غیبت به تکلم

«وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (زخرف: ۱۱)

و همان کسی که از آسمان آبی به اندازه فرو فرستاد، و به وسیله آن سرزمینی را که مرده بود با رویش گیاهان زنده ساختیم. شما نیز این گونه زنده از گورها بیرون می‌شوید.

در این آیه ابتدا خدای متعال از نزول به اندازه‌ی آب باران به صیغه غائب خبر می‌دهد، سپس از صیغه غائب به صیغه متکلم التفات نموده و رویش سرزمین مرده را با «نون عظمت و کبرياء» عجین فرموده است. مراد از «نون عظمت و کبرياء» همان «نون جمع» که در ضمیر متکلم مع‌الغیر است می‌باشد، که بیشتر مفسران در تفاسیرشان از آن یاد کرده‌اند، من جمله ابی السعود که «نون» عظمت را هنگام التفات، نشان از کمال شکوه و جلال خداوندی می‌داند. (ابی السعود، بی‌تا: ۲۶۱) مرسوم است که گاهی برای اظهار تواضع و فروتنی به جای ضمیر «من»، ضمیر «ما» به کار می‌رود، و گاهی بر عکس به جهت تزکیه و تنزیه دیگران و

بیان اینکه اگر تقصیری هست متوجه خودم هست، به جای ضمیر «ما»، ضمیر «من» استفاده می‌گردد، بنابراین اگر صاحب شأنی در گفتارش چنین سخن گفت، مفهومی بلاغی دارد، زیرا بر معنایی خاص مثل تواضع و .. دلالت دارد، و ادب وی را می‌رساند، لیکن چون در گفتار انسان عادی درآید، نشان از کبر و غرور وی دارد. به هر روی خدای متعال در اینجا از صیغه غیبت عدول کرده و به صیغه‌ای التفات نموده که دلالتش بر اختصاص بیشتر است. نزول باران بر سرزمین مرده، و جان گرفتن آن، دال بر قدرت خیره کننده ذاتی است که جز او کسی قادر به انجام آن نیست. فلذا عدول از صیغه غیبت به صیغه متکلم در اینجا مفید تفخیم و تعظیم و اختصاص است. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ج ۳، ۳۲۰ و ۳۲۱)

### ۳-۳-۴-۳. عدول (التفات) از خطاب به غائب و بالعکس

«يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» \* الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ \* ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ \* يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (زخرف: ۶۸-۷۱)

ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید، همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند، شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید، و بر آنان کاسه‌هایی زرین (پر از غذا) و کوزه‌هایی (سرشار از شراب طهور) گردانده می‌شود، و در آنجا آنچه دلها اشتها کند و چشم‌ها لذت برد مهیاست، و شما در آنجا جاودانه هستید.

در آیات فوق شاهکار التفات را نظاره‌گر هستیم، چرا که التفات همچون موج ملایمی در گردش است و روح را نوازش می‌کند. آیه اول سرشار از خطاب مهرآمیز است که حس زنده‌ای پدید می‌آورد، چرا که در آن لحظه که دیگر ترس و اندوهی نیست خدا دارد مستقیم با آنان سخن می‌گوید. (لا خوف علیکم)، ایمان و تسلیم از اموراتی هستند که انسان می‌بایست آنها را در دنیا حاصل کند تا در آخرت کامیاب گردد، لذا آنجا که از گذشته مومنان خبر می‌دهد و دنیا غائب است، صیغه نیز به غیبت تغییر می‌کند. (الذین آمنوا) در ادامه دوباره به خطاب برگشته و بهشتیان را مخاطب می‌سازد و به آنان می‌گوید با همسرانشان به بهشت وارد شوند. در این اثناء با نعمت‌های بهشتی به استقبال پرداخته و به نوعی از خطاب فاصله گرفته، زیرا اگر هنوز خطاب ادامه می‌داشت به جای «علیهم»، از «علیکم» استفاده می‌نمود. (زرکشی، ۱۹۵۷م: ج ۳، ۳۱۸) و در پایان باز بهشتیان را خطاب می‌کند که شما در بهشت جاودان می‌مانید. کارکرد بلاغی بطور خودکار خود را نشان می‌دهند، کافیت به جملات خطاب توجه کنیم، «لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»، «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»، «أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» می‌بینیم ارتباط معنایی فوق العاده‌ای میان آنها برقرار است. بطوریکه با حذف جملات غیر خطاب هنوز ماهیت خود را حفظ نموده‌اند. همینطور جملات غایب

نیز با کنار هم قرار گرفتن معنای خود را دارند، کسی چه می‌داند شاید حکمت گردش جملات مابین خطاب و غیبت و بالعکس در یک کلمه خلاصه شود، و آن هم واژه «یطاف» باشد. در واقع لفظ با معنا هماهنگ شده است. آیات فوق مفید تشویق و تخصیص و یادآوری نیز هستند که برخی از این فواید را زرکشی در مبحث التفات ذکر نموده است. (همان).

### ۳-۳-۴. عدول (التفات) از غیبت به خطاب

«وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ\* أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ» (زخرف: ۱۵ و ۱۶)

و برای او از بندگانش جزئی قرار دادند، براستی انسان کفران پیشه‌ای آشکار است، آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟

در آیه اول مشرکین با لفظ «جعلوا» غایب فرض شده‌اند لیکن در آیه بعد با لفظ «أصفاکم» مخاطب قرار گرفته‌اند. تا بدینسان گرفتار توبیخ و سرزنش الهی گردند. ضمن اینکه تنکیر «بنات» و تعریف «البنین» نیز هدفمند و برای مقاصد تحقیر و تفخیم ذکر شده است. زیرا آنان دختر را حقیر و پسر را محترم می‌شمردند. (طباطبائی، ۱۳۵۲: ج ۱۸، ص ۹۰)

### ۳-۳-۵. عدول (التفات) از مفرد به جمع (خلاف مقتضای ظاهر)

«إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ\* طَعَامُ الْأَثِيمِ\* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ\* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ\* خُدُّوهُ فَاغْتَلُّوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ\* ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ\* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ\* إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» (زخرف: ۴۷-۵۰)

همانا درخت زقوم، خوراک گناهکاران است، همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی مانند آب گرم و داغ، او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید، سپس بر سر او از عذاب جوشان بریزید!، بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری!، این همان است که شما در آن تردید می‌کردید.

در کلمات «خُدُّوهُ-فَاعْتَلُّوهُ-رَأْسِهِ-ذُقْ-إِنَّكَ» ضمیر واحد بوده و مراد از آن همان شخص «أثیم» است، که ضمیر در سه مورد اول بصورت غایب و در دو مورد آخر بصورت مخاطب به کار برده شده است، از این‌رو از غیبت به خطاب عدول و التفات صورت گرفته است، یکی از فواید التفات از غیبت به خطاب را توبیخ و سرزنش ذکر کرده است، (زرکشی، ۱۹۵۷: ج ۳، ۳۲۳) فلذا خدای متعال در اینجا نیز هدفمند از غیبت به خطاب عدول نموده تا مفهومی خاص را در ذهن تداعی نماید. همه چیز به اینجا ختم نمی‌شود و

در ادامه خدای متعال به جهت تفخیم و تهویل، از صیغه مفرد به صیغه جمع عدول نموده تا در این مثال شاهد التفات عددی نیز باشیم و آن چیزی است که متاخرین از آن سخن گفته‌اند، آنها معتقدند التفات منحصر در تغییر ضمیر از مخاطب به غایب و یا متکلم و .. نیست، بلکه از نظر آنان هر گونه تغییر خلاف عادت در روند کلام التفات محسوب می‌شود. بنابراین محدوده آن به انواع دیگری همچون: تغییر در عدد، تغییر در زمان و .. گسترش می‌یابد. (طبل، ۱۴۱۸هـ: ۲۳ و ۲۴)

از این رو آیات فوق را می‌توان نوع دیگری از التفات دانست که در آن از مفرد به جمع عدول صورت گرفته است، صیغه خطاب در «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» مفرد است، در حالیکه در آیه بعد با عبارت «إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» به جمع عدول کرده است. ضمن اینکه شروع آیات فوق نیز خلاف مقتضای ظاهر است.

مقتضای ظاهر این بود که کلام با خبر دادن از احوال خود گناهکاران و مطابق سوره واقعه «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ \* لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ» (واقعه: ۵۱ و ۵۲) آغاز شود، اما از آن عدول صورت گرفته و با خبر دادن از درخت زقوم کلام آغاز می‌گردد و این امر بمنظور اهتمام در راستای آگاهی بخشیدن از وضعیت آن درخت انجام گرفته است تا ضمن ترساندن، عذاب سخت گناهکاران را به آنان یادآور شود، زیرا شنونده با مفهوم آن آشنایی قبلی دارد، چون پیش از این در سوره واقعه که از حیث ترتیب نزول جلوتر از سوره دخان نازل شده، سخن به میان آمده است. همانطور که گفته شد در ادامه سخن نیز شاهد التفات عددی هستیم، چرا که به جز آیه آخر که خطاب بصورت جمع «کنتم» آمده است، آیات قبل از آن مثل: «ذُقْ و إِنَّكَ و ..» خطاب مفرد می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۵۲هـ: ج ۱۸، ۷۸) که مفید تاکید، تهویل و تهدید است. گر چه در اینجا صیغه خطاب باری مفرد و باری جمع آمده لیکن مخاطب یکی است.

### ۳-۳-۵. اسلوب انشائی

انشاء در لغت به معنای ایجاد (به وجود آوردن) است و در اصطلاح کلامی است که ذاتا احتمال صدق و کذب ندارد؛ بر خلاف خبر که احتمال صدق و کذب در آن هست. جمله انشائی وجود خارجی ندارد یعنی کلامی است که مضمونش جز با تلفظ به آن محقق نمی‌شود، بنابراین هنگام تلفظ، انشاء نیز آغاز می‌گردد. همانند اسلوب امر، نهی، تمنی، استفهام و .. (هاشمی، ۱۳۹۳ش: ۸۹)

کاربرد اسالیب انشائی یکی از روش‌های برجسته‌سازی کلام است که گاهی در طول روند یک کلام خبری، اسلوب انشائی پدیدار می‌شود. قرآن کریم به عنوان منبع اصیل در بلاغت، از این برجستگی زبانی هنرمندانه استفاده نموده است. سور مبارکه زخرف و دخان از این اسلوب‌ها خالی نبوده و در ادامه برخی از آنها را مرور می‌کنیم:

الف: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانَّ أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ» (زخرف:

(۱۹)

آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و بازخواست خواهند شد.

خدای متعال در مثال فوق، استفهام را در معنای توبیخی آن به کار برده است.

این آیه در رد ادعای مشرکین که خود را آگاه از جنس ملائکه دانسته و انگ ماده بودن به آنان می زدند آمده است. لفظ «أَشْهَدُوا» استفهامی انکاری است، به این معنا که آنان ناظر خلقت فرشتگان نبوده اند پس چطور از جنس آنان باخبرند؟ در این آیه، اسلوب و سبک استفهام با هدف بلاغی آمده و غرض توبیخ و سرزنش به مشرکانی است که خود را آگاه و باخبر از جنس ملائکه می دانستند.

ب: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف: ۳۲)

آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از نظر درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی دیگر را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است.

همزه «أ» در این آیه استفهام و معنای تعجب را در بر می گیرد. خداوند از پیامبرش سؤال می کند که چگونه مشرکان که خود مالک نبوت نیستند، به تقسیم آن می پردازند؟ و آن را به هر کس که می خواهند می دهند. در ادامه می فرماید: آنان فقط می توانند چیزهای ناچیز دنیوی را بین خودشان تقسیم کنند. آن وقت آنان چگونه می توانند چیزی را که دارای قدرت و منزلت بیشتری است تقسیم کنند؟ (زمخشری، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ۲۵۲)

ج: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» (زخرف: ۸۷)

اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، به یقین می گویند: خداوند یگانه، پس چگونه از عبادت او منحرف می شوند؟!

جمله ی استفهامی «فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» به معنای «فکیف یصرفون عن عبادته تعالیٰ الی عبادۀ غیره سبحانه» و مقصود از آن انکار توحید و معاد است. چگونه مشرکان با اینکه اقرار می کنند که خالقشان الله است باز هم به آن شرک می ورزند؟ در اینجا، تعجب از شرک آنان است که چگونه آنان بعد از آگاهی از

توحید، آن را انکار می‌کنند؟ (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۳، ۱۰۶). کافران با وجود اینکه از خالقشان باخبر بودند، باز هم به طرز عجیبی، وجود خدا را انکار می‌کنند. سبک استفهام، انکار خدا و یگانگی او با وجود آگاهی است، این نوع انکار در عین دانستن، تعجب و شگفتی را نیز در پی دارد.

د: «كَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (دخان: ۲۵)

چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که به جای گذاشتند.

«کم» در این آیه، مفعول به برای فعل «ترکوا» می‌باشد، یعنی: «ترکوا کثیرا من الجنات»، تقدیم مفعول به «کم» برای این است که در اصل، اسم استفهام است و افاده‌ی تکثیر می‌کند. در این آیه اسم استفهام به این معناست که فرعونیان باغ‌ها و بستان‌های زیادی را رها کردند. (ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ج ۲۵: ۳۰۲)

آیات: (۵، ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۹-۵۲، ۵۸، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۷۹ و ۸۰ و ..) از سوره مبارکه زخرف و آیات: (۱۳، ۳۷، ۴۹-۴۶ و ..) از سوره مبارکه دخان حاوی این اسلوب هستند.

#### نتیجه

تحلیل و بررسی آیات قرآن کریم از منظر آشنایی‌زدایی این امکان را به ما می‌دهد تا با تکنیک‌های هنری موجود در این کتاب آسمانی آشنا شده و از آن مفاهیم تازه‌ای را کشف نماییم، چرا که قرآن کریم به کمک الفاظ سحرآمیزش جریان ادراک را گُند ساخته و در مخاطب درنگ ایجاد می‌کند که آشنایی‌زدایی نام دارد، آشنایی‌زدایی سبب می‌شود تا قرآن کریم مقاصدی را از این طریق برجسته سازد و با تحریک احساسات، موضوعی را به انسان الهام کند. با تحلیل و بررسی آیات وحی روشن می‌شود که خدای متعال حتی از کوچکترین واحد زبانی موجود در قرآن نظیر واج‌ها و واژه‌ها آگاهانه و هنرمندانه استفاده نموده و به هیچ عنوان امری تصادفی نیست.

عوامل متعددی مثل: وزن، قافیه، سجع، جناس، تشبیه، استعاره، حذف و جابجایی، و نیز هنرنمایی‌های لفظی و صوتی و غیره، در گُند شدن روند خوانش و ایجاد درنگ نقش دارند تا توسط آنها آنچه آشناست ناآشنا گردد و توجه مخاطب به آن معطوف شود.

آشنایی‌زدایی قرآن کریم در سطوح مختلفی من جمله آوایی، جایگزینی و ترکیبی صورت گرفته است، لذا سوره مبارکه زخرف و دخان از جمله سوره‌هایی هستند که علاوه بر روابط نزدیک لفظی و معنایی، در القای معانی خاص نیز، با آشنایی‌زدایی، مقاصد و اهدافی را برجسته می‌سازند که اغلب کارکردی بلاغی، صوتی و موسیقایی و .. دارند. از میان سطوح مختلف آشنایی‌زدایی، آشنایی‌زدایی آوایی از بسامد بالاتری

برخوردار است، حذف و تقدیم و تاخیر که ارکان آشنایی‌زدایی ترکیبی را تشکیل می‌دهند بیش از دیگر موارد مطرح شده در آشنایی‌زدایی ترکیبی در این دو سوره خودنمایی می‌کنند، ضمن اینکه استفاده از صنایع ادبی مثل استعاره، مجاز، تشبیه و ..، موجب ترسیم صحنه‌های حیرت‌انگیزی در ذهن گردیده تا مخاطب راحت‌تر به سمت معنای مقصود هدایت گردد. جایگزین نمودن آنچه در القای معنا مؤثرتر است ظرافت خاص خود را داراست که قرآن کریم بطور شگفت‌انگیزی از آن در بیان خویش بهره‌جسته است. التفات، تغییر زاویه دید را به دنبال دارد و مخیله انسان را از حالت تک بعدی به چند بعدی تبدیل می‌کند، تا درک عمیق‌تری از آیات قرآن داشته باشیم، از این‌رو صنعت التفات با معانی ویژه‌ای که از آن برخوردار است پرده دیگری از اسرار آیات الهی برمی‌دارد.

توجه به اعجاز ادبی قرآن کریم زمینه تدبر بیشتر در آیات الهی را فراهم می‌سازد تا انسان مسیر درست زندگی را از آن بازشناسد.

## منابع:

آلوسی، شهاب الدین. (۱۴۱۵هـ)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.

ابن الجزری، محمد بن محمد دمشقی. (...)، *النشر فی القراءات العشر*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن جنی، عثمان، (۱۹۸۸م). *اللمع فی العربیة*، عمان، دار مجدلاوی للنشر.

ابن عاشور، محمد الطاهر، (۱۹۸۴هـ). *التحریر و التنویر*، تونس، الدار التونسیة للنشر

ابن عربی، محی الدین ابوبکر. (۲۰۱۷م). *سراج المریدین فی سبیل الدین*، بیروت، دارالحديث الكتابية

ابن مالک، محمد بن عبدالله، (۱۹۹۰م). *شرح تسهیل الفوائد*، قاهره، دار هجر للطباعة و النشر، چاپ اول.

ابوبکر بیهقی، احمد بن الحسین. (۴۵۸هـ)، *شعب الایمان*، ریاض، مکتبة الرشد، چاپ اول.

ابی السعود، محمد بن مصطفی، (بی تا). *تفسیر ابی السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا قرآن الكريم)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

احمدی، بابک. (۱۳۷۰ش). *ساختار و تاویل متن*، ج ۱. تهران، نشر مرکز، چاپ اول.

الکردی، محمدطاهر، (۱۹۴۶م). *تاریخ القرآن الکریم*، جده، مصطفی محمد یغمور، چاپ اول.

بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۷هـ). *صحیح البخاری*، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ سوم.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸هـ). *انوار التنزیل و اسرار التاویل*، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.

ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۹۹۸م). *سنن الترمذی*، بیروت، دار الغرب الاسلامی.

تفتازانی، سعدالدین، (۱۳۸۵). *شرح المختصر*، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم.

جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۴م). *دلائل الإعجاز*، به کوشش دکتر عبدالحمید هنداو، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.

..... (۱۹۸۲م). *المقتصد فی شرح الإيضاح*، به کوشش دکتر کاظم بحر المرجان، عراق، دار الرشید، چاپ اول.

جرجانی، محمد بن علی، (۱۹۹۷). *الإشارات و التنبيهات فی علم البلاغة*، قاهره، مكتبة الآداب.

حبنکه الميدانی، عبدالرحمن، (۱۹۹۶م). *البلاغة العربیة*، دمشق، دارالقلم.

عباس، حسن، (۱۹۹۸م). *خصائص الحروف العربیه و معانیها*، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.

حسینی، سارا و دانشگر، آذر، (۱۳۹۱)، *کارکرد شاعرانه آرکائیسیم در اشعار شفیعی کدکنی*، نشریه زیبایی شناسی ادبی، دوره ۶، شماره ۲۸

خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، (۱۹۹۷م)، *التلخیص فی علوم البلاغة*، به کوشش دکتر عبدالحمید هنداو، قاهره، دارالکتب العلمیة

داد، سیما. (۱۳۷۲)، *فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی*، تهران، انتشارات مروارید، چاپ هشتم

رازی، فخرالدین، (۱۴۲۰هـ). *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر، التفسیر الرازی)*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.

رضایی هفتادر، غلامعباس؛ نامداری، ابراهیم؛ احمدی، علی اکبر. (۱۳۹۲ش). *آشنایی زدایی و نقش آن در خلق شعر*. ادب عربی، (شماره ۲).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲هـ). *مفردات راغب اصفهانی*، دمشق، بیروت، دارالقلم، دار الشامیة، چاپ اول

زجاج، ابراهیم بن سری. (۱۴۱۶هـ). *إعراب القرآن*، ایران، قم، دارالتفسیر، چاپ سوم.

زرکشی، بدرالدین محمد. (۱۹۵۷م)، *البرهان فی علوم القرآن*، مصر، دار احیاء الکتب العربیة.

زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمرو بن احمد. (۱۴۰۷هـ)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، لبنان، دار الكتاب العربی، چاپ سوم

سیوطی، جلال الدین. (۲۰۱۱م). *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، لبنان، دار الفكر.

..... (۱۹۷۴م). *الاتقان فی علوم القرآن*، قاهره، مصر، هیئة المصریة العامة للكتاب.

- ..... (بی تا). *اسرار ترتیب القرآن*، قاهره، مصر، دار الفضیله للنشر و التوزیع.
- ..... (۱۹۸۶م). *تناسق الدرر فی تناسب السور*، بیروت، لبنان، دار الکتب العلمیه.
- شایگان فر، حمیدرضا. (۱۳۸۰ش). *نقد ادبی*، تهران، انتشارات دستان، چاپ اول.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۰۶)، *تلخیص البیان فی مجازات القرآن*، بیروت، لبنان، دار الأضواء
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱) *رستاخیز کلمات*، تهران، نشر سخن، چاپ اول.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰ش). *بیان*، تهران، انتشارات رامین، چاپ اول،
- صفوی، کورش، (۱۳۹۰ش). *از زبان شناسی به ادبیات*، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ سوم.
- طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۵۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۲۲هـ). *تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)*، تحقیق دکتر عبدالله بن عبدالمحسن التركي، مصر، دار هجر، چاپ اول.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۰۸ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، لبنان، دارالمعرفه.
- طل، حسن، (۱۴۱۸هـ). *اسلوب الالتفات فی البلاغه القرآنیة*، قاهره، دارالفکر العربی.
- طنطاوی، محمد سید، (۱۹۹۸م). *التفسیر الوسیط*، قاهره، نهضة مصر.
- عباس، حسن، (۱۹۷۴م). *النحو الوافی*، مصر، دارالمعارف.
- العکبری، عبدالله. (بی تا). *التبیان فی إعراب القرآن*، عیسی البابی الحلبی و شرکاه.
- علوان، عبدالله، (۱۴۲۷ق). *اعراب القرآن الکریم*، به کوشش فتحی انور دابولی، مصر، دارالصحابه للتراث بطنطا.
- علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر (صورتگرایی و ساختار گرایی)*، تهران، نشر سمت.
- علی پور، حامد، (۱۳۹۰). *صنعت التفات و اهداف آن در قرآن کریم*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری فردوسی مشهد.

- علی پور، مصطفی. (۱۳۷۸)، *ساختار زبان شعر امروز*، تهران، انتشارات فردوس.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۰)، *سبک‌شناسی (نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها)*، تهران، نشر سخن.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۹۷۸م)، *غریب القرآن*، مصر، دار الکتب العلمیة.
- القرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۸۴هـ). *تفسیر القرطبی*، تحقیق احمد البردونی و ابراهیم أطفیش، قاهره، دار الکتب المصریة،
- ..... (۲۰۰۶م). *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت، لبنان، مؤسسه الرسالہ، چاپ اول.
- القندوزی، سلیمان، (بی تا). *ینایع الموده*، بی جا، دارالأسوة.
- قویمی، مهوش. (۱۳۸۳ش). *آوا و القا (رهیافتی به شعر اخوان ثالث)*، انتشارات هرمس، تهران، چاپ اول.
- کرمانی، محمود بن حمزه. (۱۳۹۶) *اسرار التکرار فی القرآن*، قاهره، دارالإعتصام، چاپ دوم.
- محسنی، مرتضی و مهدی صراحتی جویباری، *بررسی انواع هنجارگریزی آوایی و واژگانی در شعر ناصر خسرو*، فصل نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال سوم، شماره دوم، صص ۲۴- ۱، ۱۳۸۹.
- المسدی، عبدالسلام. (۲۰۰۶م). *الأسلویة و الأسلوب*. بیروت، لبنان، دارالکتب الجدید المتحدة، الطبعة الخامسة.
- مسیری، منیر محمود، (۲۰۰۵م). *دراسات التقدیم و التأخیر فی القرآن الکریم دراسة تحليلیة*، قاهره، مکتبه وهبة.
- مصطفی درویش، محی الدین. (۱۴۱۵هـ). *اعراب القرآن و بیانہ*. بیروت، لبنان، دارالارشاد للشؤون الجامعیة، الطبعة الرابعة.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش). *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ سی و دوم.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۳ش). *دانشنامه نظریه های ادبی معاصر*، ترجمه مهران مهاجر، محمد نبوی، ج ۱. تهران، نشر مرکز، چاپ اول.

نجفی، مهدی، و دیگران. (۱۳۹۸). *تحلیل آوا و القا در اشعار عاشورایی صفایی جندقی*، فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی، گروه زبان و ادبیات فارسی، سال نهم، شماره سی و یک، صص ۸۱-۹۷

الواسطی، عبدالله بن عبدالمؤمن. (۱۴۲۵)، *الکثر فی القراءات العشر*، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیّه، چاپ اول

ویس، احمد محمد. (۱۴۲۶هـ - ۲۰۰۵م). *الانزیاح من منظور الدراسات الأسلوبیّه*، بیروت، مجد، چاپ اول

..... (۲۰۰۲). *الانزیاح فی التراث النقدي و البلاغی*، دمشق، اتحاد الکتاب العرب.

هاشمی، احمد، (۱۳۹۳ش). *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*، قم، انتشارات دارالفکر، چاپ پنجم.

هاشمیان، لیلا؛ شریف‌نیا، فردین. (۱۳۹۳). *بررسی توازن آوایی در اشعار منوچهر آتشی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، نشریه ادب و زبان، ش ۳۶، صص ۳۶۰-۳۸۲.

(leech, G.N.A. (1969), *Linguistic Guide to English Poetry*, London, Longman



دانشگاه حکیم سبزواری

## Hakim Sabzevari University

### An Outline of MA. Thesis

|                                                                                 |                                                 |                                            |                        |
|---------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------|--------------------------------------------|------------------------|
| Surname : Sheikhjami poshtei                                                    |                                                 | Name : Ali                                 | Student no: 9713421092 |
| Supervisor : Dr Abbas GanjAli                                                   |                                                 | Advisor: Dr Mehdi Noori Kizghani           |                        |
| Faculty : Theology and Islamic Studies                                          |                                                 | Department: Arabic language and literature |                        |
| Program: MA                                                                     | Field of study : Arabic language and literature |                                            |                        |
| Title of thesis : Defamiliarization in the two Surahs of Az-Zukhruf & Ad-Dukhan |                                                 |                                            |                        |
| Keywords: Defamiliarization, Quran, Az-Zukhruf, Ad-Dukhan.                      |                                                 |                                            |                        |

#### Abstract:

The Holy Quran is an eternal miracle; It is a religious book full of wisdom and guidance, part of its miracle is dedicated to the literary and artistic beauty of this divine word, and in fact, this literary miracle can be considered the most important aspect of its miracle. To understand the literary miracle of the Qur'an, it is necessary to know Arabic literature and the beauty of this language. Sometimes the choice of special words or the arrangement of common words in a sentence turns it into such a literary text that different meanings can be understood every time it is detailed. Since the Holy Qur'an is superior to literature and it cannot be considered merely a literary text, but still one cannot analyze and examine its verbal wonders and simply pass it. The two Surahs of Az-Zukhruf & Ad-Dukhan are among the surahs that convey very significant meanings to the audience in the form of special words, which is the basis for more deliberation in them, hence, in a descriptive analytical way, the rhetorical beauties hidden in them with the approach of defamiliarization in these two surahs will be examined. Because several factors such as: metaphor, simile, rhyme, as well as displacements and other vocal and verbal performances have played a role in creating defamiliarization, and with the pause created from that, they have provided the basis for contemplation in the verses of these two surahs.



**Hakim Sabzevari University**

Faculty of Theology

Thesis Submitted in partial Fulfillment of the  
Requirements for the Degree of master of Art (M.A.)  
In Arabic language and literature

# **Defamiliarization in the two Surahs of Az-Zukhruf & Ad-Dukhan**

Advisor:

**Dr. Mehdi Noori Kizghani**

Supervisor :

**Dr. Abbas Ganjali**

By:

**Ali Sheikhjani poshtei**

**September 2022**